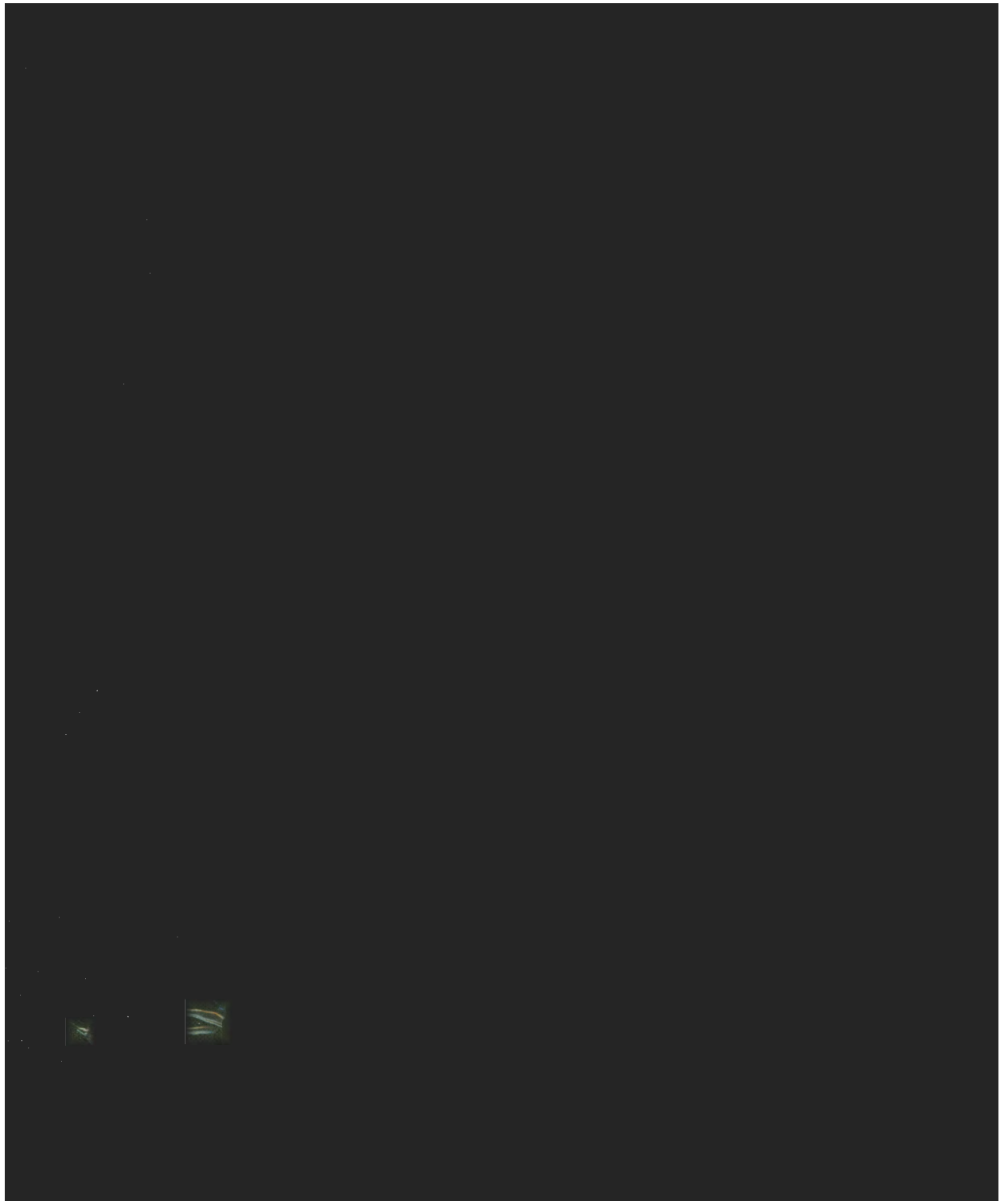


سرود جهسرها

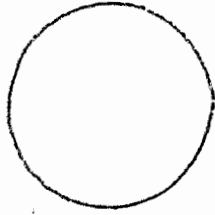


حکیمی



... به انسانها و انسانیتها

از این کتاب ۱۵۰۰ نسخه چاپ شد  
- روی کاغذ سفید و کاهی -  
در چاپخانه‌ی طوس ، باردیبهشت ۱۳۴۳ .  
به حروفچینی و صفحه‌بندی آقای رضا سالارپور - زیر نظر مؤلف  
ترجمه و چاپهای دیگر به نظر نویسنده است



اسکن شد

سرود حبیب

برخی از مقالات و اندیشه‌های

حکیمی - محمدرضا

## بنام خدا

سرودیست که خواستیمش خواندن، درکارین زندگی و آفتاب، تا آنهمه جهشها، بیادها آید، و زندگی بسوی جهشی گراید، و از پهنی خاوران، آفتاب برآید، نه همین کوره‌ی گداخته که بسی برآمد و دیدیم، و سیاهی پلید سرد - براستی - راه نیستی پیش نگرفت.

پس، سرود روز است و تنفس و فریاد، و خروش شورآور محکومیت تاریکی و خاموشی. و این نیست تنها که سخنی باشد و حرفی، که اندیشه‌ی بی‌ست و مکتبی، و داستانهایی پر حقیقتهای ژرف، و پرروزنه به روزها، و خورشیدها، و چشمه سارها، و دشت و بیشه و دریا و مهتاب، و نرم‌گذری رامش خیزشب، و سپیده، و ورود سیمکون سپیده که از کرانه‌ی شرق جاری میشود و کم‌کم باطلایی - رنگ شدن آبهای رود، بهمه سوی دشت آسمان پیش میرود، و مرغان از همان دورهای دور پرمیگشایند، و تالو شکوهمند خاوران، همه‌جای آسمان را غرق انوار خویش میسازد. دیگر همه روز است و همه امید است و زندگی، همه بال‌گشودن کبوترهای امید، و شکفتگی روز، و سرود بیداری، و آوای نی لبک چوپان جوان که همراه جویبار آفتاب، از دوش ساییده‌ی کوه بزیر می‌آید: و در امواج زندگی غرق میشود.

اینهاست سرود آفتاب و جهشهای راستین که رفتند تا همه چیز انسان را سامان دهند. و رفتیم تا بر کارنامه‌ی شورشیان پیشین فروغی افکنیم.

کارگردآوری این رساله هم‌چنان بود که دوستان فراهم بودنش را خواستند و مدیر چاپخانه‌ی طوس پیشنهادی کرد پیگیر که گردآوری شود، و شد. و بیشتر این مقالات و نه‌همه‌ی آنها، بیشتر چاپ شده است، در جاهایی، که اکنون لزومی حس نمیکنم برای یادکردن آنها.

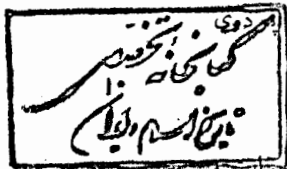
چهار

و ناگزیر باختلاف موضوعها و جاها و هنگامها - کمی یا بیشتر از کم -  
روش نوشته‌ها از هم جدا خواهد بود ، که جز اینهم نخواهد بود . و این حقیقتی  
است بسته به گوهر سخن ، و بسته به بن و بیخ آفرینش هر پدیده‌ی هنری .

درباره‌ی «انتشارات روحانی» من چشم‌اندازی در برابر خویش کرده‌ام ،  
که بدان خیره مینگریم شبها و روزها ، ولیکن کمتر چیزی دیدم که حتی روزنه‌ی  
به آنسو باشد . و شاید بعدها بهتر شود . و اگر لازم است و وظیفه‌ی ناگزیر  
کسی بدان فکر خواهد افتاد .

و این نوشته‌ها ، حاصل چندین نوبت پراکنده است ، در همین  
یکی دو سال ، که به درخواستی پیگیر ، چیزی ، چون الزام ، هست میشد ، و  
نوشتن را براه می‌کرد . و ناگزیر به امید بود ، که بهر بابت نومی‌گناه

است . و شاید درختان بیدی هم که در کنار نهرهای نرمراه بیابان ، در  
ایهام لرزان دشت ، خموش ایستاده‌اند ، باز بامیدی میانندیشند ، بامیدی



و چه خوب است راهی که در این نوشته‌ها ، نشان دادنش خواست  
شده است ، پای قلبی باشد ، اما ازینسو ، یعنی که همه‌ی دره‌ها و ناهمواریها  
پشت سر گذاشته شده باشد ، و رسیده باشیم بجایی که بدانیم که باید بی‌هیچ گمان ،  
بر بلند همین چکاد رسید ، و از همین خمگرد بالا رفت ، که سپیده و گرما و فروغ  
از همینجاست . و این ، بروشنی درآید که نسلهای پیش چرا آنهمه سرگردانی دیدند  
و چرا هر مایه که بدست کرده بودند دیگرانش ربودند؟ و از روشن شدن اینها همه  
زندگی بسازیم جز آنچه بود وزندگانی و بیدارگرانی .

و چون بزرگان ما مشعل برادری اسلامی را بدوش میکشند ، و مارا  
بدان برنامه‌گرایی استوار است ، به یقین خوانندگان نیز این نوشته‌ها را  
بدانراه گراینده خواهند دانست . و حقیقتهایش را بدانگونه خواهند دید . که  
هیچگاه اظهار حقیقتها زیانی نیاورده است . و هیچ مردمی با پوشاندن آنها ره

بجایی نبرده و بجایی نرسیده اند . و پس از اینها مرا اعتقاد است که اصل درك  
هر موضوع ، چیزیست میان خواننده و نوشته ، یا شنونده و سخن و آهنگ ، یا  
بیننده و تابلو نقاشی و ...

و نه از این رو که صاحب این نوشته ها ، در کار خویشتن بفرور  
دیده باشد ، هیچ ، بلکه تا گامی بسوی تفاهمی پهن تر ، پیش هشته شود ، در  
پایان اندکی از آنچه در این گفتارها بود بزبان عربی گردانیده شد ، و مقدمه‌یی  
به فرانسه « ۱ » ، و فهرستی از مطالبی که هست به انگلیسی « ۲ » نیز افزوده گشت .

و ما معتقدیم - و گروهی جز ما نیز معتقدند - که برای نجات این  
توده و این انسان محروم - و ای شکفت که محرومند و نمیدانم کسی میداند و  
کی نمیداند ؟ و آیا آنکه میداند چه میتواند و چه میخواهد ؟ و آیا دگر روزگار  
این جادو تا کی است و هر چه هست ... - برنامه‌یی عزیزتر از آنچه برخی از  
جوانان و آزادگان میاندیشند هست . پس کجاست و چسان پیشنهاد شده است و  
کو ؟ و اگر حقیقتیست پایمال قشرهای تهیه شده ، پس بپاخیزید ، و درهم ریزید  
و آن آذر زندگیمساز را از میان انبوه خاکستر و غبار بر آورید و بر فرازش دارید  
تا جانها گرم شود و سردی از شهرها و آبادیها راه گریز گیرد . و حتی از زاغه ها ،  
و دخمه ها ، و کلبه‌یی فرزندان صحرا . پروفسور ژرژدوباریه « ۳ » ، خلا فکری  
روشنفکران را از عوامل برقراری برخی از رژیمها میداند - و غرض مبارزه با  
رژیمی اگر انسانی باشد نیست ، بلکه ما میگوییم آن راه که پیشینیان ما داشته‌اند  
نزدیکتر است و کوبنده تر که از اعتقادات دینی میآغازد - پس هان کجا بید ، ای  
روشنگران روزها که بر نمیآشوبید و نمیگویید باین و آن که ای اشخاص ، از اینهمه  
ابتدالکاری ، در کار تبلیغ دین و نوشتن کتب مذهبی و ادای آنچه را شعائر  
می‌پندارید ، دست بردارید ، و تا اینهمه آسیب مرسانید . و ای فاضلان - اگر هستید -

---

۱- نوشته‌ی آقای دکتر علی شریعتی

۲- گردانیده‌ی آقای محمد خرقانی

۳- Georges du Barbier استاد علوم اجتماعی ، و رئیس

انستیتوی چین‌شناسی دانشگاه لیون فرانسه .



دیده. بمالید و بنظارت برخیزید ، که دیگر روز دیر است . و بر برج و باروی خردها و روانها و اندیشهها ، نگهبانی کنید ، و بگوئید کاسبان ، کسب دیگری پیدا کنند که میتوانند . و دست از جان دین و حقایق آن ، و روایات و شهیدان بردارنده بگذارند فروغ راستین همانها خود بتابد و این اندازه تارش ن سازند باین جهالتها ، و خود کامگیها و سود خواستنها و سفاقتها و ... اکنون خلا فکری مشهود است ، اما کو آن سیستمی و مکتبی که شما عرضه کرده بید کو ؟

این بود آنچه بود ، و راستی را کاری نکرده ایم که رجزی بخوانیم ، و کتابی نیست که مقدمه‌یی خواسته باشد . و من میدانم که کاری نشده است . اما اصالت روشنایی و اصالت روز و آفتاب راهی برای نومیدی نمیگذارند . و عزیزانی چند ، که در من امیدی داشتند سترک ، که روزی راهی بدانشی گشایم و اوقتی در برابر دیده‌ها برکنم و چنان کاری کنم کارستان ، این را کار من نمیدانند و اینهم کار من نیست ، چنانکه دامنی هم برای هر یک از این بخشها بر میان نیسته بودم ، بلکه در هر جا بر آوردن خواسته‌یی بود در بای گشته . لیکن از یاد کردن این سخن ناگزیرم که باهمه‌ی ناچیزی چنین رساله‌یی ، در جوی که در آن ساختمام میکوشم تا یک گونه اندیشه‌یی را به باور مردم دهم که اگر بدانسوی گرایند ، پلی بسوی آفتاب است ، و راهی به روز است ، و جنبشی ست برای تار و مار کردن این شب دراز درنگ ، و این شب آوران آزر من ناشناخته‌ی ناانسان .

و تنها اگر از آنهمه در همیها و ناسامانیها و آمیزشهایی که عیاران و سر رشته داران در کار مفاهیم و مظاهر مذهب کرده اند ، و بگدست بیسوادان در جامعه نفوذش داده اند ، و با آزاد گذاردن نادانان - که بکار تبلیغ مشغولند بچندین گونه ، و سخت مبتذلند و بیراه اندیش و در حقیقت همان نادان - آن آمیزش را نیکو جلوه گر ساخته اند ، اگر این سخنها ؛ اندکی از آنها بکاهد راه من قدری سپرده شده است . و در این سخن اجمالها بود و تفصیلا می خواهد که همه هست بر پایه‌ی دانش دین ، که در این آغاز جاییش نیست ؛ و باید هشت تا دیگر وقتی .

وای کاش روزی بنگریم که مردم بهمان خواب شب بسنده کرده اند .

حکیمی

### آنچه هست :

از صفحه ۱ تا ۴۵ :	سرود جهشها
» ۴۷ » ۵۶ :	روشنگران روز
» ۵۷ » ۷۲ :	اخلاق و علم الاجتماع
» ۷۳ » ۹۰ :	مشعل
» ۹۱ » ۱۱۵ :	فلسفه‌ی شورشهای شیعه
» ۱۱۷ » ۱۳۱ :	مرکب شعله‌ها
» ۱۳۳ » ۱۹۲ :	برکرانه‌ی غدیر
» ۱۹۳ » ۲۲۱ :	شهداء الفضيله
» ۲۲۳ » ۲۴۱ :	شبی غم‌رنگ
☆ ☆	
» ۲۴۳ » ۲۶۵ :	شناسایی کتاب به زبان عربی
و در پایان : گفتاری بزبان فرانسه و بخشی به انگلیسی .	

☆ ... گوسفندان از آبشخورها بازگشته بودند،  
کم کم غبار راه دهکده فرو می‌نشست، و آب  
لای شده‌ی نهری که حیوانات اهلی از آن  
عبور کرده بودند صاف میشد، و سکوتی سرد  
و ابهام‌آلود بر همه چیز چیره بود ...

سروں جہشہا

روی سطح بر که بی آرام ، از کران دوردست  
دشت ، از میان شاخه‌های بید ، از کنار دامن  
افسرده‌ی نی‌ها، از آن دورها که بر که بی دردامن  
صخره‌ها خفته ، از همان دور و همان ساحل ، ساحل  
دشتی فرو بنشسته در تاریکی مغرب ، رنگ  
خونین شفق پیدا است .

نقش خون‌رنگی که می‌گوید ، نقش گویایی  
ز عدل و داد و صدها چهره‌ی احساس انسانی و  
بزرگ که بردامن آزادگی می‌آید و خروش  
آزادگان را می‌گستراند . اینهمه خون روی  
این بر که‌ی خاموش چیست؟ یا نه بر که‌ی گویا ..  
شاید از دامن خونین افق این رنگ در این  
بر که افتاده است ؟ بر که‌ی آرام و موجی  
نرم خیز و سکوتی خسته .

رنگ این خون از چه از این بر که می‌جوشد؟  
از چه این دشت غروب اینگونه خون آلوده  
می‌باشد ؟ شاید آن فروغ خونین شفق چهره

براین آب میساید ، شاید آن چندین درخت  
رازدار پیرهم که هر شب در میان زمزمه‌ی زنجره‌ها  
و در آغوش سیاهی پرابهت این دره میخوابند در  
غم انسان و راز این رنگ اشک میریزند .  
این همان جاوید و گویا راز انسان است ،  
این همان خشم آفرین نقش است ، این همان  
سرفصل پایای هزاران کوشش و جوشش است ،  
و پیش آن کسان که در این گیتی جز آزادگی  
کاری ندانستند ، نقش امید است .

اینهمه از چشمه‌ی نورانی خورشید میجوشد ،  
بازهم در جام زرین و سراسر حشمت خورشید  
میریزد ، این همان آشوب‌زا افسانه‌ی جاوید  
خورشید است .

تاریخ انسان دردناک و درد آلود و دردزاد است ، سراسر درد است  
دردی که با نقش جاوید خود هنوز هم انسانهای بزرگ را میانگیزد تا  
بخروشد و برای کاستش تلاش کنند ، دردی که طبیعت هم با آن هم‌ناله  
است ، چه خود در کنار انسانها بوده و انگیزه‌ی اینهمه درد و دردناکی را  
دیده است ، دیده که انسان به چه سرنوشت‌هایی تیره دچار گشته و چه  
اندوه‌هایی پی‌سوز بدل خورده است .

این مهتاب که غم‌رنگ میدمد و غروب میکند ، این هاله که با حالت  
اندوه‌بار خود همچون اشک در چشم آسمان حلقه‌میزند ، این دشتهای خاموش

که بساروزها انسانهای رنج دیده از آنها عبور کرده اند، این استخوانی های  
در سکوت فرورفته، این روستاهای شبگرفتهی خاموش، این جغد فغانگر  
ویرانه ها و این خون آوا شباهنگ نالان چه رازها که نمیگویند و چه  
همدردیها که با انسان ندارند ...

این زاغها و پرستوها که در غروبهای غمگرفته دسته دسته از روی خانهی  
انسانها میگذرند و از فراز زاغههای شهر عبور میکنند و گاهی در هوا  
درنگی کرده سرای جباران را تیز مینگرند، باز بغم انسان میاندیشند،  
آنها که خود غمی ندارند چه خوب است که بغم جانکاه تیره روزان نشینند.  
این شب، همین شب تیره، شاهد چه جنایاتی بوده که بر مظلومین  
رفته است، و همین خورشید روشنگر زند گیها، چه بیرحمیها و دل سنگیها  
دیده و بر چه شاخ و بره های برومند که بدستم در درختراز زندگی خشک  
شده اند تاییده است.

این غمین ناله ی رود و رود بار هم باز کو کننده ی ناله های دردناک مایند،  
ما و پیشرفنگان ...

آن خزان هم که خشم آهنگ میرسد و برگ و گلها را بیدریغ میریزد  
می بیند که در گلستان زند گیها برگ و گلی نمانده است.  
همان غروبهای تیره ی زمستان هم که کم کم برفهای آب شده می بندند  
و شاخه های بی برگ و آشیانه ی مرغکان در مه فرو میروند و کاجها با  
کمی برف که بر قلعه ی خود دارند کنار دیوارهای سرد به رسیدن شب  
سیاه میاندیشند، باز از اندوه شب سرد تیره روزی و سردی کلبه ی گرمی  
ندیده ی یتیمی حسرت میخورند.

بگذار... بگذار اینهمه حسرت باشد و بازهم انسانها غافل بمانند و گروهی غفلت زده و خود را باشتباه انسان پنداشته ، در عیش و نوش غرق باشند ، و شگفت که خود را هم انسان دوست و دلسوز مردم بشناسانند و خویشتن روشنفکر و عضو مفید جامعه بدانند ! بگذار چنین باشد و این آشفته رایان چنین پندارند تا این شکیبایی کی از دست زود ، و پایان این نابسامانی و دروغسرای چه شود ؟ ...

این درد آلودی و نابسامانی ، شرح زندگی انسان است و این روزها و شبها امتداد دورنگی ست که هر کدام بگونه‌ی شاهد رنجها و دردهای انسان بوده و هستند .

آیا این همه درد و رنج از جایی بسیار دور و از دنیایی ناشناخته بانسانها حمله کرده؟ و آیا اینهمه خونابه‌ی دل که در جام زندگی‌ها ریخته و میریزد از مینای سیاهی ست که از بزم دیوان و ددانش ربوده‌اند؟ نه، از خود انسان است ، از همان ناانسانهای انسان نما که فقط اندام انسان دارند و همیشه در میان زندگیهای بشری هستند . وای دریغ که اینان در محیطهایی که تربیت صحیح رواج نیافته بیشتر هم توان و نیرو میگیرند چون اینگونه تسلط و این دشمن دلی و ستم پیشگی ، ناروایی و دژخیمی میخواهد و انسان پا کزاد باعاطفه بدان حاضر نیست .

آنروز که حکیمان گفتند: اصول فضایل چهار است: **حکمت، عدالت، شجاعت، عفت** (۱)، یکی برای همین بود که میخواستند مردم ، شجاع

---

۱ - «نفسیرالدین طوسی» گفت : « چون تحصیل این فضایل تعلق بعمل دارد از این جهت حصول عدالت موقوف بود بر حصول این سه فضیلت دیگر ... »  
اخلاق ناصری

باشند تا بتوانند در برابر نیروهای ضد انسانی بر آشوبند، و آن سه اصل دیگر بدست قدرتمندان از مردمی بدور نابودنگردد.

دین نیز که شجاعت و استقامت را پیوسته ستود و میخواست که مؤمنان شجاع و پا برجا و پیروزمند باشند<sup>۱</sup>، برای همین بود که نوامیس دین را قدرتمندان گسترش دهند و عوامل ضد دین و ضد انسانیت دینی را در هم کوبند. و تا روزی که تبلیغات دین درست بمردم فها نیده میشود فدائیان شجاع و پاک و عالم تر بیت میگرد... بهر حال همه‌ی این دردها

---

۱ - ( اصول کافی ) در باب اوصاف و علامات مؤمن ، روایات بسیاری نقل کرده است ؛ رجوع شود ؛ جلد دوم صفحه‌ی ۴۷ و ۴۸ ، و از صفحه‌ی ۲۲۶ تا ۲۴۲ . و از جمله در روایتی از پیغمبر اکرم نقل میکند که فرمود : ( ... المایحون رأس الیتیم ... رهبان باللیل ؛ أسدُبالنهار ... ) مؤمنان همانانند که دست نوازش بسر یتیم میکشند ، شب چون که بیدان و روز در معرکه‌ی زندگی شیر زیانند . در روایت دیگری از امام صادق نقل میکند که فرمود : « له قوة فی دین و حرص فی فقه و نشاط فی هدی ... و فی الهزاهز و قور و لیس بواهن ... ینصر المظلوم و یرحم المسکین ... » مؤمن در دین خود قدرتمند و در دانستن حریص و در اراده‌ی روشن خویش پر نشاط و در رویدادهای تکان دهنده سنگین و استوار است . مؤمن سست عنصر نیست ... مؤمن بکمک ستم رسیدگان پیامیخیزد و در برابر بینوایان دلنازک است و با آنان مهربانی میکند . و نیز در روایتی امام صادق گفت : « شیئنا اهل الهدی و اهل التقی ... و اهل الفتح و الظفر ... » شیعی‌ی ما اهل رستگاری و پرهیز و تقوی هستیم و همانان اهل فتح و غلبه و پیروزیند ...

اینها در کتاب « کافی » رسیده و این کم هم بدان امید آورده شد که مایه‌ی اندیشه و تنبیه گردد و ریشه‌ی این سستی را در آتش افکند . مخصوصاً این جمله‌ی امام صادق :  
**« و شیئنا اهل الفتح و الظفر ! » ...**

زندگی بر اساس فضیلت بدون نیرو میسر نیست ، باید به کتاب « کافی » بدقت رجوع کرد - اکنون پارسی آن هم در دسترس است - و این روایات را مگر بخواند و خود را با آنها تطبیق داد و نقصهای اخلاقی و اجتماعی جامعه را بر طرف ساخت تا بتواند باس بلندی و اطمینان گفت این جامعه‌ی جعفر و اینان شیعی‌ی جعفرند . نه آن جعفری گفتنی که از آن بدن امام در خاکهای بقیع سخت بلرزد ...



از دست اینگونه انسانها بر انسانهای واقعی رفته و میرود...

و خورشید این زندگیمان را مینگریست و میدید که چه بیحد و بیحساب انسانها رنج میبرند. و در این میانها که سرد میشد و میافسرد و میخواست این توده خاک ستم گرفته را روشن نکند و بر کانون این زندگیمان نابسامان نتابد تا شاید تیر آهی در تاریکیها راهی بجایی رساند و قطره‌ی اشکی در دل سیاهی، شب افروز کلبه‌ی گردد، باز میدید که از میان همه‌ی این رنجها و آه و سوزها، تباهیها و تباهیها، شبا و سیاهیها، چهره‌های روشنی که از پیشانی‌شان فروغی همچون فروغ صبح میدمد دامن سیاهی را میشکافند و طلوع میکنند که همچون اوروشنی آفرین و زندگی ساز باشند، طلوع میکنند و میخواهند با فروغ گسترده‌ی تعلیمات خویش، همه‌ی این سیاهیها و تباهیها را که بیچک و آبر به دور درخت زندگی پیچیده اند ریشه سوز کنند و نابود سازند، طلوع میکنند تا روز تیره‌ی انسان را بروزی روشن تبدیل کنند و ناکامیهای زندگی را چاره سازند و خوشبختی توده‌ها را تأمین کنند.

خورشید از نگریستن اینهمه تلاش و کوشش مقدس خرسند میشد و از اینهمه فداکاری و آزادی و صفا و همدوستی پر غرور بخود میدید و احساس بزرگی و لذت میکرد. و آنروزها بی که انسان دوستان پیامی بخواستند، بر صحنه‌ی زندگی امیدوار تر میتابید و هنگامه‌ی آنان را گرمتر میکرد.

همانروزها که چراغی در دل سیاهی میسوخت و سوسویش امید میساخت. همانروزها که دستی از غیب بیرون میآمد که ابرهای تیره را از برابر خورشید زندگی پراکنده سازد...

همانروزها که آتشی شعله میکشید تاخاکستر نشینان را گرم کند  
و فریادی بلند میشد تا با سوختگان آه و خستگان درد بهم شود، همانروزها  
و همان روز:

آنروز که غرویی غمبار بود و شهر انسانها درهم و دروغو غافرو رفته،  
و دیدند از میان انبوه میدان شهر چهره‌یی درخشید و برسکویی ایستاد  
و مردمی را که در افسردگی غروب بخانه‌هاشان باز میگشتند به نیکبیا  
و دوستیها و برتریهای انسانی دعوت کرد...

آنروز که هنگام ظهر بود و هنگامه‌ی خورشید، که میتابید و  
نورش بهم‌جا یکسان پاشیده میشد و گرما بود و خستگی و مردم شهر  
بسایه‌ها پناه میبردند که دیدند باز از آن گوشه‌ی پر آفتاب، مردی  
فریاد کرد که همه از گیرایی آوایش گرم‌ارا فراموش کردند و گردش  
جمع شدند! و او با پیشانی باز و چهره‌ی جذاب و موهای افشان و  
لباسی ساده که اندکی ازدوشش از آن بیرون مانده بود، خروش برداشت  
و سخن گفت و آنان را بانسانیتها خواند...

آنروز که باز خورشید در گرداب مغرب دست و پا میزد و کمی  
دیگر از پرتو نارنجی او هنوز بر دیوارهای گچ‌مرده‌ی شهر باقی بود  
و رهگذران بانگاهی آرام و مات از راهها میگذشتند، گوسفندان از  
آبشخورها بازگشته بودند و کم‌کم غبار راه دهکده فرو می‌نشست،  
و آب لای شده‌ی آن نهر که حیوانات اهلی از آن عبور کرده بودند  
صاف میشد و سکوتی سرد و ابهام‌آلود بر همه چیز چیره بود که باز  
دیدند دستی نیرومند و زیبا با آستینی به روی بازو ریخته، بلند شد و

چشمی که از اعماق سیل احساسات و جوش و جاذبه بیرون میریخت  
از پس آن دست ب مردم نگریست و فریاد کرد و بخود آورد و خورشید  
و اندیشه‌ی آن توده‌ی درهم ریخته را سامان بخشید .

آن روز و روزگار دیگر که باز در شهر زندگی ، دیدند همسراه  
تیغی آفتاب از طرف شرقی میدان بزرگ شهر چهره‌ی نگران ولی  
پر محبت و احساس ، نمایان شد، و مردم را بدرستی و زندگی و محبت  
و عدالت خواند و نایسامانیهای اخلاقی را زشت گفت ...

این جهشها همه برای رهایی انسانها بود و این تلاشهای رنج مایه  
برای سوختن جوانه‌های ستم و ناروایی بود تا از درخت زندگی ندمند.  
خورشید همه‌ی این مجاهدتهای پیگیرا میدید و این حماسه‌ها را اوج  
میداد و جاوید میساخت و میسازد . و با خاطراتی که از نگریستن  
اینهمه از خود گذشتگی و فداکاری دارد هر روز باز توده‌ها را بخود  
میآورد و خون آزادگان را بر چهره‌ی شفق میریزد تا پیوسته اجتماعات  
بجنبش درآیند .

این ماجرا هر بامداد و شامگاه تکرار میشود ، گرچه کمتر ، تا  
روزی که باز یقین بیشتر شود .

این همان پیروزمندی مردان بزرگ و رهبران روحانی انسان است .

این همان نشانه‌ی جاودانگی انسانیت است .

این همان سرود زندگی و جلوه‌ی پیروزی حق است .

این همان حماسه‌ی جاوید خورشید است .

و این همان چشمه‌ی خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و نمود .



این نشید و حماسه در هر گوشه‌یی از اجتماعات شنیده شد و همه جا همراه آفتاب ، نگران زند گیها و آرامش بخش دردها بود .  
روشنگران راه زند گی در تاریکیها بپا میخاستند و پیکر خسته‌ی خود را که ازدیدن آنهمه ناراحتیهای مردمان کوفته و ناتوان شده و سیلاب اشک سوزان ، توانش را میسترد بصخره‌یی سخت تکیه میدادند و مشعلی افروخته بدوش میکشیدند ، تا انسانها راه بینند .

پیامبران و جانشینانشان ، مصلحان و فیلسوفان اخلاق و سایر انساندوستان بزرگ که صف نورانی محبت و صفا و زند گی و عدالت را امتداد داده بودند پیوسته همراه کاروان دراز آهنگ و درهم ریخته‌ی بشر ، در سینه‌ی چشم انداز ابهام آهیز زمان حرکت میکردند و در فرصتهای مناسب برای افروختن اخگر بینایی مردم ، خود مشعل میشدند ، میسوختند و گام میفشردند و آن ژرف بینان و خورشید رایانی که دشمن تیر گیها و نارواییها آفریده شده بودند ، از همه‌ی سر گرمیهای فریبات زند گی دست می‌شستند و میرفتند تا بانسان درمانده و گرفتار بندها ، کمکی کنند .

«سقراط در جوانی سنگتراشی میکرد و يك مجسمه از خاریت (۱) ساخت که هنوز در آکروپول آتن دیده میشود و مسلمانا بالیاقت محقق و مسلمانی که داشت اگر میخواست البته میتواندست که مانند مجسمه سازان خیلی

---

۱ - Kharite ، نام مجسمه ایست که سقراط ساخته و خاریت فرشته جمال بود و برای آفرودیت پوششی بافت که چون یکی از رؤسای قوم آکئوس ، آفرودیت را دنبال کرد آن پوشش پاره شد ...

مشهور، پهلوانی را که سپری بر روی گرفته و نواری پرافتخار بر پیشانی‌ش بسته تصویر و تجسیم کند، ولی از آنجهت باین کارها پشت پازد و یکباره این امور را ترك گفت که بفرمان هاتقی که باو ندا داده بود از پی عقل و خرد روان گشت و از آنروز بجوانان پیوست، نه تنها برای اینکه اندام آنها را متناسب کند، بلکه تنها برای اینکه بایشان شرف و تقوی بیاموزد» (۱).

کم کم نوبت رسید که هر کس از آن گروه فروغ گرفته و راه شناخته، طریق آموزد و برای ساختن زندگی و فضیلت بدنبال هدف مقدس آنان رود و حتی شیلدر در نمایشنامه‌ی «ویلهم تل» بگوید:

«اگر در طبقه هفتم عرش هم باشد، اگر در قلعه کوه شرك هورن «۲» در سینه دریای یخ و برف و در آغوش قلزم بیکران ابرهای جاودانی کوه یونگ فراو «۳» پنهان باشد، بهر تدبیری باشد باو راه خواهم یافت و خودم را باو خواهم رسانید و بهمدستی بیست تن از جوانانی که مانند من دلسوخته و زخمی و برای فداکاری حاضر باشند قلعه و حصارش را ویران میسازم و دمار از روزگارش برمیآورم.

فرضاً هم که کسی حاضر نشد بمن یاری کند و همه از ترس اینکه مبادا خانه و زندگی و گاو و گوسفندشان از دستشان برود بترسند و بلرزند و گردنشان را زیر یوغ ظلم و استبداد خم کنند خودم یکه و تنها از کوهها بالا خواهم رفت و با آواز بلند از چوپانها

۱- «برسنگ سفید» از اناتول فرانس، ترجمه‌ی آقای داناسرشت، صفحه‌ی ۵۰.

۲- Schreck horn اسم کوهی است در شمال سوئیس.

۳- Jungfrau یکی از کوههای بلند و مشهور سوئیس است.

طلب یاری خواهم کرد، و در آن بالای کوه و در زیر سقف آزاد  
آسمان در آنجائی که قلبها پاک و بی آرایش است تفصیل این ظلم و  
شقاوت را برایشان نقل خواهم کرد» (۱)

ولی افسوس که هرچه افزون در این باره کوشیده میشد و  
بر چهره‌ی سخت این راه گامهای استوار فرود می‌آمد باز تمامی نارواییها  
بر نمی‌افتاد و ستم و استثمار و ناله و درد نیست نمیشد. آنان هم که  
بزرگ بودند و روحی بزرگ داشتند و میخواستند دین خود را بزندگی  
و انسان ادا کنند نمیتوانستند اینهمه تیرگی و دل‌سنگی و ستم و گناه و  
امتیازات شوم را بنگرند و خموش بسر ببرند.

این روز انسان بود، و بهمین چگونگی روز گاران پشت میگردند  
و غوغاهای مردم هر روز همراه فرو نشستن شعله‌ی خورشید فرو می  
نشست و چهره‌ی روزها از برابر چشمها میگریخت. در این میانها که  
دیگر شب و روز همچون دو پرنده‌ی در پی هم افتاده، میشتافتند و در  
آن دورهای دور گم میشدند و حیرت و سرگشتگی افراد و اجتماعات  
هر دم فزون میشد و پیمانهای اخلاقی سست و تعالیم پیشینیان فراموش  
گشته بود و اصولا پرورش انسان به موادی تکمیلی و قابل بقا نیاز  
یافت، فروغی جاودانه از کرانه‌ی ریگزار داغ بادیه‌ی عربستان دمید، و  
خورشید زندگی سازی از دخمه‌ی شکوهمند و رازاندود سر بر آورد  
و نور پاشید و دامن گسترد و پیش رفت و جوش و خروش خستگی  
نابیوند خود را آغاز کرد.

---

۱- «ویلهم تل» ترجمه‌ی آقای جمالزاده صفحه‌ی ۶۰

آن انسانهای بزرگ آنهمه کوشیدند و همراه آفتاب بر بشریت  
تاییدند و هر چه بستوه آمدند باز نیاسودند و پیکر کوفته در پی هدف  
کشاندند. اما این انسان بزرگ از تمام آنان فزونتر تلاش کرد و بیشتر داغ شد  
و خروش و فریاد برداشت و آزار دید و هیچ خاکستری نمیتوانست  
آتشش را فرو نشاند. او میکوشید و میخواست که دیگر در زندگی  
انسان ناسامانی بجای نماند ...

این فروغ هم کم کم بساحل خاموش مغرب گراییدن گرفت؛ و در  
دامن ابهام زار ابدیت افتاد. اما از آن پیش که پیوستگی بی واسطه اش  
با اجتماعات از هم بگسلد، روابط تربیتی خود را یا توده های انبوه بشر  
آنروز و روزگاران آینده محکم کرد و دو واقعیت همسنگ قرآن-علی  
را بر مشعلگاه شهر بشریت نهاد «۱» مخصوصا آن آموزنده ی بزرگ را  
خوب شناساند (اگر باور خرد را منکر نمیشدند) و بارهای بسیار در  
تفهیم منظور عالی خود کوشید. نیز یکبار هم در رهگذر عابران در

---

۱- درباره ی این موضوع که همراهت اسلام تنها قرآن و خاندان پیامبر است و  
علی باقر آن است و قرآن باعلی و علی باحق است و حق باعلی و اوست اگر باین در  
چنگ درزنند هرگز گمراه نشوند و امثال این تمبیر که بر هر مسلمان، خواست واقعی  
پیامبر و نظر اصلی اسلام را روشن میکند، بارها بیغمیر سخن گفته و بمسارات  
کوناگون آنرا یاد آور شده است احادیث این مطلب را دانشمندان بزرگ سنت در کتابهای  
معتبر و فراوانی همچون کتب زیر نقل کرده اند:

جامع الاصول - مستدرک حاکم - مسند ابی یعلی - سنن سعید بن منصور - فضائل الصحابه  
تاریخ بغداد - مجمع الزوائد - مناقب ابن مردویه - فردوس الاخبار - مناقب خوارزمی - الامامة  
والسیاسة - ربيع الابرار - فرائد السمطين - جامع ترمذی - کنز العمال - تفسیر رازی - کفایة  
کنهی - نُزُل الابرار - مجمع الاوسط - صواعق - تاریخ الخلفاء - جامع الصغیر - فیض القدیور ...  
به (القدیر) جلد ۳ و جلد ۷ و (المراجعات) مراجعه شود.

دامنه‌ی دره‌هایی پرپیچ ایستاد و همانوقت که خورشید میتافت و از سنگها و خاره‌های کوهستان آتش بیرون میزد، توده‌های انبوهی را نگه داشت و همچون مربیان گذشته که در میدانها و معابر بزرگ مردم را بسوی آموزشهای خویش میخواندند او نیز مردم را فرا خواند و با آنان سخن گفت. و در جایی که دهها هزار نفر شنونده بود، دیدند که در برابر شاخه‌های سوزان آفتاب و نیزه‌های پاشیده‌ی خورشید چهره‌ی بی‌را شناساند و خروشنده از پایگاهی بلند، انسانی را که همچون قلعه‌های کبود کوهساران ابهت و شکوه از پیکره‌اش میبارید، بعنوان نظارتگر زندگیا معرفی کرد. خورشید بر این پهنه میتابید و این حماسه را می‌شنید ....

دیگر حماسه‌ی جاوید خورشید اوج گرفت و چهره بر کهکشانها سایید و میرفت که بر تمام زاویه‌های زندگی انسانی بدمد، محمد ص با شادی تمام که همچون علی «ع» رهبری در میان انسانها میگذارد چشم از طلوع و غروب خورشید بهم هشت و جهان انسانها را بدست علی سپرد. دیگر یقین داشت که کار انسان بسامان رسیده و دیگر مطمئن بود که زندگیا پاک و روحانی و حقوق بشر تأمین میگردد.

علی هم بنظارت زندگی برخاست. خورشید همواره بر این پیکر لاهوتی و پیکره‌ی مجسم انسانیتها نور میریخت، خورشید از فراز گردون بر او نور میپاشید و او هم زندگیا و اجتماعات را میدید، خورشیدی بر خورشیدی نور میپاشید و همان صحنه‌ها را که از کوششهای پیشینیان در برداشت پیش چشم علی مجسم میکرد و علی میدید که چه روزگاران



بر انسانها گذشته و چه مریانی همراه این کانون افروخته کوشیدند و خروشیدند و خون دل خوردند تا انسان را حمایت کنند. علی اینها را میدید و داغتر میشد و میکوشید تا حاصل فعالیتهای آنان را که امروز بدست او سپرده شده و در تعلیمات اسلام فشرده گشته، درست بشمر برساند.

وجود علی برای بشریت موقعیتی بود که کمتر مانند آن دست میدهد، ولی دردا و فسوسا که در برابر این سیلابی که میخواست خروشنده و غلطان از دامنه‌ی کوههای عظیم فضیلت و احساسات و علم و عدالت و تقوی سرازیر گردد و مرغزار زندگی را تا غروب هنگام ابد سیراب سازد، سدهایی قرار داده شد. و بگفته‌ی ولتر: «آخرین اراده‌ی پیامبر اسلام اجرا نشد زیرا او علی را بجانشینی خود منصوب کرده بود و حال آنکه پس از مرگش، عده‌ی ابوبکر را خلیفه کردند.» گروهی از صحابه بجای آنکه وصایای پیامبر را بر کرسی نشاندند و بتأیید علی برخیزند در مقابلش قرار گرفتند. و این رخنه که در ارکان تربیت اسلامی افتاد روح محمد را آزرده و زیانی جبران ناشدنی یبار آورد. علی و یک ربع قرن خانه نشینی؟! چه زیانی برای تمام انسانها و همه‌ی انسانیتها!...

---

۱- رساله‌ی درباره‌ی آداب و رسوم ملتها، ولتر نویسنده و فیلسوف قرن هجدهم فرانسه، در این کتاب خلافت حضرت علی «ع» را مستند شناخته و معتقد است که پیامبر اسلام در این باره وصیت کرده و حتی از صحابه قلم و دوات خواسته که حضرت علی را بجای نشینی خود کتبا منصوب نماید. و ولتر از انجام نشدن این وصیت متاسف است. حدیث قلم و دوات خواستن پیامبر را گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز نقل کرده‌اند. به کتاب (المراجعات) رجوع شود- داستان غدیر- صفحه ۱۸۰- چاپ سوم.

### واقعیت نامتناهی علی

من در این گفتار در پی آنم که زیر ساز زندگی علی و اهمیت بحث در آن باره را تا حدی روشن کنم . و فلسفه‌ی لزوم توجه بطرز فکر و عمل امام را اگر امکانات بگذارند بر ملا سازم تا اجتماع ببیند که اگر هر صبح همراه نشریات یومیه ، يك كتاب هم در زندگی علی بدست مردم بدهد زیاد نیست ، بلکه تنها راه زنده نگهداشتن نوامیس ارزشمند زندگی همین است و بس ، که زندگی علی روش و اجتماعی علی پسند بسازیم . و در این راه اگر نیروی شورانگیز ولای علی و معنویت خلاق تشیع و نشاط سازنده‌ی طبقه‌ی جوان بهمگامی برخیزند ، برسیدن بمقصود ، امیدها خواهیم داشت و دیگر گناه یأس مرتکب نخواهیم گشت . پس اکنون ، منظور این نوشته نشان دادن موقعیت تربیتی علی ست در تاریخ انسان وهم نمایاندن فلسفه‌ی پیگیری از این رشته بحث و گفتگو که مخصوصاً نگارنده‌ی این صفحات در زندگی خویش زیاد بدان اهتمام ورزیده است . و یقین است که در این گفتار از من توقع داشته نشده که درباره‌ی عظمت ذاتی و شخصیت علی سخن سر کنم و حتی از آن بیکرانه بحر قسمت یکروزه‌یی در کوزه ریزم ، چه این کار از بزرگانی همچون ابن سینا و نصیرالدین طوسی نیامد که با کلماتی کوتاه دهشتزدگی خود را در برابر این عظمت بتوان عظمت نشان دادند و مبهوت بدیواره‌ی تاریخ تکیه کردند .

چون واقعیت علی همچون واقعیت اسرار بزرگ است که هر چه انسان بدانها نزدیک شود و بکاود و پی برد ، بیشتر مرعوب میشود و از زبان

می‌افتد، درباره‌ی شخصیت و عظمت علی همین بس که انسان هر چند هم پر مطالعه و دانش اندوخته باشد با شرمی بگذرد، زیرا بُعد شناسایی علی بُعد مطالعه و دانشها و مقیاسهای بشری نیست.

آنکس که در دریایی بیساحل و کبود دست و پا میزند و خورشید را مینگرد که از سمتی از آب طلوع میکند و از سمت دیگر در آب فرو میرود درباره‌ی این دریا، چه بگوید؟ جز اینکه همینقدر بفهماند که در دریا افتاده‌ام و در دامن امواج کوه‌پیکر این دریا خاره‌یی گران خاشه‌یی بیش نیست.

علی همان بیکران دریایی است که خورشید همه‌ی ارزشهای زندگی و احساس و شعر انسانی از سویی از آن میدهد و از سویی در آن غروب میکند و گنجایش سطح هستی علی است که میتواند تمام فروغ‌های ارزیابی شده‌ی وجود را بگیرد و از خود متجلی سازد، انسان در این دریا افتاده چه بگوید جز اینکه بگوید منم دستخوش امواج این دریا شده‌ام. عشق همیشه از رسیدن به زیباییهای عظمت بار و پر غرور سر چشمه میگیرد. و تا ممکن گردد درباره‌ی آن زیباییها گفتگو و تفسیر شود ولو در حدیث دیگران، چنان میشود، ولی همینکه از حد تعریف گذشت زبان بسته میشود و چشم دل باز، و عشق در عمق روح ریشه میدواند و هر دم بر تجلیات و دامنگیریهایش افزوده میگردد. کم کم غبار و خاکستری نمیمانند و آتش گل انداخته‌ی عشق میسوزد و میسوزاند و بی سروسامان میکند. عاشقان دیگر سروسامان نمیدانند.

واقعیت متجلی علی در همه‌ی مظاهر زیباییهای عظمت پیوند: احساس، نفوذ، دید، عدالت، تقوی، شجاعت، رادی، بزرگی، سخاوت،

اصالت احساس و طیفه ، انساندوستی بیکران ، حقوق شناسی باریک ،  
یتیم نوازی و زناغه جویی ، زهد و پارسایی ، پیریزی فلسفه های عمیق ،  
محبت و شور زندگی ، ایثار ، نیایش و عبادت از گنجایش بدر ، ولایت  
مطلق و نفوذ در روح عالم و تسلط بر ملکوت ماهیات و ده ها خاصیت  
دیگر ، روشن اندیشان را واداشت ، که نه تنها علی را پیشوای خود  
بدانند بلکه باو عشق بورزند ، او را پرستند پرستیدنی صحیح ،  
آنگونه که انسانها هماهنگ شوند و انسانی را پرستند ، برای انسانیت ،  
برای حق ۰۰۰ برای حقیقت جاودان ۰۰۰ بران آن فروغ مطلق و بی  
انتهایی که از مرزهای هستی میگذرد .

آنانکه بدرستی شناختند که باید ب فکر انسان باشند ، آنان که  
فهمیدند که باید صخره مانند تکیه گاه پیکره بی واقع شوند که در پرتو  
شخصیتش کوچکترین پدیده ی حقوقی پایمال نگردد و تعلیماتش زندگی  
سازد و زندگی های مرگ گونه را خراب کند ، آنان که دانستند که  
باید بکوشند تا یکروز ، در یک اجتماع ، یک طفل یتیم ، حتی از یک  
حق خودهم محروم نماند ، و آنانکه بانسان و ارزش انسان ایمان  
آوردند رفتند که علی را یاری کنند و طنین تکان دهنده ی این ندای  
حماسی را همه جا برسانند و همراه نور خورشید بهر کرانه اش بریزند .  
این حقیقتها بود که عشقی خون فرجام و محبتی دامنگیر آفریده  
و برای اینها و این وظیفه ی بزرگ انسانی بود که انسانهای بزرگی

همچون :

سلمان فارسی

ابوذر غفاری

مقداد کندی

محمد بن ابی بکر

عبدالله بن مسعود

سعد بن عباد

قیس بن سعد

مالک اشتر نخعی

سعید بن قیس همدانی

هاشم مرقال

کمهیل بن زیاد

حُجَیر بن عدی

عمر و بن حَمِیق خُزاعی

میشم تقار

رُشید هجری

سعید بن جبیر

عبدالله بن عفیف

سلیمان بن صُرد خُزاعی

عبدالله بن سعید اُزدی

محمد بن ابی عمیر

ابن سبکیت و صدها نفر دیگر رفتند و بجرم علی دوستی (که در واقع همان انسان دوستی مطلق بود ، چه بگفته‌ی روسو : دوستی انسانیت

جز دوستی عدل نیست «۱» سوختند و نابود شدند و خاکستر گرم  
خود را بر ارواح پاشیدند ...

اینها بود که رفتند و تاریخ علی شناسی و تشیع را با خون آزادگان  
نوشتند و شهدای عظیم کربلا سرود پیروزی خون رنگ خود را در خیمه‌ی  
تاریخ نواختند و بزرگترین سرمشق را به آزادیخواهان و مصلحان  
دادند «۲» .

اینها بود که سادات حسنی و حسینی هر دم در هر گوشه خروج  
کردند و زندگی خود را با تند رنگ خون زینت دادند . و اولاد علی  
و فاطمه لای دیوارها گذارده میشدند و در ساختمان يك شهر اسلامی  
کار استوانه را بدوش می گرفتند . و ابوالفرج اصفهانی کتاب «مقاتل-  
الطالبیین» را نوشت .

اینها بود که جوانان شیعه مذهب غیور که آتش عشق علی هشتعلشان  
ساخته بود ، در کوچها و خیابانهای کوفه حرکت میکردند و پرچمهای  
خونین خود را در میان نخلستانها میگرداندند و باشعار شور آور  
«بالتارات الحسین، هیجان خلق میکردند .

---

۱- «کلمات الفلاسفه» تألیف بیای غالی الدویری .

۲- «المها تماغاندی... يقول اني لم اقدم لاهل الهند شيئاً جديداً و انما قدمت  
لهم النتيجة التي استخلصتها من مطالعاتي ودراساتي لتاريخ حياة ابطال كربلاء . اننا  
ان اردنا انقاذ الهند يجب علينا ان ننهج السبيل الذي سلكه ابو عبد الله الحسين بن علي ...»  
مجله‌ی «الفری» شماره‌ی ربیع الاول ۱۳۸۱

گاندی مصلح بزرگ هند میگوید : من برای مردم هند چیز تازه‌ی نییاوردم ،  
فقط نتیجه‌ی را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره‌ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا بدست  
آورده بودم ، ارمغان ملت هند کردم . ما اگر بخوایم هند را نجات دهیم واجب است همان  
راهی را بیماییم که حسین بن علی پیمود ...

اینها بود که اصحاب بزرگوار ائمه یارچه خون جگرها و دردها و مشقتها ، تعلیمات شیعه را نشر میدادند . عقیده شناسان و حقوقدانان بزرگ تربیت میشدند ، و امام صادق برای ۴۰۰۰ شاگرد درس میگفت و جابرین حیات پدر شیمی را پرورش میداد «۶»

اینها بود که محدثان و ادیبان و دانشمندی مانند :

شیخ ابوالحسن علان رازی

حافظ بدیع الزمان همدانی

ابوالحسین بن طرخان کندی

ابوالمحاسن رویانی

شیخ ابوعلی قتال نیشابوری

ابن هانی اندلسی

مؤیدالدین طغرائی

شیخ جمال الدین حمدانی

شیخ حسن بن محمدسکا کینی

شمس الدین محمدمکی

حکیم صدرالدین دشتکی

شیخ نورالدین علایی محقق ثانی

شیخ زین الدین عاملی

شیخ شهاب الدین خراسانی

قاضی نورالله شوشتری و...

---

۱- (امام الصادق ملهم الکیما - امام صادق الهام بخش شیمی « دیده شود .

که سر و کارشان با علم و کتاب و مدرسه بود بهیچان آمدند و در راه  
نوامیس انسانی تشیع شهید گشتند و سرفصل کتاب علم را با خون آذین  
بستند و خون جوشندهی خود را بر افق تاریک پاشیدند و خاطرات  
«مرگ سقراط» را تجدید کردند. و علامه‌ی امینی از پس کرانه‌های  
احساسات خویش دست بر آورد و کتاب آنان: «شهداء الفضیله» را  
نوشت.

اینها بود که شعرای پرشور و متفکر و باشخصیت و مبارزی همچون:

نابغه‌ی جعدی

فرزدق

کمیت اَسدی

سیدِ حَمیری

ابو تقام طائی

دِعبِل خُزاعی

حَمّانی کوفی

ابو فراس حَمَدانی

شریفِ رضی

عَبْدی کوفی

أشجع سلمی

کَثیرِ عَزّه

ابن الرومی



ابوالفتح کشاجم  
صنوبری  
متمّج  
ناشی صغیر  
ابن حکّاد  
ابن طباطبا  
ابوالفرج رازی  
مہیار دیلمی  
ابوالعلاء معری  
صفی الدین حلّی  
ابو حامد انطاکی  
قاضی تنوخی  
رودکی  
فردوسی طوسی  
سنائی غزنوی  
ابوالحسن تہامی  
ابن سنان خفاجی  
ابن منیر طرابلسی  
اسدی طوسی  
کسائی مروزی

ناصر خسرو علوی

حافظ شیرازی

سلمان ساوجی

نظیری نیشابوری

جمال‌الدین خلیجی

حافظ رجب بُرسی

صائب تبریزی

محتشم کاشی

سروش اصفهانی

سید حیدر حلّی

عبدالمحسن کاظمی

علامه اقبال پاکستانی

شیخ کاظم اُزری

شیخ محمد رضا شبیبی

سید سعید حَبّوبی

عبدالمهدی مَطَر

ملك الشعراى بهار و...

و فلاسفه و حکما و ریاضی‌دانان و عقیده‌شناسان بزرگی همچون:

مُشام بن حَکَم

ابن اعلم بغدادی

حسن بن موسی نوبختی  
ابوعلی سینا  
ابونصر فارابی  
ابوریحان بیرونی  
خواجه نصیر طوسی  
یعقوب کندی  
ابوعلی بن مسکویه  
ابواسحق فزاری  
ابوسعید سجزی  
ابوزید بلخی  
احمد بن یوسف مصری  
احمد بن طیب سرخسی  
ابن قبهی رازی  
ابن مبشر بغدادی  
بدیع اسطرلابی  
قطب الدین رازی  
میر ابوالقاسم فندرسکی  
میر داماد حسینی  
غیاث الدین کاشانی  
ملا عبدالرزاق لاهیجی

جلال الدین دوانی

ابو محمد ہمدانی

کامل الصباح عاملی و... (۱)

وشخصیت های ادبی، علمی، حقوقی واجتماعی مهمی همچون:

شیخ مفید	شیخ صدوق
شیخ کلینی	شریف رضی
شریف مرتضی	خلیل قرآهیدی
ابوالحسن کسائی	ابو عثمان مازنی
ابن فہد حلی	شیخ طوسی
قطب الدین راوندی	شیخ طبرسی
امام مرزوقی	ابن ابی جمہور احسائی
علامہ حلی	ابوالفتوح رازی
عبدالجلیل قزوینی رازی	ابوالفضل ابن العمید
صاحب بن عباد	ابن طاووس حسنی
شیخ بہائی	علامہ مجلسی
مقدس اردبیلی	ملا مہدی نراقی
فیض کاشانی	شیخ حرّ عاملی

۱ - رجوع شود بہ کتاب فلاسفۃ الشیعہ، تالیف شیخ عبداللہ نعمہ ونیز برخی از مصادر این کتاب؛

اخبار الحکمای قفطی - اخبار الحکمای شہر زوری - عیون الانباء - تراث العراب العلمی - الخا لدون العرب - تاریخ الفلاسفہ فی الاسلام - تمہید لتاریخ الفلاسفہ الاسلامیہ - الفلاسفہ - الاسلامیہ و مرکزها فی التفکیر الانسانی - عبقریۃ العرب - قصۃ الحضارۃ - الحضارۃ الاسلامیہ فی القرن الرابع - وتاسیس الشیعۃ لعلوم الاسلام.

میرحامد حسین ہندی نیشابوری	علامہ ی بحر العلوم
سید جمال الدین اسدآبادی	میرزای شیرازی
سید محسن امین عاملی	شیخ انصاری
سید حسن صدر کاظمی	مرحوم مدرس
مرحوم کاشف الغطا	شیخ محمد جواد بلاغی
آیت اللہ بروجردی	سید عبدالحسین شرف الدین
آیت اللہ خمینی	شیخ آقا بزرگ تهرانی
	علامہ امینی (۱)

ودہا رہبران بزرگ و مصلحان اجتماعی و رجال علمی دیگر ہمہ مشعل علی شناسی را بدوش کشیدند و اجتماعات را با پر تودانش و تقوی

۱ - برای شناختن این شخصیتها از صحابه و عالمان بکتابهای زیر رجوع شود:

طبقات ابن سعد - الاصابه - اسدالغابه - الاستیعاب - فضایل الصحابه - میزان الاعتدال  
الکئی و الاسماء - الکئی و الالقاب - المنتظم - ریاض الملما - روضات الجنات - الروضة البهیة  
معجم الادبا - معجم الشعر - معجم المؤلفین - معجم المطبوعات - کشف الظنون - اوضح المکنون  
معالم العلماء - نسمة السحر - الانساب - سلافة المصر - یتیمه الدهر - الحصون المنیمة  
الدرجات الرفیمة - لطیحة طبقات اعلام الشیعة - الذریعة - النذیر - الکامل - خزنة الادب  
بغدادی - نجوم السماع - تاسیس الشیعة - الدرر الكامنه - انوار البدرین - ریحانة الادب  
ریحانة الالباء - تاریخ بغداد - امل الامل و تکملها و تتمیم های آن - اعیان الشیعة - آثار الشیعة  
الامامیة - تاریخ آداب اللغة - تاریخ ادبیات در ایران - لغت نامه ، دائرة المعارف  
بستانی ، دائرة المعارف فرید و جدی - دائرة المعارف اسلامی - دائرة المعارف آریانا - تحفة  
الاحباب - فوائد الرضویة ، فهرست برو کلن و فاندیک ، الاعلام زر کلی ، مصادر للدراسة الادبیة ،  
راهنمای دانشوران ، الاغانی ، اجازات البحار ، لسان المیزان ، شیعة یا بدید آرنندگان فنون اسلام  
وفیات الاعیان ، معاهد التنصیص ، شرح شواهد مجمع البیان ، سفینة البحار ، نشوة السلافة  
لؤلؤة البحرین - خاتمة الوسائل ، فهرست ابن الندیم و شیخ طوسی و شیخ منتجب الدین و  
کتابخانه ای آستان قدس و کتابخانه ای جامع الزهر ، جامع الرواة ، رجال کشی و نجاشی و  
علامه و بوعلی و کئی و مامقانی و ابن داود و تفرشی و حویزی و استرآبادی ، المعجذی ،  
دانشمندان نامی اسلام ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی و.....

و فضایل خویش بحقایق جاوید و مفاهیم زنده‌ی تشیع رساندند، و فداکاریهای  
 خستگی ناپذیر و مجاهدات عظیم خود را سر مشق آیندگان قراردادند.  
 گرچه همواره سدره‌هایی خشن نیز داشته‌اند.  
 اینها بود که دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقیه»،  
 عید غدیر را از اعیاد همگانی اسلامی شمرده...  
 وضیاء الدین مقبلی، عالم متبحر اهل سنت، پس از ذکر اسناد حدیث  
 غدیر گفت:

«فان لم یکن هذا معلوماً فما فی الدین معلوم»

اگر این حدیث، دانسته و ثابت نباشد پس در اسلام هیچ دانسته

و ثابتی نیست «۲»

و حافظ ابوالعلاء همدانی گفت: «أروى هذا الحديث بمائتين وخمسين  
 طريقاً - من این حدیث (غدیر) را بادویست و پنجاه سند نقل میکنم» (۳)  
 اینها بود که دانشمندان و محدثان بزرگ اهل سنت، فضایل و  
 مناقب علی را در کتب خود نوشتند و در سراسر ممالک نشر شد و  
 باز گو گشت و نفوذ کرد و پرورش داد و حتی حقیقت غدیر را که یکی  
 از ریشه‌های استدلالی و دینی و الهی تشیع است و بس مهم و قاطع، گروه‌های  
 فراوانی از علمای فنی سنت در کتابهای معتبر و معتمد خود، حتی در  
 چند «صحیح» نقل کردند، امثال:

۱- صفحه‌ی ۳۳۴ و از ترجمه‌ی پارسی ۳۹۵

۲- الغدیر جلد اول صفحه‌ی ۳۰۷

۳- الغدیر جلد اول صفحه‌ی ۱۵۸

حافظ نسائی،	حافظ احمد بن منصور
ابن مندهی اصفهانی	ترمذی (در: صحیح)
(در: تاریخ بخاری)	محمد بن اسماعیل بخاری
	حافظ ابو یعلیٰ
محمد بن ادريس شافعی	احمد حنبلی
(در: سنن)	حافظ ابن ماجه
(در: مستدرک الصحیحین)	حاکم نیشابوری
حافظ طبری	بغوی
حافظ محاملی	حافظ ابن ابی حاتم
حافظ ابن مردویه	حافظ ابو بکر فارسی
حافظ ابو نعیم	ابو اسحاق ثعلبی
حافظ ابو سعید سجستانی	ابو الحسن واحدی
ابن عساکر	حسکانی
شیخ الاسلام حموی	حافظ رسغنی
عبدالوهاب بخاری	بدالدین عینی
خطیب بغدادی	شوکانی
صالحانی	فقیه ابن مغازلی
حافظ ابو عبید هروی	ابن کثیر دمشقی
وصّابی	قرطبی
فخر رازی	جمال الدین زرنندی
سبط ابن الجوزی	خطیب خوارزمی

شربینی قاهری	ابوالسعود عمادی
باکثیر مکی	مناوی
صفوری	ابن عیدروس یمنی
حافظ ابوهشام ضبّی	برهان الدین حلبی
حافظ ابن اسحاق	حافظ عزرمی
حافظ ابو عبدالرحمن مصری	حافظ واسطی
حافظ محمد بن فضیل	حافظ ابو عمرو سلمی
حافظ ابو زکریای کوفی	حافظ ابوهشام خارقی
حافظ مصیعی	حافظ ابو عمرو فزاری
حافظ عبدی مروزی	حافظ صنعانی
حافظ فضل بن دکین	حافظ یحیی شیبانی
حافظ طنافسی	حافظ ابو عثمان صفار
حافظ ابن راهویه	حافظ حزامی
حافظ ابوبکر خطیب بغدادی	حافظ ابو قلابه یرقاشی
حافظ سمعانی	حافظ ابوبکر بیهقی
حافظ مدینی	قاضی عیاض یحصبی
تاج الدین بغدادی	ابن اثیر
یاقوت حموی	ابو السعادات شیبانی
حافظ نووی	ضیاء مقدسی
گنجی شافعی	ابن ابی الحدید
سعیدالدین فرغانی	محب الدین طبری



ابن جابر اندلسی	شمس الدین دہبی
قاضی ایچی	سعیدالدین کازرونی
ابن خلکان	ابن خلدون
بلادری	وشتانی
طحاوی	قاضی باقلانی
ابوالفتح شہرستانی	ابن زولاق مصری
نبہانی بیروٹی	قرمانی دمشقی
نجم الدین اذری	ابن الجزری
ابن حجر ہیثمی	ابن حجر عسقلانی
متقی ہندی	سنوسی
شہاب خفاجی	حافظ ابن معین
برہان الدین شہر خیتی	عبدالحق دہلوی
شمس الدین مصری	عبدالعزیز عمری دہلوی
مرتضی زبیدی	شہاب الدین حفظی
زینی دحلان مکی	ابوالعرفان صبان
قاضی بیضاوی	حافظ ابوالغنائم نرسی
دولابی	رشید دہلوی
ابن درویش الجوت	آلوسی بغدادی
مقریزی	شیخ محمد شتیطی
شیخانی	شبلنجی
حافظ ناصر السنہی حصرمی	قسطلانی

ابن‌الشیخ بلوی                      شیخ محمد عبده مصری  
 احمد زکی مصری                      رافعی مصری  
 دکتر احمد فرید رفاعی              احمد نسیم مصری  
 عبدالفتاح عبدال مقصود مصری «۱» و ...

اینجا بود که پیوسته کتاب علی «نهج البلاغه» همچون مشعل جاودان افروخته ، روی پایه‌ی افکار و احساسات اجتماعات قرار داشت و همواره نیز قرار دارد و بیش از صد شرح و تفسیر بر آن نوشته شده و بده‌ها زبان ، همه یا قسمتهایی از آن گردانده شده است . و از شرح‌های یکی شرح شیخ محمد عبده (حکیم و مفتی بزرگ مصر و از پیشوایان حرکتهای علمی و اجتماعی اخیر آن کشور) است که بواسطه تأثیرات سید جمال‌الدین و همکاری با او ، بیشتر بحقایق تشیع و کلام علی «ع» پی برد و بر آن شرح نوشت و آن کتاب را در همه‌ی مصر و بلاد اسلامی عرب پهن کرد و در آغاز شرحش گفت :

«من در مطالعه‌ی این کتاب از فصلی بفصل دیگر میرسیدم و حس میکردم که پرده‌های سخن عوض میشود و آموزشگاه‌های پند و حکمت ، تغییر مینماید . گاهی خودم را در جهانی مینافتم که ارواح بلند معانی بازیور عبارت تا بناکه آنرا آباد ساخته است .

این معانی بلند پیرامون روانهای پاک و دل‌های روشن میگردد تا بدانها

---

۱- اینان همه از دانشمندان و محدثان بزرگ و بنام اهل سنتند و شرح حال آنان از روی کتب معروف خود اهل سنت . که در باره‌ی عالمانشان نوشته‌اند در «التقدیر» جلد اول آورده شده است . رجوع شود .

الهام‌رستگاری بخشید و به قصد عالی که دارند برساند ، و از لغزش گاهها دورشان کرده بشاهراه محکم فضیلت و کمال بکشاند .

و گاه مییافتم که عقلی نورانی که هیچ شباهتی با اجسام ندارد از عالم الوهیت جدا گشته و بروح انسانی اتصال یافته او را از لابلای پرده‌های طبیعت بیرون آورده و تاسرا پرده‌ی ملکوت اعلی بالا برده است و تا شهود گاه فروغ فروزنده آفرینش رسانده است... «۱»

اینها بود که حتی از غیر مسلمین نیرده‌ها نویسنده و فیلسوف و ادیب بزرگ درس‌اسر جهان در باره‌ی عظمت‌علی «ع» مقاله‌ها و کتابهای مختصر و مفصل نوشتند و کسانی مانند بارون کارادو و و، توماس کارلایل، جبران خلیل جبران ، امین نخله، نرسیسان، گابریل انگری ، جورج جرداق، بولس سلامه، میخائیل نعیمه ، فؤاد جرداق «۲» و... در تجلیل امام سخنها گفتند، و از آن میان کارلایل انگلیسی گفت : «... و اما علی جز این ما را گنجایش ندارد که او را دوست بداریم و

---

۱- از مقدمه‌ی شرح (نهج البلاغه) عبیده ، داستان غدیر صفحه‌ی ۱۷۷

از ترجمه‌های نهج البلاغه یکی ترجمه‌ی مرحوم جواد فاضل است که بارها بنام (سخنان- علی) بچاپ رسیده است من بطبعتی جوان یکسر ، توصیه میکنم که این کتاب را بگیرند و همیشه داشته باشند و در هر شبانه روز و لوقه‌دار کمی از آن بخوانند حتی آن جوانان که خود را از دین کنار میکشند (در صورتی که با اصول شریعت انسانیت پای بند باشند) پذیرفتن این توصیه‌ی مهرآمیز چند از حجتی ندارد . بروند و با علی آشنا شوند و بهین که از او نامی بشوند بس نکنند ، تا بنگرند که اگر دین همانست که علی داشته بدان میخوانده ، باید دین داشت و باید با ستواری در دین سر بلند بود... و باید در تمام فراز و نشیبهای زندگی از فروغهای این مرد جاودان هدایت جست...

۲- به جلد پنجم «صوت المداله» نصل «الا روبيون والامام - اروپائیان و امام» رجوع شود.

بدو عشق بورزیم» ۱۶ و نرسیسان فاضل مسیحی گفت: «اگر این خطیب بزرگ در عصر ما، هم اکنون بر منبر کوفه پامینهاد، میدیدید که مسجد کوفه با آن پهناوریش از شاپوهای اروپائیان موج میزد، میآمدند تا از دریای سر ریز دانش او روحشان را سیراب سازند» ۲ و جورج جرداق نوشت:

«.... و یأتی القرن العیشرون فاذا بالقییم والمعانی الّتی تمثّلها شخصیة ابن ابیطالب ما تزال تسمو فی النفوس، و ترتفع، و تنتج ادباً کثیراً یتجسم به الوفاء الانسانی کاکرم ما یکون تجسم الوفاء... وهکذا تشدّ العصور بعضها الی بعض لتجمع علی حبّ الامام و اجلاله، و انّه لعظیم هذا الحبّ و عظیم هذا الاجلال، يلتقی فیها عبقری المعرّة، و فنّان لبنان، و ادیب العرب، علی هامّة الف عام و اختلاف وجوه الارض...» ۳.

اینها بود که شبلی شمیمیل دوست بخنرو پیشوای مادین شرق گفت:  
الامام علی بن ابیطالب عظیم العظماء، نسخة مفردة لم یر لها

۱- و اباطال، از کار لایل، تعریب محمد السباعی.

۲- «ماهونهج البلاغه» از علامه سید هبه الدین شهرستانی.

۳- قرن بیستم میآید و ناگاه مینگریم که معانی و ارزشهایی که از شخصیت فرزند ابوطالب نموده میشود، همواره در نفوس بزرگ میگردد و او میگیرد و ادب و اخلاق دامنه داری نتیجه میدهد که بدان وسیله وفای انسانی مجسم میشود به ارجمندترین کیفیت تجسم وفاء... و همینگونه زمانها بکمال عم بر میخیزند تا همه باهم در آستانه‌ی دوستی و بزرگداشت امام فرود آیند. و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن، پس از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمینها و شرایط جغرافیایی، نابینه‌ی معره - ابوالعلاء - و هنرمند لبنان - جبران خلیل - و ادیب عرب - میخائیل نعیمه - بهم رسند...

از : صوت العدالة ،

الشرق ولا الغرب صورة طبق الاصل ، لا قديماً ولا حديثاً ، « ۱ »  
 اینها بود که بولس سلامه‌ی بیروتی حقوقدان مسیحی در اثر ادبی و  
 بدیع خود سرود : «شبهایی که بیدار بوده با درد و رنج میگذراندم ،  
 افکار و تخیلاتم مرا بگذشته کشانده و شهید بزرگ امام علی و سپس امام حسین  
 بیاد من میآمدند یکبار برای مدتی طولانی گریستم و سپس شعر «علی و حسین»  
 را نوشتم .

« آری من يك مسیحی هستم ولی دیده باز دارم و تنك بین نیستم من  
 يك مسیحی هستم که در باره‌ی شخصیت بزرگی صحبت میکنم که مسلمانان  
 در باره‌ی او میگویند خدا از او راضی است ، صفا با او ست و شاید هم  
 خدا باو احترام بگذارد . و مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن  
 گفته از تعلیمات او سر مشق میگیرند و دینداریش را پیروی مینمایند .  
 از آنجا که در آئینه‌ی تاریخ ، مردم پاك و نفس کش بخوبی نمایان هستند  
 میتوان علی را بزرگتر از همه آنها شناخت . او بطوری از وضع  
 رقت بار یتیمان و فقیران متأثر و غمگین میگشت که حالت وحشتناکی  
 بخود میگرفت ...

« ای داماد پیغمبر ! شخصیت تو مرتفعتر از مدار ستارگان است . این از  
 خصایص نور است که پاك و منزّه باقی مانده گردد و غبار نمیتواند آنرا  
 لکه دار و کثیف کند . آنکس که از حیث شخصیت ، ثروتمند و غنی

---

۲ - امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان ، تنها نسخه ایست که نه شرق و نه غرب  
 صورتی مطابق با اصل آن ندیده است نه در قدیم و نه در دنیای حاضر ...

از : «مبدأ اعلی»

است هرگز نمیتواند فقیر باشد. نجابت و شرافت او باغم دیگران  
عالیتر و بزرگتر شده است. شهید راه دینداری و ایمان بالبخند رضایت  
دودو مشتقترا می پذیرد.

«ای استاد ادب و سخن! شیوهی گفتار تو مانند اقیانوسی است که در  
عرصه‌ی پهناور آن روحها به هم میرسند و بیکدیگر می پیوندند...»<sup>۱</sup>  
و همین موارث معنوی و وارستگیهای عمیق و فضیلت‌های بزرگ  
شیعه مذهب‌ان آزاد الهی بود که همه جا در روحانیون واقعی این ملت  
نموده میگشت و شخصیت‌های بزرگ را تحت تأثیری عجیب قرار میداد  
که در اینجا حتی مجال اشاره بدانها را هم نمیابیم، جز اینکه سخنی  
از فیلسوف «فریکه» و متفکر اجتماعی مسیحی امین‌الریحانی که از  
پیشوایان تجدد شرق است نقل کنیم<sup>۲</sup> و میگوید:

«بعزم ملاقات سیدحسن صدر<sup>۳</sup> بکاظمین رفتم. وی مرد تنومند  
چهارشانه بلندبالا و خوش اخلاق و خوش برخورداری است، با پیشانی  
بلند و ریش انبوه سفید و بازوهای قوی، عمامه سیاه بزرگی بر سر

---

۱ - «امام علی مجاهد بزرگ» صفحه‌ی ۵۶ ببعد.

۲ - مرحوم علامه‌ی قزوینی، کتاب، (ملوک العرب) تألیف: (امین‌الریحانی) را  
در مقاله‌ی استادانه (چنانکه شأن اوست) خلاصه کرده و با اینکه پرفشرده، پرهم در آن  
مطلب ریخته است. قسمت بالارا با این تعبیر: (اثر غریبی که یک مجتهد بزرگ شیعه  
یک عیسوی آمریکا بار آمده؛ کرده است) نقل میکند، به (بیست مقاله) چاپ دوم  
ص ۱۶۲-۱۶۳ رجوع شود.

در باره‌ی امین‌الریحانی در کتب و مقالات فراوانی سخن گفته شده از جمله (المنجد  
فی الادب والعلوم) ص ۲۲۹.

۳ - مقصود آیت‌الله سیدحسن صدرالدین کاظمی است؛ مؤلف کتاب پر قیمت:  
(تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام) و کتب دیگر و از اساتید «علامه‌ی کبیر شیخ آقا بزرگ  
تهرانی» مؤلف (الفریمة الی تصانیف الشیعه).

دارد و پیراهنی سینه گشاده دربر ، با آستین‌های فراخ که بازوهای او در وقت صحبت از آن نمایان میشد. در تمام سیاحت‌م در بلاد عرب هیچکس را بخاطر ندارم دیده باشم که صورت پیغمبران را آنطور که تاریخ و شعرا وصف کرده و نقاشان برای ما مصور کرده‌اند ، در مقابل چشم من مجسم کند مثل این مرد شیعی بزرگ. چه قدر مستحسن است سادگی اطوار و خشونت زندگی او ، وقتی که من داخل خانه او میشدم ابتدا خیال میکردم داخل خانه یکی از خدمه او میشوم که بمنزل او راه دارد. وقتیکه او را دیدم روی حصیری نشسته در يك اطاق که جز آن حصیر و چند پستی ، هیچ اثاثیه دیگری نداشت ، و چون قبلا مسبوق بودم که او بیشتر از دو ملیون اتباع و مقلد دارد و میلیونها روپیه از هند و ایران برای صرف در وجوه برّ برای او فرستاده میشود ، و او با وجود همه اینها در کمال سادگی و زهد زندگی میکند و يك روپیه از آنها را هم در غیر وجوه معینه استعمال نمیکند ، این مرد فوق العاده در چشم بزرگ آمد و آرزو کردم که کاش ما بین رؤسای روحانی ما که با جامه‌های ارغوانی گردش میکنند و در اعمالشان جز کار خیر چیزی کمبود ندارند، چند نفری نظیر این مرد پیدا میشد ...»

و این فدائیان علی بودند که همه جاشورا نگیزترین حماسه‌ی زندگی را پیامی کردند. بگفته‌ی آقای حکیم الهی «۱»: «هزار و چند سال است

---

۱- درباره‌ی علی (ع) و زندگی‌اش کتابهای بسیاری بیاری نوشته یا ترجمه شده است که نوع آنها در پاره‌ی زیادی از فصول و مطالب ؛ جدا نیاز تصحیح دارد . و از تحلیلات دقیق زندگی امام ده فایده‌ی اساسی اینگونه کتب است و در روشن کردن ذهن

که بنام او ملیونها نفر - بپهر نامی که میخواید بنامید - خود را فدا کرده و با طیب خاطر و اراده شخصی در راه او بذل جان و مال میکنند که در کمتر شخصیت تاریخی آنرا میشود یافت . و از آن گذشته صدها و هزاران نفر را که همین آنسیکلوپدیا «۱» دارای شخصیت تاریخی و دارای قیافه تاریخی ذکر کرده است چه از سلاطین و چه از فلاسفه و ادبا همه کسانی هستند که خود را فدائی علمی دانسته و بعظمت او معتقد بوده و مباحث داشته اند «۲»

اجتماع اثری شکر فدا در خالی است . و در جاهایی که باید بحث پیکر فته شود و اسرار تفکیر تشیع از سایر مذاهب با بیانی علمی و جهان پسند نموده گردد ، تا طبقه ی جوان را بیک سلسله حقایق زندگی ساز متوجه کند و بر نامه شان بیاموزد ، و برادران اهل سنت را نیز از نظر توجه ب فلسفه های مهم اجتماعی بخود آورده ابحاثی بدرخوردیده نمیشود . اینها همه بدان سبب است که گروهی می پندارند که اگر انسان بخواهد کتابی به پارسی در باره ی زندگی یکی از ائمه مثلاً بنویسد ، زیاد مایه ی علمی و تخصص نمیخواهد و این سخت اشتباه است . بپه حال از جمله ی کتابهای پارسی که درباره ی علی نوشته شده کتاب آقای هدایت الله حکیم الهی است بنام : ( نخستین امام ) . آقای حکیم الهی از نویسندگان معروف ما و صاحب کتابهای بسیار معروف میباشد . من باین نویسنده احترام می گزارم و در اینجا میخوام سخنی را که در مقدمه ی همین کتابشان نوشته اند نقل کنم تا آن تذکار بیجا و درست باز تکرار گردد :

... و بخوانندگان عزیز آثار خود و بکسانیکه در راه اجرای حق و عدالت و بخییر جامعه و توده مردم قدم بر میدارند و در مبارزه هستند تقدیم مینمایم ، و امیدوارم و عاظ محترم نیز که در کوچکترین فامیلهای ایران تا بزرگترین آنها رخنه و نفوذ دارند منظور از انتشار این کتاب را درک فرموده و با اعمال و تطبیق آن بامحیط ، امام را از خود خشنود ساخته و بنده راهم مخلص خود بحساب آورند . و با نام علی و از نام علی و حسین بن علی با ظلم و جور و فساد و رشوه مبارزه گردد ، و موجب شوند که مردم ، تابع ظالم و زبون قدرت ستمگر نباشند و این فساد و زبونی اخلاقی از آنان ریشه کن شود نه آنکه بدبختانه و متاسفانه ، نام او بنبغ طبقه ای بکار برده شود که سراسر حیثیتش را امام بمبارزه با فساد آنها گذرانید و جان خود را در آن راه باخت ...

۱- موصود Encyclopaedia Britannica است

۲- ( نخستین امام ) ص ۲۵



اینها همه نیروهایی بودند که بهم می پیوستند و از خلال قرون و اعمار  
غبار گذشت زمان را پس میزدند و هر بامداد و غروب چهره‌ی خروشناك  
علی را با همان اُبّهت تربیتیش از میان تند نقش شفق نشان میدادند. و  
بامید نیرو بخشی که زاویه‌های دید علی نسبت بانسان و ارزش انسان روشن  
گردد بقالیت پیگیر خویش ادامه میدادند .

من در این مقاله چنانکه یاد آور شدم همین قدر میخواهم بگویم  
که بزرگترین و ارزنده‌ترین دکتربینی که انسان میتواند پس از مطالعات  
بیکران - در کتابخانه‌ها و کتابخانه‌ی زندگی و اجتماع - بدست آورد  
همین است و بس که بشناساندن طرز فکر علی «ع» پردازد و فلسفه‌ی عملی  
اورا روشن سازد ، و رخنه‌های انحرافی که مخصوصا در اجتماعات اسلامی  
از نظر حقوق اجتماعی و درك حقایق زندگی بوجود آمده مسدود کند  
تا کم کم بسایر اجتماعات برسد .

چون اکنون با استمداد از معلومات مختلف بشر امروز، پدیده‌های  
فکری و اجتماعی امام را میشود روشن کرد ، و تابش این خورشید  
را که قرن‌هاست بر سر زمین ما تابیده و درست نتوانسته‌ایم از نورش بهره  
بگیریم میتوان بهرسوی گیتی رسانید .

اقیانوس زمان هر روز آماده‌تر میشود که ما صخره‌های بزرگی  
از دامنه‌ی شخصیت کوه آسای علی برداریم و در آن افکنیم و موجش  
را بدورترین ساحل‌های زندگی برسانیم ، و مردی را بشناسانیم که از  
نظر علم ، تا آنجا افکار را جهش میدهد که در ضمن اشاره به  
انشعاب علوم حتی آشیانه شناسی پرندگان را مطرح میکند و اصول

فلسفه‌های مهم را پی میریزد و در حقوق و علم الاجتماع ، حقایقی ژرف و در عدالت و داوری و مساوات اصولی عمیق پیشنهاد کرده خود بدانها عمل میکند، از بینوایان سخن میگوید و با آنان می‌نشیند و کنار دیوارهای دردچهره‌ی زاغه‌ها می‌ایستد و خود را بجای زاغه نشینان ، میگذارد . همدوش يك فرد بسیار معمولی جامعه کار میکند ، بطوری که برای هر سوسیالیست منصف مایه حیرت است «۱» رئیس اسلام و فرمانروای پهناورترین امپراطوریها و برای چند نخل مردی یهودی آبیاری کردن و دستمزد گرفتن و به بینوا دادن ... عجیب است !..

**اینها همه شگفتیهای این شعله‌ی جاوید و واقعیت نامتناهی است**  
 و این سان است فروغی که از چراغ راه مصلحین تراوید و ارزشهایی که انساندوستان بزرگ را بتلاش واداشت . آنانکه برای آزادزندگی کردن جامعه‌ها، یا از بین بردن امتیاز سیاه و سفید، یا بهبود وضع زندانها و زندانیان یا تیمارستانها ، یا بیمارستانها و درمانگاهها ، یا سایر آسایشگاههای مرضی ، یا زندگی اطفال بی سرپرست ، یا تعمیر دانش

---

۱ - « هیچ آرمانی شریفتر از آرمان جامعه ای نیست که در آن کار سلطنت کند ، و در آن نه استثمار وجود داشته باشد نه ظلم و جور . در آن ، کوشش تمام افراد آزادانه هم آهنگ شود و مالکیت اجتماعی پایه و ضامن توسعه در تکامل فردی گردد .  
 چنین جامعه‌ای برای اولین بار واقعاً تمدن بوده شامل افرادی حقیقه‌آزاد خواهد بود ؛ در چنین جامعه‌ای نیروی غریز ، حرارت خون و علاقه بحیات مست تر نخواهد شد لیکن در نتیجه آموزش و پرورش عالی و عمومی قوای غریزی تحت نظم درآمده هم آهنگ خواهد شد و تغییر شکل خواهد داد و محترم تر خواهد گشت ... سرمایه داری و سوسیالیسم از فلیپین شاله ترجمه‌ی زیرک زاده (صفحه‌ی ۵۶) اکنون زندگی خصوصی امام رامطالعه کنید و از لحاظ کار مورد دقت قرار دهید .

و سواد برای همه، یا کوبیدن استبداد و ظلم؛ یا رفع اختلافات شوم طبقاتی، یا پیشرفت علوم و اختراعات، یا گسترش عدالت و داد و احقاق حقوق، یا نشر تعالیم روحی و اخلاقی، یا سایر اصلاحات اجتماعی ... گام فشرده و تلاش کردند، همه چهره‌هایی والا و مقدسند که یقیناً بشریت بدانها احترام میگذارد، لیکن نمونه‌ی کامل و جامع‌همه‌ی این کششها و کوششها و تمام این احساسات و عواطف و بلکه از همه برتر و بزرگتر و الهی‌تر، همان چهره‌یست که میگوییم باید شناسانده شود و همگان کیفیت اندیشه و مجاری دیدس را درک کنند و معلومات در باره‌ی او طوری عمومی شود که هر روز فرزندان که وارد زندگی میشوند، او را با همان هیمنه‌ی حقوقیش در سراسر زندگی و شؤون آن ناظر کار خود بدانند. بشر برای آسودگی مطلق، و رسیدن بارزش واقعی خویش، ناگزیر است که بطرف علی برود. آن مردان بزرگی هم که پس از يك احساس ژرفناك و شور امیدانگیز، عمری در شعله‌ی عشق علی میسوزند و بشناساندن علی میپردازند بدین نظر عالی است اینها حقایقیست، و این بحثها بحث سنی - شیعه نیست، بحث يك طرفه است: علی‌شناسیست. نهایت دنیای تسنن نیز وقتی پس از گذشتن چهارده قرن بر اسلام و عقب ماندن جهانی شدن آن، باین حقایق توجه پیدا کرد - با حفظ احترام سلف - با ما همگام خواهد شد و برادرانه با هم در راه تحقق بخشیدن بآرمانهای عالی پیغمبر بزرگوارمان خواهیم کوشید. اما چون همین را گروهی نمیخواهند و بسود منافع خودشان نمیدانند این بحث مقدس انسانی را که نتیجه‌اش عاید دورترین بشر

جزیره نشین نیز خواهد شد، بگونه‌یی نا مطلوب جلوه میدهند. و دریغاً که بعضی از عناصر کم دید و یکسونگر و کم مطالعه در دین و تشیع که بگمان خود دید وسیع هم دارند! و چه بسا شیعه‌ی معتقدی هم هستند چون از فلسفه‌ی مذهب خود آگهی درستی ندارند، در راه نشر این حقیقت که نمیکوشند هیچ، سد راه کوشندگان هم میشوند. این دسته اگر توجه نیابند تاسفی فراوان دارد.

در اینجا حقیقتیست که ناگزیر باید بدان اشاره کرد: آیا اگر بنا شود اجتماعی را بوظایف بزرگ پای بند سازند و توده‌ی درهم ریخته و بیسامانی را زنده کنند و بخود آورند، از کجا باید شروع کرد؟ از همانجا که یقینی بحق در مردم انگیزته شود و همه از صمیم دل بپذیرند که باید بطرف حرکتی روی آورند؛ و خلاصه باید برنامه‌ی بمردم پیشنهاد شود که از ایمان قلبی و حس درونی منشأ گیرد، اینجاست که باید ابتدا همگان حق محض و صریح را درک کنند و بشناسند. و بتأیید فروغ حق و نیت پاکی که از شناختن حق در تضمینات بوجود میآید بسوی مقصود پیش روند. تافرد یا جامعه‌یی در تشخیص خود یقین نکند و اشعه‌ی زنده‌کنندی حقیقت بر کانون اراده و احساساتش نتابد، هیچ جهش و جوشش راستینی نمیتوان از آن فرد یا جامعه توقع کرد. اکنون قدری صریحتر درک میشود که هرچه جوانان، احساساتی‌تر و پرشورتر و جامعه‌دوست‌تر باشند، باید بی‌تردید برگردند (و اگر در اثر علل و عواملی از دین فاصله گرفته‌اند فاصله‌را بصر رسانند)، و در شناساندن مکتبی بکوشند که

اقدامات اصلاحی و جهشهای اجتماعی جزو متن آنست ، و در آن ریشه‌ی دینی دارد.

اگر در اینجا قدری عبارت گنگ شده باشد لازم است با نقل دو جمله بگذرم :

۱- یکی از نویسندگان اجتماعی مصر «۱» در این باره که در هر اصلاحی نیت پاک و یقین خالص بحق لازم است میگوید: «...ملتها کشته نمیشوند ولیکن گاهی انتحار میکنند و هیچ ملتی انتحار نمیکند مگر بدست فرزندان؛ و چون در عرف شرایع و آداب ثابت شده که انتحار جبن است و انتحار کنندشایسته مرثیه وسوک نیست بر امتهما و اجتماعات واجب است - مخصوصا اجتماعات نهضت کننده - که از دست مرگ بسوی زندگی فرار کنند در حالی که اعتراف داشته باشند که هیچ زندگی نیست مگر با قوت و قدرت فعال ، و این قوه و قدرت نتیجه نخواهد داد مگر در وقتی که از تربیت نیتی پاک سرچشمه گرفته باشد، چنانکه امکان پذیر نیست که قوه‌یی بوجود آید مگر از یگانگی و اتحادی راست و صادق و یقینی بحق یقین خالص ، اینجاست که مبنای اتحاد و هماهنگی يك ملت ، ابدی و جاویداست و اگر برای انسان بخصوصی نباشد برای انسانیت و اگر برای هموطنی نباشد برای خود وطن است و این اساس تضامن و حق است» «۲» .

---

۱- میخائیل بشاره داوود.

۲- «صراخ الصامتین» - ص ۴۸-۴۹

۲- علامه و مصلح فقید مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی شخصیت بزرگ و صاحب اقدامات اصلاحی فراوان و تالیفات ارزشمند از جمله (المراجعات) در اهداء همین کتاب که در اثبات تشیع و روشن کردن هدف این مکتب است میگوید:

«من کثر شاب حی متقف حرّ قد تحلّل من القيود و تملّص من الاغلال ، ممن تؤملهم للحياة الجديدة الحرّة

من از جمله این کتاب را اهدا می‌کنیم بجوانان زنده‌ی تربیت یافته‌ی آزادی که از همه‌ی بندها رسته و همه‌ی زنجیرها را گسسته‌اند، همانان که آرزو داریم زندگی نرین آزادرا آنان بسازند».

پس اگر ولای علی «ع» جزو اسلام است، اگر سبب قبولی طاعات است، اگر علامت پاکی زادوروداست «۱» اگر گفتار ابن عباس در این باره نور و حکمت است «۲» این است. حکمت و نور همان است که زندگی بسازد، زندگی پر نشاط و پر امید و تکلیف شناخته بر شالوده‌ی عدل و اخلاق و دین، زندگی که خدا از آن راضی باشد و هدف انبیا تامین گردد و سعادت دو جهان انسانها بدان پیوندد. بخصوص که اگر این فکر (توجه به تعلیمات علی) چنانکه یاد شد در طبقه‌ی جوان رسوخ کند و باز شور علی شناسی در رسته‌ی آماده‌تر یعنی جوانان سرگیرد، و ولای علی بهدایت نشاط سازنده‌ی جوانان بر خیزد آیا اگر این پرتو از افق اجتماعی دمید نباید

۱- الفدیر ج ۲ و ۴

۲- الفدیر ج ۱ ص ۳۹۰

بسعادتمندی محتوم آن جامعه دل بست؟ آیا اصل سعادت هر اجتماع  
جهش داشتن و زنده بودن افراد نیست؟ و آیا عاملی جهش را تر از توجه  
درست بطرز فکر قاطع و دادگر و کوبنده‌ی علی و حقیقت‌ناشناخته‌ی  
تشیع داریم؟





☆... و گاهی از تظاهرات مردم در روزهایی امثال  
عاشورا، سوء استفاده‌هایی عظیم نیز میشود، و در  
اینجاست که عاشورا دردناکتر می‌گردد و باید  
عاشورایی باز برای عاشورا گرفت...

روشنگران روز

کار شاعران ما در آفرینش ادبیات بیدارگر شیعه ، بر شالوده‌ی نهضت‌های عصیان آمیز رهبران این ملت بود که برای فروغ‌های زندگی و بزرگداشت انسانیت‌های فکری و اجتماعی بر می‌آشفتمند و شورش‌های راستین پیا می‌کردند ، تا انسانها بدانند که همه جا باید میان‌جهش و نور و آفتاب زندگی کنند نه در سردی و سیاهی و سکوت . و این همان نیروی فیاضی بود که ادبیاتی انقلابی بوجود آورد . آنهمه ثنا و مرثیه برای امامان بدانرو سرورند که مشعل راه پرورش‌های زندگی ساز باشد .

شاعران شیعه را از دورترین روزگاران که می‌بینیم ، در ترویج آزادی و نشر پدیده‌های حریت طلبی بپا می‌ایستادند و همراه مقبتهای و مرثیه‌های آل علی مر امانامه‌ی اساسی تشیع را به جامعه‌ها می‌آموختند . و پرروشن است که منقبت بزرگان گفتن ، اطاله‌ی کلام در اوصاف جسمانی آنان نیست ، بلکه باید خویهای تربیت کننده‌ی آنان را بزبان لطیف شعر و ادب بیان کرد تا روح مردم را به بلندترین قله‌های عظمت انسانی صعود دهد . چنانکه مرثیه سرایی برای آنان ، همان نیست که بر مرگی که با آغوش باز با استقبالش شتافته‌اند سوگوار باشیم و آلام جسمانی‌شان را همی باز گوئیم .

فدائیان راه معنویتها که برای استوار ماندن پایه‌های دین خدا و پای بودن انسانیت‌های پر ژرفا، دست از هستی خود می‌شویند از هر گ که چه پروا دارند؟ مرگ در راه هدف برای آزادیخواهان بزرگ، جز نوید پایداری افکارشان، چیزی نیست. و در مورد اینگونه چهره‌ها تنها نشاید و نمیتوان بر مرگشان گریست بلکه باید بر مرگ هدفشان گریست ...

روی همین اصل، و بر اثر تربیت انحراف نیافته‌ی که شیعیان در قدیم داشتند، به واقعه‌ی عاشورا، و سایر مجاهدتهای تندرننگ و حادثه‌های آتشناک تاریخ تشیع بدیده‌ی جدّ مینگریستند. شاعران نشان‌بیز میکوشیدند تا این طرز فکر را درست منعکس کنند، چه پیوسته گفتمان‌شان پهن میشد و بر سر زبانها می‌افتاد. و مخصوصاً درباره‌ی سالار شهیدان حسین «ع» سعیشان این بود که روشنگر هدفوی و مبانی تربیتی مکتب عاشورا باشند.

گفته‌اند: «خویشاوندی هنر و حکمت، سبب افتخار هر دو است افتخار حکمت تا برای زیبایی اصول محکمی وضع کند، و افتخار برای هنر تا تصورات عالی خود را بر حقیقت استوار سازد، سرایندگان شیعه نیز، حقایق آموزشی، و انگیزه‌ی جنبشهای اجتماعی را با ادبیات و هنر می‌آمیختند و اشعار خود را بسان برنامه‌های آموزنده در سراسر اجتماع نشر میدادند و واقعیت‌ترین افتخار شعر و هنر را کسب میکردند چنانکه تا کنون هم در پاره‌ی زیادی از اشعار شیعه، این حقیقتها میتابند.

پس سرایندگان بزرگ و هنرمندان چیره دست، باید از گسترانیدن موضوعات مذهبی بوسیلهی آثار هنری خود سر باز زنند و از راهی که باروح مردم پیوست دارد به بیدار کردن اجتماعات کمک کنند، و با سبکهایی که برای بیان احساسات پردامنه، کششدارتر است در راه تحقق این آرمان پاك بکوشش برخیزند. يك شاعر مرثیه سرا در صورتیکه حدودکار عمیق خود را درك کند و به مواد اصولی آن توجه داشته باشد، تواناترین موجد روح انقلاب و محبوبترین رهبری است که ملتی را بسوی عدالتخواهی و آزادی پیش میراند و با عملی توأم با معنویت مذهبی، جوش و حرکت و آفتاب وزندگی میآفریند. و از اوقات و زمینههای مناسب، و هنگامهایی که روح مردم از نهادد خروش است به بهترین صورت استفاده میکند.

چنانکه می بینیم مراسم يك شب عاشورا که در جامع الازهر بر گزار میگردد موجب تألیف کتاب ژرف «سُمُّوَالْمَعْنَى فِي سُمِّوَالذَّاتِ»<sup>۱</sup> میشود. البته عاشورا در میان ملتها بویژه مسلمین سنتی است که به ابدیت پیوسته و همواره خاطر آتش تجدید میگردد. اما بعقیدهی نگارندهی این سطرها يك عاشورا اگر آنطور که میبایست و ائمه‌ی طاهرین نظر داشته‌اند بر گزار گردد، بس است که سرنوشت ملت‌هایی را عوض کند؛ حساب کنید! بر ملتی هر سال عاشورا میگذرد و خود مراسم آن را ادامیکند

---

۱- تألیف: استاد عبدالله علایلی؛ این کتاب بنام «همت بلند» بوسیلهی آقای شیخ محمد باقر خمینی بیارسی گردانده شده است استاد علایلی دو کتاب دیگر دربارهی حضرت امام حسین بنام «حیة الحسین» و «تاریخ الحسین» نوشته و در وی بنام «تاریخ زندگانی حسین بن علی» بوسیلهی آقای کمره بی بیارسی ترجمه شده است

ولیکن کمترین نتیجه‌ی از رستاخیز خود نمیگیرد و اینسان ...  
و گاهی از تظاهرات دامنه‌دار مردم در روزهای امثال عاشورا سوء  
استفاده‌هایی عظیم نیز میشود. در اینجا است که عاشورا دردناک‌تر میشود  
و باید عاشورایی باز برای عاشورا گرفت. اینها همه دروغها و دردهایی است  
که هست. چنانکه مایه‌ی افسوس است که گروهی از شاعران نیز از  
این فلسفه‌ی مهم غفلت کرده و بساختن مرثیه‌های ساده و تهی پرداخته‌اند  
و بجای آنکه سوز فکر و شور اصلاح و گداختگی عمیق نهضت  
را در شعر خود جای دهند و مخصوصاً جوامع شیعه مذهب را با توجه  
دادن به هدف شهدای آل‌علی علیه نارواییها بپا دارند، بسرودن تنها  
مرثیه بر شهادت بدن امام اکتفا کردند. و در نتیجه بسوء شهادت فکر  
امام که عمده بود ننشستند!

حالا اگر مبلغانی که خود را دانشمند و متدین میدانند و مستقیماً  
از حوزه‌های علمی برخاسته‌اند (با دیگران هیچ کار ندارم) مردم  
را در این انحراف که در حقیقت انحراف از معنی واقعی تشیع است،  
و در این خمودگی که در لسان بزرگان تشیع، نوعی بیدینی خوانده  
شده است، بنگرند و باز نیاشوبند و حرفی که از آن سوی زندگی  
و جهش استشمام شود نزنند، در برابر حسین چه جواب میدهند؟ نمیدانم  
چنانکه نمیدانم که اکنون این مسؤولیت بار گردن کیست که حتی در  
سرزمینهای شیعه نشین باید جوانان پر حرارت بانحراف مآلی دچار  
گردند و سیستمهای اجتماعی دیگران را مایه‌ی نجات بدانند؟  
آیا در تعلیمات تشیع اینقدر مایه نیست که روح طبقه‌ی جوان را

قانع کند؟

آیا این مذهب خون آلود که همواره آزادیخواهان بزرگ را تربیت کرده ، ضامن به نتیجه رساندن افکار اجرار و آزادگان نیست ؟  
آیا این همان مکتبی نیست که مظلوم را نیز اگر تن بظلم داده باشد چون ظالم مسؤول میدانند؟

آیا ما با اندازه‌ی آن شاعر مسیحی (فؤاد جرداق) که میگوید: چطور در  
اجتماعی هم نهج البلاغه هست و هم ظلم؟! مکتب شیعه را شناخته یا  
شناسانده ایم؟؟

باری اینها انگیزه‌هایی بود که توانست ادبیات جاندار و ملتهب  
شیعه را بیافریند و بطوری که می‌بینم یکی از بخشهای مهم این ادبیات  
غنی و خشم آفرین، مرثی‌های شهدای عاشورا است که با شور و حال و  
سوز و گدازی تمام ، بزبانهای مختلف سروده شده است .

در ادبیات دلکش مانیز از دیرباز شاعران بساختن مناقب پرگویی  
و مرثیه‌های سوزناک پرداخته اند، و پارسیانی که بگفته‌ی جبران  
خلیل جبران بهتر توانستند «علی» را بشناسند در کار هنری خود ،  
مصائب آل علی را با جوش و خروش بیکران نشان دادند . چون برغم  
برخی از تیره رایان ژاژخای و نویسندگان تحریک شده ، استاد بهار  
(در سبک‌شناسی ج ۲) و مؤلفان تواریخ ادبیات و سایر مطلعان و متخصصان  
رشته‌ی تاریخ ادیان ، تصریح کرده اند که تشیع توأم با اسلام در ایران  
وارد شده و نوابغ و متفکرین و فلاسفه و مصلحین و دانشمندان و  
هنروران و زمامدارانی بزرگ پرورش داده است و از همان روزگاران

شاعران نامبرداری مانند :

جعفر بن محمد رودکی

کسائی مروزی

ابوالقاسم فردوسی

ابوالمجد سنائی

ناصر خسرو علوی

اسدی طوسی

قوامی رازی

و... داشته است. و به‌دها دایره‌ی آثار ادبی مذهبی بسیار  
توسعه یافته و شاعرانی که نیروی ذوق خود را در راه نشر حقایق دین  
و فضیلت بکار برده‌اند فراوان ظهور کرده‌اند.  
و چون سرودن اشعار مذهبی بویژه مرثیه‌پاداشاهای عظیم<sup>۱</sup>، نوید داده شده

---

۱ - نظر بهد فهای بزرگی که در آن بوده، «حسن رویسیونی - که ندان تن  
بزیر بار ظلم و ستم باشد و در نزد حکمای سیاسی شریفترین شمار و نیکوترین سعادت  
وصفات ممدوحه‌ی هر انسانی است - در این قوم بواسطه‌ی عزاداری حسین پیدا شده و تا وقتی  
که این عمل را ملکه‌ی خود داشته باشند پستی و زیردستی را قبول نتوانند کرد. قدری  
باید باریک شد که در مجالس عزاداری حسین که منمقد میشود چه نکات دقیق حیات بخش  
بیکدیگر میشوند... چند نوبت که ذکر مصایب میشد در اسلامبول با مترجم مخصوص رفته  
شنیدم میگویند: حسین که امام و پیشوای ما بود و اطاعت و پیرویش بر ما واجب است  
زیر بار زیردستی یزید نرفت و برای حفظ شرف و علو حسب و بزرگی مقام خود مسال داد،  
جان داد، اولاد داد، عیال داد، و در عرض نام نیک در دنیا و شفاعت در آخرت و تقرب در درگاه  
خداوند جست، بعد از آن دیده‌ودانستم که در متن واقع ه‌لنا بیکدیگر تعلیم میدهند که  
اگر پیروی از حسین دارید، اگر شرف دارید، اگر حس سیادت جوئی و جنبه‌ی افتخار  
دارید شما هم نباید زیردستی از یزیدان نوعی اختیار کرده بار ظلم بکشید، و حیات بذلت

< —————

است گروه وسیعی بدان پرداخته و اشعاری گوناگون که گاهی سست و ناصحیح و گاهی توهین آمیز شده است سروده اند، چنانکه در پاره‌یی موارد با مقاتل صحیح کاملاً مخالف است و حتی باین عنوان که زبان حال است قابل اغماض نیست. و جای تأسف بسیار است که برخی از شعرای مذهبی با اینکه دارای طبع روان و ذوق نیرومند هستند بتحصیل مبادی لازم پرداخته و برای تقویت طبع و تهذیب اشعار خود نکوشیده و بنصیحت نظامی عروضی گوش فرا نداده اند. نیز بر استادان سخن آثار خود را عرضه نکرده، و همانسان سروده‌های خود را پراکنده اند نتیجه آثار ارجدار و بی ارج اختلاط یافته و ابتدالی غیر قابل تحمل در برخی از اشعار مذهبی راه پیدا کرده است.

— >

را بر مرگ بهزت ترجیح دهید، تا در دنیا و آخرت خوشنام و رستگار گردید. مسامحت فومی که از مهدت‌الحد اینگونه تعلیمات داده شود دارای چه ملکات عظیمه و سجایای عالیّه تواند گردید و دارای همه گونه سعادت و شرافت خواهد شد. همه سر باز حقیقی عزت فومی و افتخار نوعی خود خواهند بود. اینست تعلیم حقوق شناسی، اینست تعلیم دیپلماتی ...

از کتاب (سیاست حسین) گفتار مسیو مارین آلمانی و دکتر جوزف فرانسیوی ترجمه میرزا فضلعلی تبریزی صفحه‌ی ۳۷ به چاپ تهران  
سخن مارین صدر در صدر است ولی باید کوشید که در لک و دوید مردم را منحرف نکنند و در روزگار ما که این انحراف بگونه‌ی پر وحشتی وقوع یافته باید ناامید نبود و با استمداد از نیروی جوشنده‌ی حق برای رفع این انحراف کوشید و لواندک اندک تا اینکه بتعبیر آقای دکتر اسلامی ندوشن (دولوله‌ی خاموش جرمهای روینده و سبز شوند را در شکم کنده‌های سرور در نهاد شاخه‌های خشک) پس از دریافتن، به عالم فعلیت قطعی برسانیم و جسمه‌یی در آتش سوخته راقنس وار بزایدگی در مرگ و شکفتن در درد بیاداریم.  
سفارش میکنم که جوانان کتاب ایشان را بخوانند:

«ایران را از یاد نبریم»



ازینرو لازم شده که از مجموعه‌ی آنها انتخابهایی بدست اهل فن بعمل آید. من بهری از منتخباتی را که در این رشته تهیه شده از نظر گذرانده و چنین دیده‌ام که در آنها نظر ادبی فنی که باید اصول کار انتخاب قرار داده شود هیچ ملحوظ نبوده است، از این رو باید بیقین گزینشهایی صحیح و زبده و تا حدی بیرحمانه از آثار رثایی بعمل آید و بدست مردم برسد تا سبب شود که کسانی که اشعار مذهبی را بانواع گوناگون در دسترس قرار میدهند در انتخاب و حفظ آنها فراوان دقت کنند نیز مرثیه سرایان بکوشند تا سطح شعر خود را بالا برند و پس از نیروبخشیدن بطبع خود و رعایت نظر استادان، آثار خویش را بپراکنند. این چه معنی دارد که اگر اثری مذهبی بود از نظر فنی ارجیاب نباشد؟ آیا این بزرگترین کوتاهی نیست که گروهی دانسته یا ندانسته روا داشته‌اند؟ با اینکه عده‌یی از شاعران دینی برای حفظ حدود امور وابسته بمذهب، بیشتر میکوشیده‌اند. معروف است که «گمیت‌آسدی» شاعر فحل و بزرگوار عرب و سراینده‌ی آزادی‌طلب شیعه هنگامیکه قصاید جاوید خود «هاشمیات» را که بتصدیق سخن-شناسان از محکمترین اشعار عرب است ساخت، ابتدا بر فرزدق خواند و چون او پسندید و بانتشارش ترغیب کرد آنها را نشر داد.

#### «الغدیر ج ۲»

و معلوم است که میان شاعران مذهبی از گذشته و معاصر، گروه بزرگی یافت میشوند که از مفاخرند و چون ناهید فروزان بر سپهر ادب میتابند و امید است که همگان خود را بدان اوجها برسانند

چنانکه امیداست که از اشعاری که در آنها بهدفع اصلی نهضت‌های  
آزادگان توجه شده و میتواند بهتر از هر چیز جامعه ساز باشد و «مزار  
آباد شهربی تپش»<sup>۱</sup> را بدیوار نور و آفتاب و جهش و قیام تبدیل کند، نیز  
رساله‌هایی گرد آید. و این فکر که اکنون در گروهی از شاعران  
منه‌بی اصالت و اهمیت خود را بشیوت رسانده، همواره افزون و اصولی‌تر  
گردد و «شعر نو» نیز دین مسلم خود را بدین حقایق فروغ گرفته  
ادا کند.

---

۱- «آخر شاهنامه» - نادر یا اسکندر - ص ۲۰.

✦ ... ايكاش ثروتمندان ما كه بخیال خود كار  
خير ميکنند ، چاپ کتاب و نشریه راهم كار خير  
ميدانستند و در آن راه نيز حاضر بودند صرف  
مال کنند و دانشمندان مذهبی نيز با طبیعت  
عصر و روح زمان و متد جدید آموزش و پرورش  
و سبک نگارش نوین ، قدری بیشتر آشنا میشدند

...

اخلاق و علم الاجتماع

هر فرد همان اندازه که بخود  
تعلق دارد متعلق بجامعه است  
«برگسون»

میان اجتماعات بشری تنها تکیه گاه و مایه‌ی امید، کتب اخلاق است. هنگامی که تاریکیهای پرامتداد مفسد، جان و دل انسان را در ژرفنای پروحشت خویش فرو میبرد، و تباهگری بی فضیلتان آهنگ موزون حیات را ناهنجار میسازد، و فضای زندگی از خشونت رفتار ستمگران تیره میگردد، تنها کتب اخلاق است که مانند فروغی پر- نفوذ توجه انسان را جلب میکند. و با پرتو دامن گستر خود بزندگی پاک و غیر آلوده بی نوید میدهد.

آری این صفحات تابناک نوشته‌های اخلاقی است که نیرومند-ترین انگیزه‌ی آرامش خاطر بشر دوستان دلسوز است. و لااقل بخشنده‌ی این امید هست که شاید روزی توده‌های منحرف و اجتماعات صدمه دیده و آسیب رسیده از این همه انحراف و پرده‌داری دست شویند و باز با خواندن این کتب بسوی نیکیبختی و فضیلت سوق داده شوند.

پس نیاکان بزرگ بشر که از روزگاران دیرین در راه تهیه‌ی

آموزش‌های اخلاقی بتکاپو افتاده و برای آموختن اخلاق چاره‌ها اندیشیده‌اند ، کاری سزاوار کرده‌اند . همین‌است که ازدورترین ایام که بشر درصدد رفع نیازمندیهای خود بر آمده ، پدیده‌های اخلاقی نیز بوجود آمده‌است .

سنگ نبشته‌ها و مکتوب‌های حفری نشان میدهند که انسان از بامداد زندگی بخوبی پی‌برده‌است که باید دستورات اخلاق را مورد توجه قرار دهد ، و بحدود و قیودی آشنا گردد ، و از خود کامگی و شهوات بی‌پایان خویش بهراسد . نیز می‌رسانند که گفته‌های اخلاقی ازدورانی بس قدیم درمحل توجه افکار قرار داده‌میشده ، و بزرگان همواره آنها را از راه‌های گوناگون بخورد انسانها میداده‌اند . و تا حدود امکانات خود برای بکار بستن پندها و گفتار تربیتی میکوشیده‌اند .

در این راه پیشگام خردمندان سترک بودند که برای حصول این نصوص تلاش کردند . و حاصل کوششهای ژرف و پیگیریهای عمیق آنان باینجا منتهی گشت که کاخ زندگی را برشالوده‌ی اخلاق استوار دارند ، و مواد تربیتی را بگونه گونه روشها بیاموزند ، تا باهمکاری باطن و احساسات بخود پیوسته ، راه گفتار و کردار و پندار نیک ، پیش‌پای انسان گذارده شود ، و در نتیجه تمام افراد و اجتماعات از تباهیها و واژگونیهای رهایی یابند . این بود که روزان و شبان براهنمایی و پرورش توده‌های مردم عمر خویش سپری کردند و پند و اندرزهایی بس گران بیاد گار گذاردند .

تا اینکه سقراط پیشوای فلاسفه نیز کوشش خود را صرف بنیاد نهی

يك مکتب علمی اخلاقی کرد ، و فلسفه‌ی خود را بیشتر از جنبه‌ی حکمت عملی تعقیب نمود ، و در جلساتی که در آتن با جوانان ( که بیشتر تعلیم پذیرند ) در تماس بود ، آموزش اخلاق را در رأس برنامه‌ی خود قرار داد .

کم کم اخلاق ، علمی جدا گشت ؛ و راههایی چند برای پیشبرد طرحهای خود باز جست . و چه فراوان افکاری که در تأمین این مقصود بکار افتاد . و چه بسیار مصلحین و انساندوستانی که شمع آسا خویشتن سوختند تا بر پیچ و خمهای این راه ؛ فروغ پاشند و تیر گیهای غرور و تعصب و رذایل را بزدایند . این راه که گامها در آن برداشته شد ، مظاهر و آثاری را پیش راند که از ارجدارترین سرمایه‌ی تمدن گران انسانی است . این میراث کهن یعنی کتب اخلاق و صفحات آموزنده‌ی آنها در اثر همگامی با ناموس تکامل ؛ رو بفرزونی و کمال گذارد ؛ و قلمرو خویش را گسترش داد ؛ و برای وسعت ریشه دوانیدن خود از فعالیتهای فنی اخلاقیون نیروها گرفت .

در قدیم بید پای هندی باین فکر رسید که با نقل حکایتهای آموزنده از زبان موجودات غیر انسان بموضوع اخلاق ؛ ربایندگی ویژه‌ی بی بخشد ؛ و با تدوین کلیله و دمنه بسوی هدف عالی اخلاق پیش رود . بعدها در زمان انوشیروان از اسانسکریت بپهلوی بوسیله‌ی دانایان ایرانی ترجمه شد . . . ابن مقفع آنرا بعربی گرداند ، و نخستین ترجمه‌اش بپارسی بنام « کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی » نیز تهیه گشت ، رودکی بنظمش در آورد و واعظ کاشفی از روی آن « انوار سهیلی » را تنظیم داد .  
برخی از فلاسفه برای تربیت انسان فکر دیگری را تعقیب کرده

سرگذشت يك انسان كامل را بصورت داستانی لطیف و اسرار آمیز نوشتند ، و آثاری چون :

سَلَامان و اَبَسال - ابن سینا  
حَیِّ بن یَقْظان - ابن طُفیل  
الغُرْبَة الغَرَبیَّة - سهروردی  
بوجود آوردند .

در روشهای علمی نیز در این زمینه کار هایی عمیق که بر مبنای تالیف فنی و تقسیم به ابواب و فصول باشد انجام گردید ، و

اخلاق ناصری  
طهارة الأَعْرَاق  
کیمیای سعادت  
اخلاق محسنی و . . . . .  
نوشته شد .

بنظر برخی نیز ، روش خطاب خاص ، محبت آمیز تر و تاثیر آن عمیق تر شناخته شد و این فکرامثال :

پندنامه‌ی مار کوس  
قابوسنامه

را نتیجه داد . گروهی دیگر ، مقایسه میان اخلاق نیک و بد را وسیله‌ی ریشه کن ساختن رذایل تشخیص دادند و بنوشتن کتب :

الْمَحاسِن وَالْأَضْدَاد  
الْمَحاسِن وَالْمَساوی

دست زدند . چنانکه عده‌یی تعلیم اخلاق و تلقین دستورات آنرا با شوخی و طعن و طنز و ظرافت توأم کردند و اجتماع و مردم را برای نکوهیدن خوبیهای نکوهیده بتمسخر گرفتند ، و این روش را برای رسیدن به هدف برگزیدند که :

عُبید زاکانی و

برناردشاو و

مارک تواین و

رابله

تقریباً از نمایندگان این فکرند .

پاره‌یی دیگر با آمیختن اخلاق و رقایق ادبی کتابهای:

ادبُ الکبیر

اطواق الذهب

اطباق الذهب

و چندتا از مقامات و مُحاضرات و امثال آنرا نوشتند ، یا با آوردن داستانهای تمثیلی مردم را بخواندن و شنیدن سرگذشتهای آموزنده واداشتند همچون : مرزبان نامه و «۱»

و حکیمانی ضمن سرآیدن داستانهای حماسی یا عاشقی ، در دقیقترین مناسبات ، مضامین پرورشی را گنجانیده و چون :

همر و

---

۱- تالیف: مرزبان بن رستم بن شیروین از شاهزادگان طبرستان در اواخر قرن چهارم هجری و اصلاح کاتب بارع و دبیر شیوا سمدالدین الوراینی در اوایل قرن هفتم هجری بتصحیح و تحشیه‌ی علامه‌ی قزوینی، چاپ لیدن و تهران.



فردوسی و

نظامی

کارخویش را با بهره‌های تربیتی بزرگی همبسته ساختند .  
ادبیات و مخصوصاً شعر نیز از دیر گاهی است که بکمک اخلاق  
برخاسته و با یکدیگر همکاریه‌ای پر نتیجه‌یی کرده‌اند . شعر با  
احساسات مردم سروکار دارد و تأثیری که در بیان لطیف شعر وجود دارد  
قابل هیچگونه تردید نیست ، و نتایجی که اشعار امثال:

ناصر خسرو و

سنائی و

سعدی و

طغرائی و

ابن یمن و

پروین

بخشیده همواره مشهود است که هنوز هم می‌بینیم در محافل و معاشر  
آن اشعار تکان دهنده را میخوانند و بعد از اینهم خواهند خواند .  
و از جمله خدمات پر قیمتی که در کار اخلاق انجام گردیده کتبی  
است که گروهی از دانشمندان بر مبنای تعلیمات وحی و گفتار رهبران  
آسمانی تألیف کرده و فواید اخلاقی را از میان تعالیم جاوید مکتبهای  
ماوراء الطبیعه بیرون داده‌اند ، و چراغهایی فروزان مانند :

تُحْفُ الْعُقُولِ و

مَکَارِمُ الْأَخْلَاقِ و

إرشاد القلوب و  
مجموعه‌ی وراثت و  
جامع السعادات ...  
فراراه اجتماعات نهاده اند .

کار نوشتن اخلاق بصورت داستانهای جالب و نثر زیبای مایه دار نیز از قدیم معمول بوده است ؛ لیکن از نظر محتوی و طرز انتقال فکر و تعلیم ، تا حدود زیادی بدست نویسندگان خارجی تکمیل یافت . کتب اخلاقی نویسندگان خارجی ، ادبی و غیر ادبی آنها از نظر روش نگارش و سبک تالیف دارای اهمیت فوق العاده‌یی است که بیشتر علت سرعت و وسعت انتشار آنها شده است . این نویسندگان با استفاده از هر گونه توانایی ، در ساده نویسی و تحت تاثیر قرار دادن و ادا کردن خواننده بعمل ، کوشیده‌اند و ازینرو آشاری بس سودمند بوجود آمده است . کتب اخلاقی آنان بیک لحاظ بدو بخش تقسیم میگردد :

۱ - کتبی که برای اصلاح و تقویت نیروی شخص و تقریباً تربیت افراد نوشته شده مانند :

اخلاق و شخصیت ، مدرسه و اجتماع ، مدرسه و شاگرد ، از :

و جان دیوئی  
و راه خوشبختی ، از ویکتور پوشه  
و فنون زندگی ، از گیلبر هایت  
و خود را بشناس ، از ژان فینو  
و اسرار نیکبختی و اراده‌ی آهنین ، از ماردن و

- آنچه باید يك جوان بداند ، از سیلوانس استال و  
 اعتمادبنفس - و - اخلاق و ۰۰۰ از اسمایلز و  
 کوچولوی شما چه میدانند ؟ از امی پیکر و  
 در آغوش خوشبختی ، از لرد آویوری و  
 فن زندگی ، از آندره موروا و  
 مرد مشکلات ، از امیل اِاش و  
 کتب دیل کارنگی و  
 اسرار موفقیت ، از تامپسون و ۰۰۰

۲ - کتبی که در مورد تربیت فرد و اجتماع با هم و نشان دادن  
 مقام معنوی و عظمت و ارزش انسان و بوجود آوردن انقلابات اساسی و  
 روشن کردن علل سقوط و انحرافات و جنایات و بیدار کردن افکار ،  
 نوشته شده است که نویسندگان در این کتب بجز جنبه‌ی ادبی از جنبه‌ی  
 اخلاقی و اجتماعی نیز خدمتی بس بزرگ بملت خود کرده اند .  
 طلایه داران این فکر منتج ، امثال :

- دانتِه و  
 شکسپیر و  
 روسو و  
 گوته و  
 هوگو و  
 آنا تول فرانس و  
 تولستوی و

داستا یوسکی و  
ما کسیم گورکی و  
لافوتن بوده اند .

البته آناتول فرانس روش خاصی داشت ، و نیشخندها و انتقادات خود را وسیله‌ی بیدار کردن مردم قرار داده بود و این تز را با سیستم مکتب احساس (مقابل مکتب جزمی) تعقیب می‌کرده و معتقد بود که باید با نیش قلم ریشه‌ی سیئات اخلاقی را از اعماق روح مردم بر آورد و با انتقاد ( که بزرگترین عامل ترقی است و متأسفانه هنوز مردم ما و حشیا نه از آن می‌رمند ) جامعه را از بدیها دور داشت و بسوی نیکیها راند .

رویه‌مرفته آثار این قبیل از نویسندگان را باید نقطه‌ی التقای حاصل اخلاق و علم الاجتماع دانست . چون یقین است که منظور عالی اصلاح و تربیت که تشکیل اجتماع فاضل و سعادت‌مند است تنها با استفاده از علم اخلاق میسر نیست ، چه علم اخلاق اصطلاحی پیرامون پدیده های اخلاقی و رهبری اعمال فرد کاوش میکند ، و صحیح است که اجتماع کامل از همگیری افراد کامل بوجود می‌آید، لیکن خود، ارتباط فرد با جامعه نیازمند بیک رشته آموزش و تحقیق است ، و پس از تشکیل جامعه ، کردارهای دسته‌جمعی و پیوستنهای قسمتهای مختلف اجتماع بهم و خلاصه تعدیل اجتماعات نیز بموازین و قوانین نیاز دارد . و اینجاست که مسائل علم الاجتماع احتیاج خود را پژوهش و نمود میکند و بر پیشروان تربیت لازم می‌گردد که در این منظور از رشته‌های دیگری از

علوم كمك گیرند. و بهمین علت است که می بینیم اخلاق به معنی اعم شعبه‌هایی پیدا کرده است، تا در چندسال اخیر که دانشمندان دیدند بجز بحث درمسائل اخلاق فردی و تقسیم علم اخلاق بشعب مختلف و پیدا کردن راه تهذیب اخلاق حتی با توسل بقوانین پزشکی و روانپزشکی و بحث در مسائل روانشناسی و روانکاوی و مباحث علم الاجتماع و بوجود آوردن متدهای نوین در اصول تعلیم و تربیت، باز باید علمی جدا بوجود آورند و رشته‌یی را بنام «روانشناسی اجتماعی» انشعب دهند که شاید با اینهمه طریق بهتر بتوانند بر خوبیهای سرکش انسانها حکومت کنند، و بشر را در حال فرد و اجتماع براه سعادت کشند، و سنگرهای فضیلت را صیانت کنند، و بر نگرانیهایی که تمدن و حضارت را به ورت جنجال پر وحشتی در می‌آورد پیروز گردند.

اصل علم الاجتماع از قدیم با اخلاق همکاری داشته است و خود دانشی است که از دیرین زمان ظهور کرده و میان فلاسفه‌ی اقدمین مطرح گشته است. و در اسلام از جمله متفکرینی که بتکمیل آن نایل گشت ابن خلدون بود که بعدها بگفته‌ی مرحوم دهخدا، با اقتباس از وی «منه‌سکیو» توانست «روح القوانین» را وضع کند.

علم الاجتماع جدید را گفته‌اند اوگوست کنت «۱» بصورت مستقلی در آورد. و او نخستین کسی بود که آنرا بنام «سوسیولوژی» «۲» نامید. کنت علم الاجتماع را در فلسفه‌ی خود در مرتبه‌ی نهائی قرار داد، و در

---

۱- Auguste Comte (۱۷۹۸-۱۸۵۳).  
۲- Sociologie

این ترتیب پیرو نظریه‌ی خود بود که اختلاف مراتب علوم را به پیچیدگی موضوعات و شمول مسائل آنها میدانست، وی میگفت: علومی که موضوعاتش ساده‌تر است زودتر تاسیس میگردد. و اعتقاد داشت که روشن کردن اعمال حیاتی، از پدیده‌های شیمی مشکل‌تر است، لذا نمیتوان پیش از شناختن قوانین شیمی بشناختن آنها پرداخت. کنت با این ملاحظه علوم اصلی را درجه بندی کرد و علم الاجتماع را پس از ریاضیات و علوم فلکی و فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی جای داد. ۱  
بهر حال اهمیت علم الاجتماع از مدتی قبل، بیشتر مورد توجه قرار گرفت، و برای بثمر رساندن علم اخلاق، توجه بآن لازم‌شمرده شد، و نویسندگان اجتماعی غرب در نوشته‌های خود نتیجه‌ی این‌هر دو را بهم آمیختند، و در سر و سامان دادن اوضاع جامعه و تربیت فرد گامهایی همدوش برداشتند...

این بود گزارش کوتاهی از سخت‌کوشیهای دانشمندان و متفکرین ملت‌ها برای اصلاح فرد و جامعه و تشکیل يك اجتماع خوشبخت با فضیلت، که در آن نیروها بثمر رسد، و نبوغها ظاهر گردد، و موانع پیشرفت و عوامل انحراف و ستم و بی‌عفتی، و راه‌رنه کردن استعمارهای گوناگون فکری، اخلاقی و... وجود نداشته باشد.

اکنون باید دید عامل عمده برای تاثیر اخلاق و استنتاج از آن چیست، و بکدام وسیله میتوان مقررات اخلاقی را برنامه‌ی کردار دائمی افراد قرار داد. شکی نیست که عامل اصلی و محرك ریشه‌یی

---

۱ - «دراسات عن مقدمة ابن خلدون» تالیف: ساطع الحصری، ص ۲۳۰ بی‌بعد

آمیختن تعلیم اخلاق با حسّ دینی و تقویت شعور دینی است در مردم ،  
تا باور بماوراءالطبیعه همگان را از درون جان وادارد که به بتکالیف  
خویش پای بند باشند . روانشناسان میگویند : انسان وقتی کاری را  
صحیح و کامل انجام میدهد که بدان اعتقاد داشته باشند . لذا در  
اخلاق فردی و اجتماعی ایمان را بزرگترین محرک دانسته اند .  
روسو میگوید: «آنچه انسان میکند باید بستگی بسیار نزدیکی  
با ایمان و عقیده او داشته باشد» «۱» کنت میگوید: «فساد جامعه بعلم  
سستی مردم در عقاید دینی است» «۲» .

برخی حصول سعادت را بتحصیل دانش و پیشرفت علمی مربوط  
دانسته اند . بنا برین نیز باید دنبال اخلاق رفت ، زیرا اخلاق نکو  
در تابناکی روح و درک علوم تأثیری شگرف دارد . یک روح ناراحت  
و اعصاب پلید که آنودگیهای اخلاقی بدان هجوم آورده است حقایق  
و قوانین علمی را چنانکه باید درک نمیکند . آئین اسلام برای این موضوع  
اهمیت شایانی قائل شده و جامعه را همراه ترغیب بتحصیل علم ، بتحصیل  
تقوی و عمل ترغیب کرده است و قرآن کریم علم حقیقی را نتیجهی  
تقوی دانسته و در جملهی کوتاه : «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» این حقیقت  
عالی را بیان کرده است .

از کسانی که تا حدودی به کُنه این مطلب بافورمول خاص خود  
پی برده اسپینوزا «۳» است . اخلاق وی کاملاً نظری و عقلی است ، و

۱ «فلسفه اخلاق» ، تالیف لوماریه ، ترجمه: مهرانگیز منوچهریان ص ۳۷ .

۲ - «ارتباط انسان - جهان» ج ۳ .

۳ Spinoza فیلسوف هلندی (۱۶۲۲ - ۱۶۷۷)

بنظر وی آسایش بشر درخوب فهمیدن است ، و هر چند بر دانش خود بیفزاید بیشتر روی آسودگی می بیند . عقیده ی وی درسه قضیه خلاصه میشود :

- ۱ - اگر ما مطلقاً مطابق فضیلت رفتار کنیم اجباراً دستور عقل را بکاو برده ایم و زندگی و وجود خود را مطابق نفع شخصی حفظ کرده ایم .
- ۲ - آنچه با عقل میخواهیم آنرا بیاییم همان فهم و ادراک است و روح آنجا که میخواهد بیاری عقل مجهولی را دریا بد تنها چیزی را مفید میدانند که برای ادراک لازم باشد .
- ۳ - خیر مطلق روح شناسایی خداست و فضیلت نهائی روح همان شناختن خدا میباشد «۱»

و باید توجه داشت که اصولاً پیشقدم کار تعلیم و تربیت و رهبر جنبشهای پرورشی پیامبران عظام بوده اند ، و همانان بودند که در راه هدف الهی خود از هر جانبازی و فداکاری که در تاریخ بی نظیر است دریغ نکردند ، تا مشعلهای هدایت و ایمان را بدوش کشیدند و نور رستگاری را برزوا یای اجتماعات تا بانیدند . و حقیقت اخلاق را با صفای ایمان آمیختند و بجوامع و اقوام آموختند ، و از فیض دم آنان بود که استعدادها بروز کرد و مثل علمای انسانی باشکوه مندترین مظهر آشکار گشت . و آورنده ی کاملترین دین که شرایع پیشینیان را نسخ کرد پیامبر اعظم ما بود . و او خود بروایات فریقین این مطلب را گفته است که :  
« انگیزن من برای کامل کردن مبانی اخلاق عالی انسانی بود » و

---

۴ - «فلسفه اخلاق» ص ۱۹ - ۲۰ .



حافظ حقایق اصلی این دین آسمانی مذهب شیعه است ، آری فرهنگ اخلاقی ملتی که .

نهج البلاغه

صحیفه‌ی سجّادیه

خطبه‌ی شب‌عاشورا

خطبه‌ی مسجد مدینه (از بانوی اکرم اسلام)

ورساله‌ی حقوقی امام زین العابدین «ع» و سایر ادعیه و روایات اخلاقی را حاوی است بس غنی خواهد بود . با مطالعه‌ی کتب اخلاقی غیر شیعه خوب ظاهر میگردد که روایات ائمه‌ی طاهرین «ع» از نظر محتوی در چه سطح بلندی قرار دارد ، که میتوان هر کدام را در تربیت و اخلاق ، موضوع کتابی جدا قرار داد .

حال، این روایات تا چه اندازه مورد استفاده قرار داده شده ، و تا چه حد بجامعه خصوصاً نسل جوان که تشنه‌ی اینگونه تعلیماتند آموخته گردیده نمیدانم ؟! اینقدر هست که با داشتن این سرمایه‌ی گران ارج هنوز در مغز اجتماع خالی‌گاههایی باقی مانده که خواه و ناخواه با گفتار دیگران پر خواهد گشت ، و چه بسا در تعلیمات دیگران پندارهای ناصحیح هم باشد . پس این وظیفه‌ی دانشمندان دینی است که تعالیم جاوید مکتب شیعه را بروش عصری نشر دهند ، و امر آل

محمد «ص» را احیا کنند ، امام ابوالحسن الرضا «ع» میگوید :

«أَحْيُوا أَمْرَنَا فَإِنَّ النَّاسَ لَوْعَرَّ فُؤَادًا مَحْاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبِعُونَا» .

بنگرید ! امام احیای امر همین را دانسته که گفتارشان را بپراکنند

و مردم بشناسانند. و اینسان هم هست، چه بزرگترین وسیله‌ی تربیت و حرکت دادن يك اجتماع بسوی فضیلت و عدالت و آزادی، نشر تعلیمات صحیح است. پس لازم است که مبلغان فاضل و نویسندگان مذهبی بدین امر خطیر قیام کنند، و نگذارند امروز که ارزش هر مکتب و مدرسه بمایه‌ی آموزشی و دستورات اجتماعی آن شناخته میشود مکتب شیعه عقب ماند، و این مذهب که ریشه‌دارترین کارنامه‌ی اصلاح و آزادیخواهی و فضیلت و اخلاق و دگرترین کامل يك رنسانس اساسی است ناشناس بماند. سزاوار نیست وظیفه‌ی‌ی را که پیشینیان ما باریختن خون خود انجام دادند و ما میتوانیم با نوشتن و نشر کتاب خوب انجام دهیم در آن کوتاهی کنیم.

ایکاش ثروتمندان ما که بخیال خود کار خیر میکنند، چاپ کتاب و نشریه را هم کار خیر میدانستند و در آن راه نیز حاضر بودند صرف مال کنند، و دانشمندان مذهبی نیز قدری با طبیعت عصر و روح زمان و متد جدید آموزش و پرورش، و سبک نگارش نوین با اصول صحیح آن قدری بیشتر آشنا میشدند تا در انجام وظیفه‌ی بزرگ خود بهتر پیروز میگشتند. بی‌گمان اگر بخواهیم صدماتی را که اجانب بمآزادند جبران کنیم، و تیرگی‌هایی را که بروان جوانانمان وارد کرده اند بزداایم، و ریشه‌ی خمودگی و سستی را که بملت خونین پنجه و مبارز شیعه سرایت داده‌اند بسوزانیم، باید این دوزیرو بکمک هم برخیزند، و جامعه را روی موج کتاب بیندازند؛ تا بتوانند قلمرو افکار تحصیل کرده‌های کتابخوان را که مغز متفکر و عضو رئیسی جامعه هستند زیر نفوذ خود گیرند.

۵. . و مشعل فروزان فضیلت طلبی را بردوش  
قصاید محکمِ خویش، سرِ راهِ اجتماعاتِ فرا  
گرفت ...

وسختی کوتاه از : «کَمِیت بن زید اَسَدی»  
شاعر آزادپخواه شپمه در آغاز سده ی دوم هجری

مشعل

آسمان شفاف، ستارگان فریبا ، کرانه‌های  
جذاب افق ، طبیعت افسونگر ، کوهپای پر  
شکوه ، صحراهای خاموش ، امواج نرم  
برکه‌ها ، شعاع مهتاب که بر درختان و  
گلها و آبگیرها میتابد ، آواز پرندگان که  
در فضای باغها طنین می‌افکند ، نسیم لطیف که  
بوی گلها را تا دور ترین نشیب دشته‌ها می‌آورد،  
آفتاب زرین که هرروز پهنه‌ی زندگی انسانها  
را روشن میکند، و کم‌کم خود را نیم‌رنگ بدامن  
ابهام آمیز باختر فرو میبرد، و آخرین فروغها  
را بر درختان بلند و قله‌های مرتفع و درون  
ابره‌های پراکنده می‌پاشد ، غروب حزن انگیز  
که در و دشت را فرا میگیرد .... و سکوت  
شب که آهنگ جویبارها و ناله‌ی جنبندگان  
شب زنده دار را بهتر منعکس می‌سازد ،  
همه و همه در اعماق روح نویسنده‌ی پرشور و شاعر حساس اثر

میگذارد، و خیال و آوازه هنرمند را و میدارد تا آثاری همگام با زیباییهای هستی پدید آورد. احساسات درونی نیز این انگیزه را نیرومندتر میکند و آثاری بوجود میآید، اما ارزش این آثار تا چه اندازه است؟ ...

نویسنده یا شاعری که از اینهمه زیباییهایی که با شعور لطیف خود درک میکند لذت میبرد، آیا میتواند در برابر بزرگترین عاطفه که محبت بنوع است ساکت بماند؟ و در صورتی که ساکت ماند آیا واقعا او هنرمند است؟ آیا او مظهر يك احساس کامل است؟ این است که در نظر انساندوستان بزرگ و مصلحان غیور، هر مظهر هنری و نمودار نبوغ انسانی که در راه خدمت بنوع صرف نگردد ارزشی را که میبایست نخواهد داشت.

شعراي شيعه از نمونه‌های کامل این فکر و احساس پراچ بشمار میروند؛ و ادبیات مهیج و عمیق شيعه است که تمام نیروهای خود را در این راه نهاده است تا پاکترین عواطف انسانی را در برابر اجتماع مجسم کند، و تابلوهای جانداري که آموزنده‌ی شور انگیزترین مظاهر فضیلت و نوع دوستی است بوجود آورد. شيعه در همه‌ی روزگاران خود کوشیده است تا فکر اجتماع را روشن کند و حکومت عدل و فضیلتی که علی و اولاد علی «ع» را نماینده‌ی آن میدانسته است پابرجا سازد.

شاعران شيعه نیز که ارگان این مکتب بوده‌اند و اشعارشان همواره در معابر و میدانها بر عموم طبقات و عابران خوانده می‌شده و در محافل

سلاطین وزمامداران نیز اشاد میگردیده است؛ قدم بقدم این مظهر عالی فکر بشری را در پرده‌های اشعار خود نشان میداده‌اند.

جورج چرداق درباره‌ی احساسات شاعران شیعه در چند بخش

تحت عنوان:

مَعَ النَّائِرِينَ وَ  
أَدَبُ التَّمَرِّدِ وَ  
أَدَبُ الْوَفَاءِ الْإِنْسَانِيِّ

گفتاری گیرا و هیجان باردار، واز جمله میگوید:

« معنی دل وهستی آن، اینست که برای آزادگان ستمدیده و اجتماع مظلوم و حیثینهای بر بادرفته و خونهای ریخته غمنده گردد و بخروشد. این واقعیت که خرد بدان گواهی میدهد و مایه‌ی دردناکی و خروشدن دل است، خود همان ضامن بوجود آوردن ادبای شیعه بوده است.» آنگاه میگوید:

«همین واقعیت حتی احمد امین را که نهضت‌های شیعه را بزور گویی تفسیرهای بیمعنی و بیجا کرده است، و داشته که بدان اعتراف کند و بگوید: درحقیقت حرکت تشیع تا سرحد بزرگی ادبیات عرب راغنی و مایه‌دار کرد. ادبیاتی که از جنبش شیعی بوجود آمد ماده‌دار و نیرومند بود و علت آن بود که موقعیتی که برای شیعه پیش آمد طبیعتاً اقتضا داشت که عواطف را برانگیزد و بخروش آورد. و بزرگترین پایه‌ی ادبیات عواطف است: هنگامی که عواطف تهییج گشت و همراه خود زبانی روان و گشوده و بیانی درخشان داشت در آنجا این آثار

ادبی زنده و گفتار سحر آمیز بوجود میآید...» «۱»

**علامه‌ی امینی** نیز میگوید: «ما بشعر پیشینیان از این جهت نمینگریم که تنها الفاظی است که آنها را در قالب اوزان ریخته اند، بلکه اشعار آنان را میآموزیم و میآموزانیم بواسطه‌ی آنکه متضمن بحثهای گرانمایه‌ی است از علوم قرآن و حدیث... وهم حاوی درسهای عالی و آموزیده‌ی است از حکمت و اندرز و اخلاق و احساس و فضیلت...» «۲»

اکنون **کمیت بن زید اَسَدی** که در این گفتار شناسانده میگردد، يك تن از آن بزرگ شاعران شیعه مذهبی است که عمر خود را در راه نشر فضیلت و تقویت احساسات اجتماعی مردم سپری کرده است. و باشد که ما در معرفی او از دوراه بهره برده باشیم: چه استادان و دانشجویان ادبی ما از دانستن احوال و آثار همانند های کمیت ناگزیرند، زیرا اگر بخواهند بگفتنی استاد بهار «۳» نام «ادیب» برآستی بر آنان صادق باشد و معلومات ادبی کاملی داشته باشند، باید از جمله رشته های لازم، ادب عرب را درست بدانند. از دیر روز گاری است که ادب ما و ادب عربی چون رنگ و بوی گل و سبزی و طراوت گیاه بهم آمیخته است، بعلاوه بیشتر آثار علمی و ادبی عرب را دانشمندان ما بوجود آورده اند. سرایند گانمان نیز بسیار از آن ادبیات رنگ گرفته اند، بطوریکه بدون آن اطلاعات نمیتوانیم آگهی درستی از

۱- جورج جرداق ص ۱۱۶۴ بیعد

۲- القدير ج ۲ ص ۲ بیعد

۳- در آغاز سبک شناسی

فرهنگ ادبی خود داشته باشیم . کلیهٔ ادیب در هر زبان باید خلاصه‌یی از ادبیات مهم جهان را بدانند و بهترین راه آشنایی با ادبیات هر قوم گردش در آثار زبده‌ی نویسندگان و شاعران آنها است»<sup>۱</sup>

بهره‌ی دیگر آنکه وقتی کارنامه‌ی کمیت تنظیم یافت ، و آنهمه دعا و توجه ائمه‌ی طاهرین «ع» بوی دیده شد ، شاید جوانان شیعه وظیفه‌ی خود را بهتر درک کنند . نیز عموم متدینان ، مذهب و دین را مسالهی دور از اجتماع و اجتماعیات و قیام و سیاست ندانند ...

### کمیت و شخصیت ادبی وی

ابوالمُستَریل کمیت بن زید اَسَدی ، نسبش به الیاس بن مُضربن نزار میپیوندد .

ابوالفَرَج میگوید : وی شاعری سرآمد ، دانا بلغات و روزگار عرب و از شعرای قبیله‌ی بزرگ مُضرب و زبان آنان بوده است ، که مضریها را بر قحطانیین ( عرب یَمَن ) ترجیح میداده و با شعرای قحطان همبر بوده است و همواره آنان را میکوبیده و از مثالب و وقایع اطلاع داشته و بیان افتخارات میپرداخته است . وی در ایام بنی‌امیه میزیسته و بشیعه مشهور و معروف بوده است «۲»

ابو عبیده گفته است : اگر برای بنی‌اسد منقبتی نبود جز کمیت ، آنان را بس بود .

۱ - رجوع شود بمقدمه‌ی «سبک‌شناسی» و موارد مر بوط از «لغت‌نامه» و «تاریخ ادبیات در ایران» و «تاریخ آداب اللغه»  
 ۲ - اغانی ج ۱۶ ص ۳۲۸ ، از چاپ دارالانقافه



ابو عکرمه‌ی ضبّی گفته است : اگر شعر کمیت نبود ، لغت عرب  
ترجمانی نداشت «۱»

از معاذ هراء «۲» پرسیدند : شاعرترین مردم کیست ؟ گفت از  
شعرای جاهلیت یا اسلام ؟ گفتند از جاهلیت ؟ گفت :

إمرؤ القیس

زُهریر

عبید ابرص

گفتند از اسلام ؟ گفت :

فرزدق

جریر

أخطل

زاعی

گفتند : کمیت را نام نبردی ؟ گفت : او شاعرترین تمام  
پیشینیان و متأخران است . فرزدق نیز بکمیت گفته است : تو شاعرترین  
شعرای گذشته و موجود هستی ... «۳»

ادبای بزرگی همچون

ابن سبکیت

ابن کناسه‌ی اَسدی

---

۱- الاعلام زرکلی ج ۶ ص ۹۲ - ۹۳  
۲- کوفی ، واضح علم صرف و اقدم نُحاة کوفه ، تأسیس الشیعه . تاریخ ادبیات  
در ایران ، ج ۲ ص ۱۸۷ -  
۳- الندید ج ۲ ص ۱۹۵ - ۱۹۶ -

جزئی

ابو حفص بن بکیر

ابوسعید سکری

بشعر کمیت و گردآوری و روایت آن اهمیاتی بسزاداشته‌اند.  
یاقوت از احمد بن حسن نسابه‌ی کوفی نقل کرده است که  
ابن زبده‌ی نساب می‌گفت: مردم انساب عرب را درست نمی‌دانستند تا  
اینکه کمیت نزاریات (هاشمیات) را ساخت، و در آن قصاید از این  
دانش پاره‌ی زیادی اظهار کرد. من اشعار او را دیدم، هیچکس را از  
او بانساب و ایام عرب داناتر نیافتم. اشعارش را گرد آوردم و همانها  
در تصنیف کتاب ایام عرب کمک من بود. «۱»  
کمیت دارای صفاتی بود که کمتر در کسی گرد آمده است؛ او  
خطیب بنی‌اسد، فقیه شیعه، و حافظ قرآن کریم بود، و دارای دلی  
محکم و خطی زیبا بود و تیراندازی بود که در بنی‌اسد همسان نداشت.  
و سواری دلاور و پرخاوت بود، و در سخنرانی و خطابه نیز فصیح بود  
و توانی کامل داشت.

---

۱- معجم الادب، ج ۱، ص، ۴۱۰، الغدیر ج ۲ ص ۱۹۶

راجع بکمیت می‌توان اطلاعات بیشتری از این کتابها بدست آورد:

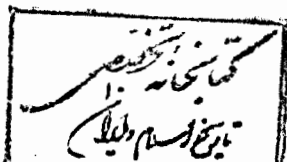
الغدیر ج ۲. الاغانی ج ۱۶ چاپ دارالثقافه - شرح شواهد المعنی - جمهرة  
اشعار العرب - معاهد التصنیص - الموشح - تحفة الاحباب - شرح شواهد مجمع البیان  
سمط اللالی - معجم الادب - عقد الفرید - رجال کشی و بوعلی و تفرشی - خلاصه‌ی علامه  
تاریخ آداب اللغة - تاج المروس - الدرجات الرفیعه - سفینه البحار - المؤتلف - کفایة  
الانثر - خزانه الادب - معجم الشعرا - الطلیعه فی شعراء الشیعه - بصائر الدرجات -  
الحصون المنیعه - مقدمه رافعی بر شرح هاشمیات - تعلیقات سندوی بر البیان والتبیین -  
الاعلام رزکلی - و کتاب الکمیت بن زبید تالیف: شیخ عبدالمتعال صمیدی مصری

## هاشمیات :

چکامه های محکم و بلندی را که کمیت در ستایش هاشمیین و خاندان رسول «ص» سروده است ، هاشمیات میگویند . کمیت چنانکه دیدیم از شاعران اصیل و با اهمیت عرب بوده است ، و بشعر او در متون مهم ادب و لغت و تفسیر مانند :

الکتاب	تالیف : سیویه م ۱۸۰ یا ۱۹۴
شرح الکتاب	« ابوسعید سیرافی م ۳۶۷
تلخیص المفتاح	« ابوالمعالی خطیب دمشقی م ۸۳۰
لسان العرب	« ابن منظور افریقی م ۷۱۱
مُغنی اللیب	« ابن هشام مصری م ۷۶۱
شرح کافیہ	« نجم الائمه ی رضی م ۶۷۶
تفسیر تبیان	« شیخ ابو جعفر طوسی م ۴۶۰
تفسیر کشف و اساس البلاغه	« جارالله زمخشری م ۵۳۸
تفسیر مجمع البیان	« امین الاسلام طبرسی م ۵۴۸

استشهاد شده است . شعر کمیت بسیار محکم و از نظر اصالت الفاظ ، استحکام تراکیب ، علوم معنی ، قدرت طبع و انسجام کلام و لطافت ، در سطحی بس عالی قرار دارد و از بهترین نمونه های شعر سیاسی و مرامی عرب است ، و با اینکه شاعر ، اسلامی است اشعارش بملاحظه ی ریشه بندی کلام و پیوست جمله ها و فشردگی مفاهیم و طبیعی بودن لغات و نحوه ی استعمال آنها نزدیک بشعر جاهلی است ، باضافه ی انسجامی که در شعر او هست که باین لحاظ حتی از آثار نوع مختصر مین برتری مییابد .



و از جمله اشعارش که بگفته‌ی

ابوالفرج «۱» و

سید عبدالرحیم عباسی «۲» و

آمدی «۳» و

بغدادی «۴» و

رافعی «۵» و

سندویی «۶»

از بهترین آثار شعری است هاشمیات است. این قصاید در اثر اهمیت که دارد با اینکه سخت در آنها شاعر بمخالفان شیعه تاخته و تهاکوری دیگری آن را بر ملا ساخته، باز مورد توجه بوده است و دو شرح یکی بقلم استاد محمد محمود رافعی مصری و دیگری بقلم استاد محمد شاکر نابلسی بر آن نوشته شده است و گروهی از شاعران از جمله علامه شیخ محمد سماوی آنها را تخمیس کرده اند. بزبان آلمانی نیز ترجمه گشته «۷» و در متن عربی بارها بچاپ رسیده است، جز اینکه در انتشارش دستبردهایی شده است که در آن باره، علامه‌ی امینی پس از نقل قصیده‌ی:

( نقی عن عینک الأرقُّ الهُجوعاً ) میگوید: این از قصاید تائبناک

---

۱ - در «الآغانی» ج ۳ ص ۱۱۳

۲ - در «معاهد التنصیح» ج ۲ ص ۲۶

۳ - در «المؤتلف والمختلف» ص ۱۷۰

۴ - در «خزانة الأدب» ص ۶۹

۵ - در «تعلیقات دیوان کمیت»

۶ - در «تعلیقات البیان والتبیین» ج ۱ ص ۵۴

۷ - الاعلام ج ۶ ص ۱۸۷

کمیت است که به‌هاشمیات اشتہار یافته و شماره‌ی آنها ۵۷۸ بیت است ، چنانکه مؤلف ( الحدائق الوردیہ ) بدان تصریح کرده است ، جز اینکه دستہایی کہ برودایع علم امینند ! در انتشار دیوان کمیت فساد کرده و مقداری را کم کرده‌اند ، چنانکہ درمورد چاپ دیوان حسان و فرزدق و ابو نواس و ... نیز این گناہ را مرتکب شده‌اند . و اکنون وقت آن رسیدہ است کہ دست پژوهشگری پردہ ارروی آن جنایات پوشیدہ برافکند . آنگاہ میگوید : آنچه در لیدن بسال ۱۹۰۴ بطبع رسیدہ ۵۳۶ بیت است . آنچه بقلم استاد محمد شا کر شرح داده شدہ ۵۶۰ بیت و آنچه بقلم استاد رافعی شرح داده شدہ ۴۵۸ بیت است . سپس مطلع قصاید را با عدد ہر کدام در این سہ چاپ می‌آورد کہ ماچند مطلع را با ابیاتی چند از میمبہ و بائبہ و ہم ابیاتی از قصیدہ‌ی غدیری تدی ہاشمیات کہ در ( الغدیر ) نقل شدہ است در اینجا می‌آوریم :

مَنْ لَقِبَ مُتَيْمٍ مُسْتَهَامٍ  
غَيْرَ مَا صَبُوهُ وَلَا أَحْلَامِ؟

ساسة لا كمن يرى رعية النسا  
س سواء و رعية الأ نعام

لا كعبد الملوك او كوليده  
او سليمان بعد او كهشام

رأيه فيهم كيرأى ذوى الثنا  
لمة في الثائجات جُنح الظلام

جز ذى الصوف وانتقاء لذي المخ  
 خة و انفق و دعدعاً بالبهام  
 من يمت لا يمت فقيداً ومن يحـ  
 ى فلا ذو آل ولا ذو ذمام  
 فهم الاقربون من كل خير  
 وهم الابعدون من كل ذام  
 وهم الارأفون بالناس فى الرأ  
 فة والاحلمون فى الاحلام  
 بسطوا ايدي النّوال وكفّوا  
 ايدي البغى عنهم والعرام  
 اخذوا القصد واستقاموا عليه  
 حين مالت زوامل الآثام «١»  
 ☆  
 الاهل عم فى رايه متأمل  
 وهل مدبر؟ بعدالاسائة مقبل؟  
 ☆  
 اتى ومن اين آبك الطرب  
 من حيث لاصبوة ولا ريب؟

١- (ديوان هاشميات) به تفسير : ابوريش احمد بن ابراهيم قيسى ، چاپ ليدن  
 سال ١٩٠٢ ، ص ١١ . ١٣ .

☆

طربت وما شوقاً الى البيض اطرب  
ولا لعباً منى وذو الشيب يلعب؟

ولم يلهنى دار ولا رسم منزل  
ولم ينتظر بنى بنان مخضب

ولكن الى اهل الفضائل والثقى  
وخير بنى حواء والخير يطلب

فمالي الا آل احمد شيعة

ومالي الا مشعب الحق مشعب

وقالوا ترايبى هواه ورأيه

بذلك ادعى فيهم والقب

الم تر نرى من حب آل محمد

اروح واغدو خائفاً اترقب

☆

سل الهموم لقلب غير مبتول

ولا رهين لدى بيضاء عطبول

☆

نقى عن عينك الارق الهجوعا

وهم يمتري منها الدموعا

دخيل في الفؤاد يهيج سقماً  
وحزناً كان من جذل منوعاً  
وتوكاف الدموع على اكتئاب  
احل الدهر موجعه الضلوعاً  
ترقرق اسحماً درراً وسكباً  
يشبه سحياً غرباً هموعاً  
لفقدان الخضارم من قریش  
وخير الشافعين معاً شفيحاً  
لدى الزحمن يصدع بالمثاني  
وكان له ابو حسن قريعاً  
واصفاه النبي على اختيار  
بما اعىى الرفوض له المذيعا  
ويوم الدوح دوح غدیر ختم  
ابان له الولاية لو اطيعا  
ولكن الرجال تبا يعوها  
فلم ار مثلها خطراً مبيعا  
اضاعوا امر قائدهم فضلوا  
واقومهم لدى الحدثن ريعا



تناسوا حقه و بغوا عليه  
 بلا ترة و كان لهم قريعا  
 فقل لبني امية حيث حلّوا  
 وان خفت المهند و القطيعا  
 الا افّ لدهر كنت فيه  
 هدانا طائعا لكم مطيعا  
 اجاع الله من اشعثموه  
 واشبع من بجوركم اجيعا  
 و يلعن فذا امته جهاراً  
 اذا ساس البرية و الخليعا  
 بمرضى السياسة هاشمي  
 يكون حياً لامته ربيعاً

#### عصر کمیت و درك مذهبی او

کمیت با امام سجّاد و امام باقر و صادق «ع» همزمان بود «۱»  
 و در مکتب آل علی تعلیم یافته و مذهب فضیلت و عدالت شیعه او را  
 مردی مبارز و انساندوست بار آورده بود . نیز بخوبی از  
 جنایات فراوان امویان و عمال آنان آگاه میشد . در روزگار او

۱- زادهی ۶۰ هـ ۸۰ م درگذشته ی ۱۲۶ هـ ۷۴۵ م

ولید بن عبدالملک و برادرانش سلیمان و یزید و هشام و ولید بن یزید بخلافت رسیدند و هم حجاج ثقفی امارت میکرد. امویین می-کوشیدند تا نوامیس مقدس اسلام پایمال شود و طرحهای تربیتی تشیع نابود گردد. که تا کنون نیز صفحات تاریخ از کردار آنان سیاه است «۱». کمیت در برابر آن نارواییها چگونه میتواند آرام بگیرد و در عین حال شیعه هم باشد؟ کمیت مجاهد، کمیت حافظ قرآن، کمیت شاعر اهل بیت رسول، کمیت عالم ثقة و آگاه از رموز آموزشی تشیع، آیا ممکن بود سکوت کند و مردم در دست دژخیمان ناپاک اموی اسیر باشند؟ اولاد علی و زهرا در اعماق زندانهای حجاج شهید گردند؟ ممکن بود دیگران عذر آورند که ما آیات اجتماعی و تکلیف زای قرآن را بیاد نداشتیم، اما کمیت که حافظ قرآن بود...

جزالت و لطافت شعر کمیت نیز موجب نشر آثارش میشد. - او هم از ادبیات و ذوق خداداد در خدمت به اجتماع بهترین نتیجه را میگرفت، و قصاید سریع الاشار خود را از مفاهیم جاندار و دستورات بیدار کننده پرمی ساخت، و چنان بی پرده با امویین مبارزه میکرد که وقتی خالد بن عبدالله قسری حاکم عراق باوی دشمن شد کافی دید که قصایدش را بکنیز کان خوش صوت بیاموزد و آنان را به دربار اموی

---

۱- میکساری میکردند، قرآن را بتیر می بستند، سادات و علویین و قراء و صلحارا میکشند، کمین کان می نوشیده ی آلوده را بمجراب بجای خود میفرستادند و... رجوع شود: تاریخ طبری، الیعقوبی، الفخری، مروج الذهب، تاریخ الخلفای سیوطی، المنال کلبی، ابن اثیر، و «الصراع بین الامویین و مبادی الاسلام».

برساند تا بهر هشام بخوانند...»<sup>۱</sup>

این بود وضع و رفتار کمیت . اکنون ببینیم ائمه‌ی طاهرین با این طرز فکر چگونه مواجه میشدند ؟

کمیت در نظر ائمه‌ی ما علیهم‌السلام بسی ستوده و معزز و مورد تکریم بود . وی بخاندان رسول ارادتی مخصوص داشت و درخواست میکرد تا برای تبرک جامه‌یی را که بیدنشان رسیده باودهند . و میگفت من برای خدا وصله‌ی رسول‌الله ثنا گستری شما پیشه کرده‌ام . کمیت آنقدر علو منزلت یافت که روزی امام چهارم این سخن اعجاب آور را به‌وی گفت :

«ما از پاداش تو عاجزیم ولی خداوند از آن عاجز نخواهد بود!»  
(الغدیر ج ۲ ص ۱۸۹). البته اینهمه تأیید و تشویق نسبت به کمیت تا جایی که میگفتند : «خدایا گناهان گذشته و آینده‌ی کمیت را ببخش»، برای اهمیت هدف کمیت و اثر کردار او بود نسبت باجتماع و دین ، چه او ناشر فکر اسلامی و ستایشگر اولیای خدا بود و مردم را بناموس حکومت در اسلام و تشکیل اجتماع فاضل و رهبران آسمانی توجه میداد . و در این کار تنها خوشنودی خدایا در نظر داشت . در این باره علامه‌ی امینی مینویسد :

«اغانی از صاعد نقل کرده است که گنمت با کمیت بر بانوی اکرم حضرت فاطمه بنت‌الحسین وارد شدیم ، فرمود : کمیت شاعر خاندان ماست . آنگاه فدحی که در آن سویق ( نوعی آشامیدنی )

---

۱ - الاغانی ۱۶ ص ۳۳۴ .

بود آوردند؛ آن حضرت با دست مبارك خود آنرا مخلوط کردند و به کمیت دادند که بنوشد، و فرمودند سی هزار دینار با هر کبی بهوی دهند. دیدگان کمیت پراز اشك شد و گفت: نه، بخدا قسم نمیپذیرم من شمارا برای دنیا دوست نداشته ام. سپس نویسنده‌ی الغدیر میگوید: کمیت رادر برگرداندن صلته‌های فراوان بزرگان آل رسول مکرمتی است که نامش را پاینده ساخته است و این خود دلیل ولای خالص و قوت ایمان و همت والا و پابرجایی اوست در تشیع. نیز دلیل است بر صدق گفتارش بامام زین العابدین «ع» که شمارا ستوده‌ام تا وسیله‌ی نزد پیامبر باشد، و بامام باقر و صادق که: والله ما احببتکم للدنیا.. تا آنجا که میگوید: ... این منش مذهبی شیعه است از سلف و خلف و این روحیه‌ی هر شیعه‌ی علوی جعفری است و این خلوص و برای خدا آل علی را یاری کردن، شعار تشیع است و بس ...

این بود گفتار کوتاهی از زندگی شاعری پرشور که برای تشیید مبنای دین خدا روزگاری در شور و هیجان فداکاری بسر برد، و با شعاع روح خود شایستگی‌های علی و اولاد علی «ع» را تا دورترین افق افکار نفوذ داد، و مشعل فروزان فضیلت طلبی را بردوش قصاید محکم خویش سر راه اجتماعات فراگرفت ...

والسلام علی‌الکمیت

وعلی سائر دُعاة الحقِّ والفضیلة والعدل الاجتماعی

... و لیکن آنان آهنگ خاوران داشتند ،  
آهنگ خاوران . آشوبشان گرم و جاندار بود  
و نستوهی وی با کیشان آفریننده ، آفریننده‌ی  
حماسه‌یی سیال و خون‌رنگ ، حماسه‌یی همه‌جا  
همراه زندگیا که هر بامداد و پمین شیپور  
هیجا نبار خویش‌رامی نواختند ، بامدادان همراه  
فروغ خورشید و شامگاهان برای شکستن  
سیاهی و سکوت ...

فلسفه‌ی شورش‌های شیعه

تقدیم به :

داناى معارف ، ناقد فلسفى بصیر و متألّه  
بزرگ ، حضرت شیخ مجتبی قزوینى  
شیخ ما و معلّم حقایق اعتقادى و فکرى ، و از  
پیشروان مکتب «تفکیک»

چون این مقال برای افکندن فروغی است روی اصالت فکر اجتماعى شیعی، و تاحدى  
از میان بردن خلطهاى که درین مورد صورت گرفته است از قدیم، شیخ هم این کار را پی گرفته  
است در عقاید و معارف شیعی، تا طالبان، معارف الوهیین را از افکار بشرى جدا سازند و علوم  
آل محمد را از مطالب حوزه‌هاى یونان، و دانش فیاض و حى را از فلسفه‌ى مشاء، و اشراق،  
و فلسفه‌ى مزدوجى که از اواخر نیمه‌ى اول سده‌ى یازدهم هجرى تا اواخر سده‌ى سیزدهم ترویج  
میشد، و هم پاره‌بى از مسائل فلسفه‌ى رواق، (که در شفاء - المعتبر ابو البركات بغدادى -  
المباحث المشرقیه رازى - حکمة الاشراق - المشارع و المطارحات - قیسات - اسفار -  
شرح شوارق و... بجای مانده است) باز شناسند، و در دانشهای راستین و دانستنیهای یقینى روح،  
سره از ناسره دور کنند و زنجیر سنگین تقلید و تبعید را از هم بگسلند. پس سخن در رفع  
خلط است یکى در سیستم اجتماعى و یکى در سیستم فلسفى.

امید است که توفیقى یار گردد و بتوانیم ژرف نگریهای معارفى‌وى را بشناسانیم، و  
با عنایات امام ابو الحسن الرضا، مکتب او را با همان منهج علمى و سیستم خاصش و روش  
انتقادگرش (که بخود آورنده‌ى ارواح است در رصد حقایق) با تفسیریات لازم -  
عرضه کنیم.

- خورشید شامگاهی گفت :  
« کیست که کار مرا برعهده گیرد ؟ » -  
داناگور،

آهنگ خاوران داشتند و بسوی چشمه‌ی  
خورشید میشتافتند ، و بسوی هر چه روشنایی  
بود و هر جا روز . دشتهای پررنج و پرسیام‌سرد  
را پس پشت کرده بودند و میکوشیدند تا  
درفش بنیادگر خویش را برقلّسه‌ی سپیده‌ی  
راستین بکوبند .

باورداشتند که باید بکرانه‌های روشن‌رسید  
و از خروش‌تند زها نهراسید و با ابرهای سیاه  
ناسازگار بود . باتکیه براصالت این عقیده‌ی  
مقدس از هیچ گذشته‌ی دریغ نمی‌کردند و  
میکوشیدند تا از چنگ و چنگال سیاهی جان  
خود را آزاد سازند . باشب مبارزه می‌کردند  
و عشق‌سپیده دمان درجان و دلشان ریشه کرده

بود. گفتگوشان همه‌جا از بامداد روشن بود  
و از سپیده‌ها، از همان تیغه‌های پرتوزاد که  
بر فرق سیاه‌پا فرود می‌آیند و ریشه‌ی تیر گیها  
را با آتش میکشند.

آهنك خاوران داشتند و بسوی خورشید می‌رفتند. کاروان شور-  
آهنگشان را از سر خاره‌سنگها، از کویرهای مرگزا، تاریکدشته‌ای  
بی‌فرجام، یا هر سخت و سختی دیگر می‌گذرانیدند. از میان هجوم  
گرمیهای تابسوز و سردیهای توانفرسا می‌گذشتند، و در اراده‌ی آنان  
هیچ چیز راه سست کردن نداشت، خروش بادها، نیش سیاه‌پا،  
دره‌های تاریک، آوای وحش، فریاد دزدان و تندبادهای جانستان و هر چه  
از اینگونه بود.

در پیشاپیش راهشان هزارها انبوه خاموشی و سخت و تاریک بود،  
و در همه اطرافشان جز ژغند یأسبار چیزی نبود. و چه جانها که  
می‌بایست، بازند و چه ناکامیها که می‌بایست ببینند، ولیکن آنان  
آهنك خاوران داشتند. آهنك خاوران.

آشوبشان گرم و جاندار بود و نستوهی و بی باکیشان آفریننده،  
آفریننده‌ی حماسه‌ی سیال و خون‌رنگ، حماسه‌ی همه‌جا همراه  
زندگیها که هر بامداد و پسین شپور هیجانبار خویش را می‌نواختند،  
بامدادان همراه فروغ خورشید و شامگاهان برای شکستن سیاهی و  
سکوت، تا فلسفه‌ی عالی دوستی با روشنایی و دشمنی با سیاهی را  
فراموش نکنند.



در کی بود صحیح و روشن که باید بسوی روز شافت و خستگی فراموش کرد و در برابر درازای شب بر آشفت . و هم میدانستند که عشق دیدن خورشید ، مقدس است و ژرف و هستی زای ، و نیز آموخته بودند که بزرگی در فداکاری است و انسانیت در گذشت و از همه ی گذشته بزرگتر گذشت از جان ، بخصوص در راه هدفهای بزرگ و بازهم بزرگ .

فکر میکردند که نفس کشیدن در سیاه سرد جامعه های فاسد بازم زندگی که ما هم زنده ایم یعنی نفس میکشیم کاری نیست ، کاری نیست که مردان را و آزادگان را خرسند سازد و بجای بنشانند . زیر یوغ مذلتها آسایش و زندگی ، خیال است و گمان ، و همه مرگ است و سخت تر از مرگ ! ...

این چه زندگی است که بر همه ی دیوار هایش نقش درد و اندوه بسته است و جز هر چه نابسامانی است رنگ و رویی ندارد ؟  
این چه زندگی است که همه جا ابرو مه و سیاهی و بهمن بسازند و بهیچ گونه نگذارند کسی روی خورشید ببیند و در میان نور و گرمی همه چیز خویش بازیابد ؟

در آنان از همه مقدس تر و خروشنده تر همین عقیده و درک عالی بود که : هر جا درد و اندوه و محرومیت باشد ، لذت و آسایش نیست ، آسودگی نیست . و هر جا همه ی اینها بجان بندگان خدا باشد ، آسوده نشستن ، شرط ایمان و پرستش خدای نیست . و همه جا اینها هست و همه جا بجان بندگان خداست ، پس آسودن و نیاشفتن شرط ایمان

نیست ، مشروط هم که بی شرط نیست ، پس چه ایمانی ؟  
فقط نکته‌ی مهم ، روش صحیح پرورش بود و اصالت تعلیم ، که  
هیچ انحرافی نیافته بود و مکتب بگونه‌ی صحیح ، تعریف و درک میشد.  
نہضت‌های هیجان خیز شیعه بر اساس همان درک صحیح بود و بس  
و این در تمام احزاب و نہضات و تعالیم ، اصل و عمده است . اگر  
درک صحیح نبود افراد يك مکتب ، بجای کمک ، مانع ایجاد  
میکند و بجای خدمت خیانت و چه بسا بدون غرض و ندانسته ؛ چون  
درست درک نکرده‌اند و فلسفه‌های عمده‌ی مکتب را نفهمیده‌اند .  
و چه بسیار که کارهایی دشوارتر انجام دهند و بارهایی سنگین‌تر  
بدوش گیرند ، اما بنفع نباشد ، چون بر اساس خود رویی و شخصیت‌های  
نا هماهنگ است

اما اگر اصول مکتب هماهنگ و روشن درک شده باشد ، و نیروهای افراد  
در امتداد تعیین شده بحرکت آید ، يك واحد سیال مبارز بوجود  
می‌آید که همهٔ نیروهای اجتماعات در هر روزگاری بدان ضمیمه  
میگردد و پیوسته بسوی هدف پیش میرود ، و همواره همراه کاروان  
تاریخ ، رده‌یی هم از مشعلداران ، محکم گام میکوبند ، بسوی آفتاب  
و بسوی مقصد‌های روشنی ساخته .

این بود پیشینه‌های شیعه و همان خاطرات ، آنروز و روزگاران  
که شیعه درست تعلیم میافت و بافق پهناور زندگی دیگرسان میدید .  
ای دریغ از انحراف تعلیم و تربیت ، وای دریغ از کثرت دید و  
درک و پاپین آمدن سطح تشخیص آن گروه که باید دیگران را بالا

برند .

آنروزها به شیعه آموخته میشد که پس از قرن‌ها تلاش در راه دریافت و درک انسان، و ارزش انسان، دیگر هنگام آنست که بساختن يك جهان انسانی بی‌آغازیم بدون هیچ خستگی و دروغ و ترس و نشستن، و دیگر وظیفه همین است و همین . و اینهمه شرط و قید - عصمت و افضلیت و عدالت و رأفت و ... - برای زمامدار و رهبر هم فقط بدان مقصود بوده و هست که بانسان از نظر درک‌های صحیح ستم نشود : درک تکلیف، درک علم الهی و توحید ، درک حقایق زندگی و درک ارج فداکاری برای خدا و شهادت در راه دین خدا و در راه مجموعه‌ی حقوقی که فقط بمنظور سعادت انسانها آمده است .

و خلاصه آنروز میدیدند که تکلیف آنان همانست که آهنگ خاوران کنند یعنی با سیاهپا ن سازند و بطرف سرچشمه های نور بشتابند و در نظر آنان فردی بخدا نزدیکتر بود و پیش امام ، محبوبتر که صمیمانه تر در این جهاد مقدس شرکت کند .

روشن است که گزارش نهضت‌های شیعه و مبارزات آنان نه آن اندازه است که در این مقاله بگنجد . تاریخ تشیع همینسان حرکت است و فریاد و غوغای پر خاشجویانه‌ی زندگی سازان . و حق آنهمه در این کوتاه گفتارها کی ادا میشود ؟ اما مقصود من بیشتر اینست که راهی باز کنم در ذهن نویسندگان فاضل ، تا هر چه زود تر بدین شورانگیزیهای عظیم بی‌هیچ واسطه بنگرند و دیگر هر گونه میدانند دین عظیم و قطعی خود را ادا کنند ، و واجب حتمی خویش را از

نزدیکترین و دل‌انگیزترین و درعین حال اصولی‌ترین راه انجام دهند.

از لحاظ مایه‌های فکری و سیستم‌های اصلاحی و انقلابی، وزیر-سازهای يك تحول مجموعی و گرم کردن خون مردم، تاچه حد در مکتب شیعه ما گفتگو داریم و تا چه حد مایه؟ ولی چقدر از آن را جوانان میدانند؟ اینها غذای روح جوانان هر قوم است و روح گرسنه، گرسنه نماند و از هر خوانی که باشد اشباع می‌کردد، آنوقت مطبوعترین غذاهم لذتیش نمی‌بخشد. پس اکنون وظیفه‌ی مبلغان عجب گران است و عجب مهم، و بلحاظ اینکه مایه هست آسان، اما بیشترها غافلند غافل!

پس الفبای مکتب این است که باید هیچ نقص و تعدی، هیچ تاریکی و ناروایی، و هیچ ناهمسانی در میان توده‌ها نماند، انسانها آزاد باشند، آزاد بیندیشند، بخدای خود برسند و با محبت و صمیمیت به پدیده‌های عالی خلقت دست یابند، و از این هزارها گونه مانع که سرراه وصول انسان نهاده‌اند اثری بجای نباشد تا اندک اندک همه‌جا را روشنی بگیرد، روشنی خاسته از عدالت و محبت و صفا و هماهنگی و اندیشه‌های درست، و هیچ مجرومیتی یافت نگردد تاچه رسد به آهی یا خراشی...

این افق دید، چه زیبا بود و چه آرزو آفرین و جذّاب که هر کس میشتافت تا برای رسیدن‌آن، خود را فدا کند، مخصوصاً با این تعلیم که بطور کلی جامعه‌ی انسانی باید بدان افق برسد، نه این افراد معین

یا آن گروه بخصوص. وفدا شدن در راه ساختن دنیایی چنین ، از نظر ارزش همچون ماندن و زندگی کردن در آن است یا بالاتر، که ایثاری حقیقی است که انسان روشنایی بسازد برای تاریک نشستگان دیگر .

این بود که جان را کمترین مایه میدانستند و هدف همان عقیده بود و جهاد در راه آن، برای همان سازندگی و آفرینش و دیگر شکست مفهوم نداشت ، یا فتح بود یا شهادت ، و شهادت غیر از شکست بود ، صورت ماندگارتری بود از همان فتح .

آموخته‌هاشان عجیب بود ، پراز شور و فروغ و دور از هر سستی سرد و هر بی حسی و بی خاصیتی . بر دور هر فعالیتشان ، هاله‌ی مقدس و شکوهمند و امید خیز قاطعیت نقش گرفته بود و در زاویه‌ی هر دیدشان این تعلیم عزیز ( قاطعیت ) غنوده ، و از فکر سستی و برگشت اثری در میان نبود . فقط وصول بود یا به پیروزی یا به شهادت که بازیشی پیروزیهای اصولی دیگر بود، از همان سو که میجوئید و مخصوصاً در نسل پس از دور شهادت .

مالک اشتر میگفت :

« فَمَا يُشُكُّ فِي قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْأَمِيَّةِ الْقَلْبِ ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ عَلَيَّ إِحْدَى الْحُسَيْنِينَ : إِمَّا الْفَتْحُ وَإِمَّا الشَّهَادَةُ » .

در کار مقاتله و کشتار اینان ( سربازان معاویه ، با اینکه اظهار اسلام میکردند و نماز میخواندند ) کسی شک نمیآورد مگر فرد دلمرده و تاریکروان ، که نورایمان ازدانش رفته باشد . همانا شما واجد یکی

از دو نیکوترین فرجامها هستید یا فتح یا شهادت»<sup>۱</sup>  
مالك اشتر تربیت یافته‌ی مکتب بود و بکسی میت‌القلب میگفت  
که در شمشیر کشیدن و قتال شك کند ، اما امروز شاید بکسی  
میت‌القلب بگویند که آهسته نیاید و آهسته نرود و بی نفس نماند .  
همین بس است برای مقیاس انحراف تعلیم و تربیت در حوزه‌ی دین ،  
در این روزگار .

هنگامی که مبانی اصیل تعلیم داده‌شد و انسانهای مستعد ، به انحراف  
فکر و اندیشه دچار نگشتند همیشه شور و انقلاب از نهاد اجتماع سر  
میگیرد و پیوستن عناصر سازنده بهم ، کاری میشود سهل و رایج و همه جا  
عملی و هر جا بی مانع . چون تاب موانع بیشتر در برابر عدم اصالت  
یک پیشنهاد است . پس باید پیوسته در اندیشه‌ی این بود که سرچشمه‌ی  
تجمع نیروها بسته یا آلوده نگردد و به جوش عمیقی که ممکن است  
زمینه‌ی جهش را در هر زندگی و محیطی سیراب و حاصلخیز کند ، مدد  
رسد . و رویهم یک کلیت فکری که زادگاه قاطعیت باشد بوجود آید.  
قاطعیت در اعضای هر تلاش بزرگترین پدیده‌ی بی‌ست که باید گفت  
پیروزی را پیش از خود آورده است .

پیشینیان ما از این موضوع همواره غنی بودند و در مورد اشراف  
روح افراد از قاطعیتها ، از کوشش لازم باز نمیایستادند ، لذا آنان که  
در صدر تشیع میزیستند جز به همان حقیقت ژرف قاطعیت به چیزی  
نمی‌اندیشیدند . این بود که هر دم مصمم بودند که از خشم تاریکی

---

۱- در این روز و روزگار ، دیگر این نشان تشیع را بر کسی ندیدیم و این سخن  
هنریشی «انتم علی‌احدی‌الحسنین» را از کسی نشنیدیم ، مگر از پیشوای شیعی اندیش  
معاصر ، و یادگار پیشینه‌های شیعه‌ها هم . . . . .

نیندیشند و بسوی قلعه‌ی پرتوگرفته‌ی آباد راه بشکافند . و این بود که همه‌جا مکتب پروردگان - که صریحتر از هر چیز ، حقایق تشیع را فرا گرفته بودند - همه‌جا قاطع بودند و حتی به امام نیز قاطعیتها را یادآور میشدند .

هاشم مرقال از صحابه‌ی علی «ع» بود، با امام اینچنین خطاب میکرد: «سَرِّبْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ ، الَّذِينَ بَدَّوْا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَعَمَلُوا فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِغَيْرِ رِضَا اللَّهِ ، فَأَحَلُّوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَاسْتَهْوَى بِهِمُ الشَّيْطَانُ وَوَعَدَهُمْ الْإِبْرَاطِيلَ وَمَنَا هُمُ الْإِمَارِيُّ »<sup>۱</sup>

که دیگر از امام هم هیچ توقعی نداشتند جز حرکت و فریاد و تصمیم و کوچیدن ، چون هدف معلوم بود و تکلیف معلوم . این بود خاصیت تکلیف دانستن و هدف شناختن . تعلیمات هم دایم زنده تر و قاطعتر بگوششان میرسید - دستی هم مثل روزگار ما در میان نبود که اصالت مذهب و اصالت فکر مذهب را از بین ببرد و فکر مذهبیها را بمفاهیم سخت مبتذل و خواسته‌های بسیار بیراه توجه دهد . و برنامه‌های مخدّر را با اسم دین و ترویج دین بخورد مردم داده باشد؛ اینها نبود بلکه بجای اینها و اینهمه غفلت و انفعال سیاسی و تخدیر استعماری ، مرزهای تربیت مستحکم بود و مرزبانان قوی و چیره و پر دیدنی پیوسته بر برج و

---

۱ - مارا بجنک اینان کوچده همین گروه سنگدلان که کتاب خدا را پس پشت افکنده و در باره‌ی بندگان خدا بجز راه خدا و رضای خدا رفتار میکنند حرام خدا را حلال و حلالش را حرام کرده‌اند شیطان گمراهشان ساخته و وعده‌های باطلشان داده و آرزوهای دروغ در سرشان کرده است. کتاب صفین ص ۱۲۵ جمهره الخطب ج ۱ ص ۱۵۱ الفردوس ج ۱ ص ۹۵

باروی شهر اندیشه ها ، بیدار و نگران پاس میدادند . سخنی هم که در میان شان بود ، اصالت داشت ، روشن بود ، از حقیقت فروغی و از قاطعیت نصیبی داشت و جانها را گرم میکرد و ارواح را مشتعل .  
حسین «ع» به معاویه مینوشت : « فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ  
بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى  
ذَاتِ اللَّهِ » « ۱ »

و باز به او نوشت : « وَقَلْتُ فِيمَا قُلْتُ أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَلِدِينِكَ وَوَلَامَةً  
مُحَمَّدٍ «ص» وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا عَرِفُ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ فَإِنْ أَفْعَلْ فَازِنَهُ قَرِيبَةٌ  
إِلَى رَبِّي وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدِينِي » « ۲ »  
و از آنجا که حقیقتها هر یک برای دیگری زمینه میسازد مخصوصاً  
حقیقتهای انسانی، و از آنجا که بیداری ، انسان را به جستجوی  
سپیده‌های زیبا و امید آفرین و امید دارد ، هر چه از مبانی مکتب میآموختند  
به پدیده‌ی ژرفتر و حماسه‌ی تکان دهنده‌تر میرسیدند . درست است که  
شکافتن تاریکیهای سنگین دشوار است و مبارزه با صخره ها مشکل ، اما  
جرقه‌ها و فروغهایی که از این میان به استقبال پنجه‌های مبارزان

---

۱- به بخشندگی جانم قسم پیشوا و زمامدار اجتماع جز آنکس نیست که بکتاب  
خدا حکم کند و به عدالت رفتار نماید بدین حق متدین باشد و خود و همه‌ی  
خواسته‌های خود را بفرمان خدا محدود کند . ابصارالعین - از علامه‌ی سماوی -  
ص ۵

۲- ای معاویه گفته بودی درباره‌ی خود فکر کنم و درباره‌ی دینم و امت محمدص  
من بخدا قسم افضل از جهاد و مبارزه با تو کاری نمیشناسم اگر اینکار را بکنم بخدا  
نزدیک شده‌ام و اگر نکنم باید برای دینم استغفار کنم و از خدای آمرزش بخواهم  
الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۳۱ جمهرة الرسائل ج ۲ ص ۶۷ الندير ج ۱ ص ۱۶۱



میآیند و در چشم نگران دلیران قلعه‌ی زندگی می درخشند ، سپیدی  
حیات و امیدند و آفریننده‌ی همان حماسه‌ی سیال و خونرنک .  
انسان دین آموخته و تشیع شناخته چطور ممکن است بسوی روز  
نشتابد و برای آزادی نیاشوبد و سر خود گیرد و حیوان‌نمآب به خوردو  
خواب بسنده کند؟ شیعه‌یی که میداند حقیقت مذهبش در مسائل  
اجتماعی ، جز بزرگداشت انسان و آزادی انسان چیزی نیست، چگونه  
از نوای شورزای نهضت و ایجاد و تحوّل گرم نگرردد .

حریت و مساوات ، سخنی نیست که از گوش آزادگان بیرون آید  
و تعلیمی نیست که از اصالت تشیع انفکاک‌پذیر باشد . بنا بر این بسوی  
آن میشتابند و میدانند که دینشان همین است و از امامشان هم روایت  
نمیکنند و بگوش همه کس و همه جا میرسانند که ما جان بر کف گرفته‌ایم  
چرا و برای چه ؟

خطیب‌امیرالمؤمنین «ع» فحَمِدَ اللهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : «إِيَّهَا النَّاسُ  
إِنْ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً يُؤَيِّنُ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَاءُ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَقُولُ  
بَعْضِكُمْ بَعْضًا، فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبْرٌ فِي الْخَيْرِ ، فَلَا يُؤْمِنُ بِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
الْأَوْقَدَ حَضْرَ شَيْءٍ وَنَحْنُ مُسَوُّونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ . فَقَالَ مِرْوَانَ  
لَطَلْحَةَ وَالزَّبِيرِ : مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَ كَمَا . قَالَ : فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ  
دَنَانِيرَ، وَأَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ أَسْوَدٌ فَأَعْطَاهُ  
ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ

تجعلنی وایاه سواء؟ فقال: «اننی نظرتُ فی کتابِ الله فلم اجد لولدِ اسماعیل علی وُلدِ اسحاق فضلاً» (۱)

روزی امام در ضمن يك سخنرانی عمومی گفت: ای مردمان از آدم کسی برده یا کنیز بدنیا نیامده، مردم همگی آزادند (۲) ولیکن خداوند پاره‌یی از شمارا بیش از پاره‌ی دیگر نعمت بخشیده، پس کسی که ابتلائی دارد باید شکمیایی درخیر پیشه سازد و بدین فضیلت شکمیایی برخدای عزیز منت نهد.

توجه کنید اکنون چیزی رسیده است و ما میان سیاه و سرخ تسویه قائلیم و بمساوات تقسیم خواهیم کرد.

• مروان در اینجا به طلحه و زبیر گفت: علی در این سخن جز شما بکسی نظر ندارد (یعنی میخواهد بشما تعریض کند که امتیازی در تقسیم ندارید و نخواهید که نیست).

آنگاه امام شروع کرد به تقسیم و بهر يك سه دینار میداد و به مردی از انصار سه دینار داد، سپس غلام سیاهی آمد و باو نیز سه دینار داد.

مرد انصاری گفت: یا امیر المؤمنین این برده‌یی بود که دیروز آزادش کردم، من و او را مساوی قراردادی!  
فرمود: من در کتاب خدا نظر کردم برای فرزندان اسماعیل نسبت

---

۱- روضه‌ی کافی ص ۶۹ - چاپ آخوندی .

۲- سخنی که بعدها از زانزا کورسو معروف گشت.

به فرزندان اسحاق برتری نیافتم (یعنی اصولاً برای امتیاز نژادی در قرآن که ملائک شریعت ماست چیزی نیافته‌ام پس احترامی باین خواسته‌ی خرافی و امتیاز جاهلی نمیگذارم).

باز از مکتب زادان اباذر بود «۱»، اباذر در آن روزگاران عالمی مقدس و صاحب سر و اسرار بود، عابد بود و متعبد که لابد اگر در این روزگار بود گروهی توقع داشتند چنان راه رود که نقش در سینه پس بریزد و جامه بر اندامش تکان نخورد، اما اباذر شیعه بود و میدانست مذهب شیعه چیست. او دیگر بدام صدها گونه اشخاص بیسواد مختلف السلیقه یا بسواد موری که دید و تاریخ اندیش بیسواد گرفتار نشده بود، تا مذهب را که مایه‌ی سعادت دو جهانست و اکسیر زندگی، چون خاری در چشمش نشانده باشند. او تکلیف شناخته بود. بامدادان در معابر راه میافتاد و چند آیه از قرآن که راجع به اموال و فقرا بود در میدانهای شام میخواند و باشکوه خاص و جلال تقوی و هیمنه‌ی صحابی خویش برزند گیها نظارت میکرد، سپس رو بکاخ ستمگران نهاده میشتافت ...

اباذر خوب میتوانست گوشه‌ی بی‌بنشیند و شبانه‌روز عبادت کند ولی او فهمیده بود که روح تشیع روحی است زنده و زندگی آفرین. او خوب میدانست که اگر در گوشه‌ی شهری طفل یتیمی برای چهارده

---

۱- برای درک حقایق کار ابوذرقاری و خروش بی‌امان وی در برابر خلیفه‌ی وقت بطرفداری از فقیران و یتیمان و هم‌مبانی علمی مکتب اباذر و جواب از سخنان بوج پاره‌ی از نویسندگان مصری رجوع شود به‌المدیر ج ۸ ص ۲۹۲ ببید

ریال دوا جان سپارد، در گوشه‌ی دیگر اگر ۱۴ هزار مجلس با تشریفات و هیاهو گرفته شود و باصطلاح به پلوخورها غذا بدهند و برای کسب شهرت، نام‌دین و مرثیه و مجلس حسین را دستاویز قرار دهند و باسم ائمه‌ی طاهریین بناها بسازند، هیچ درپیشگاه فضیلت و میزان اعمال و قرب خداوند ارجی ندارد. و خدا و پیامبر و روح حسین بن علی از اینان سخت بیزارند.

اباذر اینقدرها از پیغمبر و امام آموخته بود و صفات مؤمن را میدانست. و چون گروهی از خود خواهان بیسواد این روزگار که باسم انجمنهای دینی روح جوانان را مسموم میکنند و نشاط آنان را در کارهای جاهلانه و مبتذل صرف میکنند نبود. اباذر بزرگتر از اینها بود و واقعاً نمونه‌ی يك انسان شیعه مذهب بود. او وظایف خود را خوب میدانست و خوب درك میکرد. او باصالت دین و مکتب برخوردار بود. او باسم دین، دین آموخته بود نه يك مشت جهالات یا مجاملات یا پندارهای سطحی. و شاید هم اباذر فکر میکرد در مسجد شهری که مثل معاویه‌یی بر آن حکومت کند نماز هم چندان مقبول در گاه خدا نباشد، بنا بر این برای رفع مانع عبادت میکوشید و باصطلاح اصولیین برای اشتغال یقینی برائت یقینی میجست.

امام میگوید: «یا اباذر! إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضِبْتَهُ» (۱)، علی «ع» این عمل را غضب برای خدا و در راه خدا میدانند، که برای حق فقرا در برابر خلیفه بخر و شدند. و اباذر از بزرگترین فقهای صدر اسلام

۱- «نهج البلاغه»، ج ۱ ص ۲۴۷- شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۷۵-۲۸۷.

است، او اینکار را بر هر عبادتی مقدم داشته و بتصویب امام هم رسیده است، پس اکنون کوتاهی هر فقیه شیعی مذهب ( بلکه مطلق فقهای اسلام نسبت بحکومتها و انسانهای محیط خود ) معلوم میگردد در هر عصر و هر جا !

و خلاصه هر چه بود، در ابتدای کار، شیعیان با این تعلیمات زنده تربیت میشدند و در نظر آنان اقلیت و اکثریت بمعنایی که اکنون متداول است مفهومی نداشت، چه آنان عقیده داشتند که باید هر فرد انسان برای پایداری حق و عدالت بپا خیزد. و فقط هدف بپا خاستن بود و پیوستن بجا و دانگی حق و فروغ جاودان پای عدالت، و در صورت شهادت باز پیروز بودند چون بهر حال توان يك انسان در راه هدف مصرف شده بود. و این نهایت سیر هر مکتب و حزب است. آنوقت آنهم پاداشها هم در انتظار شهیدان بود و مبارزان.

میخواهم بگویم شیعه که اینهمه کوشید و از پای نشست و همواره پیکر فداکاران را بر سر راه ستمها و ستمگریها انباشت و دایم زندانها و شکنجه خانهها از آنان مملو بود، بر اساس يك اصالت تعلیماتی درك شده بود که از روزگاران پیشین همچون خورشید بر زندگی و اندیشه‌ی آنان میتابید، چه باین پدیده‌ی واقعی ایمان آورده بودند که : رضای خدا و حقیقت دین و اصل سعادت، خواستن خداست و خواستن بندگان خدا برای خدا و دشمن داشتن دشمنان خدا و دشمنان بندگان خدا. و کمال دوستی همین است که انسان آثار شیعی را که دوست میدارد نیز دوست بدارد، انسانی که شیفته‌ی نقاشی باشد تا بلوهای او را نیز دوست

میدارد و از آسیب رسیدن بآنها سخت رنج میبرد. خدارا دوست داشتن و از حال بندگان خدا غافل بودن نمیدانم بمذہب ما درست است یا نه؟ چون من دینم را از اعمال این اجتماع و این مردم و این تزیینات استعماری و بیشتر این مبلغان، نیاموخته‌ام. باری در روایات هم زیاد است که ایمان همان حبّ است و بغض، حب و بغض فی الله و الله.

آیا ممکن است، و قابل شکیب اینهمه تاریکی، و نوری که خدا خلق کرده از انسانها دور؟! باز هم ما بنده‌ی خداییم و شیعه‌ی علی «ع» از این ادعا چه حاصل، جز اینکه بواسطه‌ی همین انتساب (که باعث دور شدن افکار آزاد است از حقیقت دین اگر بخواهند دین را با ما بشناسند) عذاب شویم!

پس جانشان از آنهمه پرتوها روشن بود که باید در برابر نابسامانها غریو برداشت و خروشید و برای آسایش توده‌های انسانی فدا گشت، باید آشفت و بیدریغ گشت و پیش افتاد و پیشنهادهای دین را تثبیت کرد. باید سرکشیهایی که برای درهم ریختن بنای مقدس اخلاق و سعادت انسانها وجود دارد سرکوب ساخت. باید گرم شد، کوشید، باید رفت و راه پیمود. باید از سیاهی اندیشه نکرده. باید نشست. باید همینکه هدف تعیین گشت و دور دست روشن پدیداز شد پها خاست و دوید و با هرتند باد و توده‌ی خاشاک پنجه نرم کرد، از خاک و آب و نهر و رود گذشت و بسوی همان خاوران که زادگاه همه‌ی امیدها است سخت و پیگیر و پرنشاط شتابید.

اینگونه که فکر میکردند، نستوه بودند و مصمم، نگران بودند

و قاطع، نگران از نابسامانها، قاطع در آشفتن و فریاد و حرکت و تصمیم. چون شناخته بودند که کانون روشنایی در پس تیر گیهاست و همیشه اصالت با فروغ است و میتوان با جد و کوشش راه فروغها را گشود که بهرسو بتابند. رنج میبردند که یک گوشه تاریک بماند و ستم باشد و میدیدند هر نقصی که باشد باید با حکومت دادن بمفاهیم عالی تشیع و امام عادل برطرف کنند. همه‌ی رازها در این بود که درست تعلیمات دیده بودند و درست تربیت شده بودند، که نیروها را مصرف کنند حتی بیدریغ ولی نه بیجا.

روایات و حتی آیات در این زمینه که سخن رفت زیاد است. و اگر کسی اصولاً در فلسفه‌ی نهضت پیامبران دقت کرده باشد و نگریسته باشد که در فراز و نشیبهای گونه‌گونه‌ی تاریخ همواره چهره‌ی انبیا برای چه هدفی درخشیده و فداکاریهای بزرگ آنان برای چه بوده، این حقیقت گفته شده‌را از لحاظ مسائل اجتماعی جزء ضروریات ادیان میشمارد و دیگر برای آن دلیل نمینخواهد.

انبیا همه و همه‌جا برای گسستن زنجیرها دست گشوده‌اند، چه انسانهای اسیر زنجیر، خداپرستی درستی هم نتوانند، چون مگر خدا. پرستی مساوی با بزرگترین و وسیعترین آزادیها نیست؟ پس در هر عصری کسانی بوده‌اند که با رسوخ این پدیده در اندیشه‌ها درافتند چنانکه درافتاده‌اند. انبیا میکوشیدند تا ابتدا به انسانها مقام خود انسان و ارزش آزادی را بیاموزند و پس از فرا کردن این مشعل توده‌ها را بسوی مصالح فردی و اجتماعی خویش سوق دهند. و خلاصه‌ی

تعلیمات انبیا در اسلام است و اصالت‌های اسلام در تشیع، بملاک مریمان و معلمانی که شیعه داشتند (ائمه‌ی طاهرین) که همه از سرچشمه زلال علوم نبوی سیراب شده بودند و حقیقت تعلیمات محمد «ص» را به امت می‌آموختند، نه آن فقیهان که چند تن دست‌نشانده سیاست زمان بودند و چند تن از اصول علمی بدور و فتوی‌دهنده برخلاف نصوص پیغمبر «ص» این بود تشیع و این بود آفتابی که همه را برای تابیدن بر صحنه‌ی زندگی چنان شورانگیز با اقدام و تکاپو وامیداشت. اکنون آنچه عوض شده طرز تعلیم مردم است از منابر و انجمن‌های بظاهر دینی، و تغییر یافتن تربیت است در حوزه‌های دین، و گرنه آن همه اصالت زاینده و آموختنی‌های زندگی ساز باقی است. فقط باید فداکاران پیش افتند و دست‌عده‌ی زیادی از مریمان عوام و شهرت طلب را از کار تخریب و تخدیر اندیشه‌های پاک و پر نشاط مخصوصاً اندیشه‌ی جوانان کوتاه سازند.

۱- رجوع شود به العذیر، ج ۵، بحث: (التضارب فی المناقب والمثالب) ص ۲۸۰

۲۸۷

و نکر بسته شود بدقت و اندیشه در کلمات بزرگان اهل سنت و مشاهیر پیشین اهل جماعت مانند محمد بن اسماعیل بخاری - صاحب صحیح - و از جمله سخن فقیه معروف شافعی ابوالحسن کیای هر اسی در تعریض به ابوحنیفه در باره‌ی کناره گرفتن وی از حدیث و سنت که در مجالس خویش مکرر میگفت (اذ جالت الفرسان الاحادیث فی میادین الکفاح، طارت رؤوس المقائیس فی مهاب الریاح)

و کیای عمادالدین ابوالحسن خود فقیه بزرگ بود؛ در ذی‌قعدة ۴۵۰ تولد یافت و در پنجشنبه اول محرم ۵۰۴ در بغداد درگذشت و در مقبره‌ی شیخ ابواسحاق شیرازی (فقیه معروف شافعی - ۴۷۶م - که امام الحرمین جوینی رکابش را گرفت) دفن شد. کیا شاگرد جوینی (۴۷۸م در نیشابور) بود و معاصر و ردیف ابوحامد غزالی (م سال ۵۰۵ در طابران طوس)

الکنی والاتاب



نیز آلودگی‌هایی را که سیاستها ایجاب و ایجاد کردند باید پاک کرد. همیشه سر رشته داران در این مبارزه کوتاهی نکرده اند که اگر تعلیماتی را نتوان از میان برد، روح آن تعلیمات را بگیرند، مثلاً در اجتماعاتی که حکومت دین پابرجاست و مینگرند که بااصل آن بطور کلی نمیتوان مخالفت کرد، و مظاهرش را نمیشود از دست ملت، گرفت هدفهای اصلیش را منحرف میکنند که حتی فعالیت‌های دینی انجام شود ولی در باطن بسود دین و مقاصد دین نباشد. اینجاست که نیش درد ورنج و تأثر تا نهاد استخوان هوشمندان فرو میرود و آه آتشگون از سینه‌های درد آشنای متفکران به ثریا می‌رسد و چاره‌ی‌شان نیست، چه در این مقصد همیشه از عوام استفاده میشود یا از طراران و آخوندهای مبعوث و تهیه‌شده، و کو که افاضل نجیب و خردمندان و تقوی-پیشگان بتوانند این سد نیرنگ و تلاش مرموز و تربیت نانجیب را نابود سازند. اما یقین که باز در این راه هم نشستن گناه است. چنانکه دیگر در قرن بعد اصلاً از آثار دین چیزی نخواهد ماند، چون آنچه ماندنی است اصلتهاست و اگر اصلتها گرفته شد بقیه زایل است. و قاطعیت‌هایی که در صدر تاریخ تشیع بود و مثل مالک اشتری بیدریغ خون‌سربازان معاویه را میریخت، اگر چه آنان بظاهر مسلمان بودند و نماز میخواندند، حتی هنگامی که قرآن را بر سر نیزه‌ها کردند اصرار داشت که همان نیزه داران را بخاک اندازد همه برای همین بود.

عجیب دقیق و بینا بودند و عجب تعلیم یافته تعلیم صحیح، هر جا که کمترین رگه‌ی از تاریکی میرسید که در قلمرو چشم

روشنایی دخالت کند و کم کم سایه‌ی نحس خود را پهن کند فوراً درك می‌کردند و قطع ریشه‌ی آن .

در حفظ حقیقه‌های بزرگ بیداری و توجه کامل شرط عمده است زیرا بهر اندازه موجودی با نظامت تر باشد و وسیع تر ، جای رخنه و انحراف در آن بیشتر است و خصوصاً در موجودات فکری و کائنات تربیتی آنهم در میان توده‌های عامی .

تشیع از آن روزگاران که اصالت خویش را ثابت کرد در این گردونه افتاد که سیاستون اندیشیدند که عقیده‌ی چنین ریشه‌ی را نمیتوان ریشه کن ساخت ، پس برگردیم و با اصلتهایش بجنگیم ، یا از راههایی شبهه‌ناک و عوام فریب پیش آییم .

دیده شده که در موارد و اماکنی از جهان بحث شیعه - سنی را دامن زده‌اند تا آبی گل آلود گردد و ماهی بلکه ماهیانی گرفته شود و جای دیگر غوغا پیا کرده‌اند که بحث شیعه - سنی مکنید که ماهی شکاف و اختلاف است . نکته اینجاست که در مورد دوم بحث شیعه - سنی اصطلاحی که موجب اختلاف میان دو رده برادر شود نبوده و این بحث بگونه‌ی شقاق آمیز امروز از طرف روشنگران شیعه و سنی ابداً تعقیب نمیشود «۱» و جلالت فتوای شلتوت همانگونه‌ها هست - بلکه در این مورد ، بحث راجع بخود تشیع است و روشن کردن اصلتهای آن

---

۱ - والتدیر هم کتابی اصلاحی شناخته شد ، پس از آنکه عامی و تحقیقی و اخلاقی ...

و هر کس بخواهد این حقیقت را درك نکند بدواعتنایی نیست چه آنکس که از علم دور رفت بگذارید که فزونتر رود .

و طرز تربیت پیشینیان شیعه، و خلاصه خواسته‌های واقعی مکتب و بیدارگری و آفرینش توده‌ی زنده، و زندگی شناخته، و حقیقو، و مرامدان، و پاک‌باخته، و بیدرنگ، و همه‌جا خشمگین از تیرگی، و همه‌جا رو بروشنا بیها .

پس آنجا که اصالتها رفت بنا بودی نزدیک است و امروز از همین وظیفه‌ی بسیار بزرگ بلکه تنها وظیفه‌ی متعین، اکثر درغفلتند که اکنون باید کوشید تا اصالتها را برگرداند، و در وقت بازگشت اصالتها دیگر از هر گونه تلاشی آسوده‌ییم .  
اینک بیانی دیگر :

تشیع مقدسترین عقیده است ، تشیع چه میگوید ؟  
تشیع میگوید : همیشه شاخه‌یی از درخت سبز بار آور نبوت در میان مردم باقی است .  
تشیع میگوید : باید همیشه شخصیتی کامل پیشوا و امام باشد که میزان انسانیت است .  
تشیع میگوید : حکومت اسلام ، حکومت افاضل است .  
تشیع میگوید : بانبروی الهی افاضل باید بهترین حکومت عادلانه تشکیل شود .

تشیع میگوید : مانند پیشوایان فداکار خود، در راه رسیدن باین مقصود باید از همه چیز خود گذشت .

تشیع میگوید : جهان باید منتظر حکومت الهی باشد و همین آرزو مقصود نهایی جهان است، و پیروان این عقیده ، خود و جمعیت را برای

ظهور آن باید مپیا کنند.

بسی جای تأسف است که این اساس مقدس که نتیجه‌ی نبوت است پس از غروب پرتو انوار نبوت، همیشه آلوده سیاست بازیگران ادوار سیاسی اسلام بوده و دور شهوات سیاستمداران همیشه آنرا در خف می‌داشته، باندازه‌یی که این حقیقت برا کثر مسلمانان و پیروان قرآن نیز مخفی مانده و بتدریج و مرور زمان، انتشارات مغرضانه تبدیل به عصبیت جاهلانه گردید، از هر طرف کوشیدند تا این حقیقت درخشان را از صورت اصلی خود خارج کردند، ولی پیشرفت جهان از هر جهت و ظهور علم الاجتماع و چگونگی تشکیل حکومتها و تطوره‌های آن و اسرار تاریخ و حکومت در آن، روز بروز این حقیقت را روشن‌تر میکند. و بر قهایی از هر طرف برای روشن کردن این حقیقت وسوزاندن پرده‌های عصبیت در جهش است:

از غرب جهان:

یکی از دانشمندان فرانسه مینویسد:

سر نابود شدن اسلام در غرب (اسپانیا) و بقاء آن در شرق، اینستکه اسلام غرب را فقط اموی‌ها تشکیل دادند، و همان ظواهر اسلامی در آنجا حکومت میکرد، این بود که در برابر جنبش نصرانیت و تشکیلات آنها اساس بهم فرو ریخته مضمحل شد، ولی در شرق چون رشته‌یی از تعلیمات معنوی اسلام در میان پیروان علی «ع» بنام «شیعه» بود، توانسته است چندین قرن در برابر نیروهای توانای غرب

اندک اندک روشن شد که چه چیز باید حفظ و مراقبت شود. و چه چیز در دست تحریف و زوال است، مظاهری که ممکن است سیاستها با آنها بسازند بلکه از آنها استفاده کنند نوعاً صورت‌های تحریف یافته‌ی بیش نیست، و صورت‌های اصیل در مرحله‌ی نخستین با نوع سیاستها میان‌هی ندارند، بهات اینکه حفظ منافع هر سیاست، مقداری زیاد با ایجاد ظلمت و سرما وابستگی تام دارد و تشیع اصیل، آفتاب شناخته و گرما آفرین است و بر مبنای اصالت امید است و آفتاب و روشنایی و مطلوبیت فطری اینها. و آنچه همواره ممکن است پایدار باشد و جاودان همین‌هاست. و اگر روزی در اذهان مردمان چنان تصرف کردند که دیگر این اصالتها شناخته نشد، همه‌گونه صدمه بمعنویات انسانی وارد گشته است.

پس اکنون باید همچون طلایه‌داران تاریخ متلاطم و جوشنده‌ی تشیع فداکار بود، و پیش افتاد، و کار را در مردان پیشین را انجام داد و بسوی نور رفت و بسوی حرارت و زندگی و تنفس و شور و حیات، و کار خورشید شامگاهی را بعده گرفت «۲» همان خورشیدها که اکنون در پس قله‌های کبود تاریخ ما غروب کرده‌اند. باید عالمان روشندل از خود گذشته‌ی فکور و قاطع، کار آنان را بعده گیرند، و بپا خیزند، و بخروشند، و راه کو بند بسوی نور و آهنگ خاوران کنند آهنگ خاوران.

---

۱- از حضرت آیت‌الله طالقانی در مقدمه‌ی کتاب «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد» تالیف قاضی زنگنه زوری که کتابیست بسیار سودمند.  
 ۲- اشاره بکفته‌ی ناگور که در آغاز نقل شد. کتاب هفته شماره‌ی ۱۰



تقدیم به :  
دانشجویان رشته‌های پزشکی

☆ ... فیلمهایی ازوضع زاغه‌ها و مردم تیره‌روز  
دهات و امثال آن تنظیم کنند ، شعارهایی بنویسند  
و درسالن دانشکده‌های پزشکی نصب کنند ، و  
خلاصه‌بهر گونه که بشود در شخص پزشك، ایمان  
بانسان و ارزش انسان را تزریق کنند ...

مرگ شعله‌ها

«بروید و دمی نیکبختان را فراموش کنید»  
«لامار تین،

آنجا که طلایه دازان آفتاب در سردستان تاریکی بسر برند و  
خموشی پیشه سازند، شعله‌های زندگی محکوم به فرومردن و مرگ است.  
و آنجا که همه ناظر مرگ شعله‌ها باشند، دیگر گره‌ی حیات و گرمخویی  
زندگی از که باید توقع کرد؟

نشستن در تاریکی همینسان که درمر حله‌ی حیات و زندگی، سستی  
و تقصیر محسوب است، دیگران را هم در تاریکنا دیدن و نیاشفتن  
و روشنی بیانکردن نیز چنان است.

در بیابان تاریک و سردی که کاروان در سیر دراز و یکنواخت خویش  
است، باید راه یافت و در جستجوی خاورستانی پای کوفت، تاراه  
کاروان کوتاه‌تر گشته و دستی بدامان سپیده‌ی امید آفرین برسد.

هنگامی که بخورشید رسیدیم و بر قله‌ی سپیدی راستین صعود کردیم  
و از انبوه مه‌های تابسوز و تیر گیهای توانقر سارهایی یافتیم، میتوانیم  
بر بال‌های روز نشینیم و در آفاق پهناور زندگی اوج گیریم، و گرنه  
همواره اسیر گردباد سردی و نابسامانی هستیم و در زیر سنگهای سنگین



## تاریختی و سیه روزگاری

عجیب است! اکنون کاروان حیات ما در فلات پهناور زمانه در حرکت است، اما همه جا در تاریکیها، واسیر خشم خاستنهای بی‌امان. و اگر از سوئی روزنهی بسوی روشنی گشوده گردد، باز توده‌های سیاه ابرها، فروغلتیده مسدودش میکنند.

دیگر همه بیابان است و سنگستان، و شب و سرما و فانوس افسرده‌ی کاروان، و افقی تاریک و پراز هراس، و شبی بیسامان، و درختانی بی‌برگ و بی‌حاصل و غرق در نجوای هماهنگ دشتها، و سوسوی چراغکی از کلبهی دهقانی، یا صدای پای رهگذری بازهم بی‌امید، و گویی راه شب را بطرف سپیده‌دمان بسته‌اند، و تیرگی را بسوی شهر بند صبح امید راهی نیست. زمین افسرده است و پای رهروان سخت آسیناک، گرگان در ژغند و توفان خاسته، و صخره‌ها نستوه، و کویرها ناامید و چشم‌انداز، غم‌آجین، و چراغها اندوهبار، و بگفته‌ی معروف: «سگها رها و سنگها بسته» و اگر کنام شیری بوده است اکنون مسدود!...

و چه بگویم که زندگی همینسانها بوده و هست در این فلات، و هر چه در این باره و در کار این انسان محروم اندیشه رفت‌گرهی گشودن نتوانستم مگر با استقرار یافتن يك اصالت تربیتی در وجدانها که بجز آن دیگر امیدی نیست هیچ. و از اینهمه اندیشه جز دردناکی دیدن و راهی برای رهایی نیافتن حاصلی کمتر دست داد. و بگفته‌ی آنتون چخوف: «حتی دلم برای آن کودکان سوخت که با چنان طمأنینه‌ای

گردش میکنند و با منانت تمام در باره‌ی چیزی صحبت میدارند، گویی زندگی کوچک و ناچیز و بی‌رنگ و بسوی خویش را واقعاً بچیزی می‌شمارند، «۱» و بگذریم از گفته‌ی چخوف که من برای بزرگترها هم دلم سوخت نه تنها کودکان .

و چنان دیگر اینهمه تحمل برای انسانها عادت شده که هیچ‌خاستنی نتوانند و گویی نخواهند؛ و همچون لاله‌های صحرائی با داغ دل و رخساره‌ی خونین پای ایستاده و در برابر وزش نسیم تسلیمند و شب‌هنگام در زیر فروغ تحمیلی اختران نرم، چرا تحمیلی؟ چون ستاره است و فروغ می‌باشد و لیکن خاصیتی که بایست ندارد که زندگیا در روشنایی نیست .

بافسانه شبیه‌تر است این خواب و تحمل و این تاب و بردباری، و درست گفته‌ی ایواندیریچ است: «چند وزیر یا آدم ثروتمند در دنیا هست که خوشی یا توجهشان و حوصله یارغبیشان را وقف این نقطه کنند؟ معدودی بیش نیستند اما بسیاری از اهالی این شهر، نسل به نسل، و در طول قرون، سپیده‌دمان یا بهنگام عصر برفراز این پل مانده‌اند و ناخودآگاه ستاره‌های گنبد آسمان را برشمرده‌اند، بسیار. بسیاری از ما در آنجا نشسته‌ایم، سرها را میان دستهای خود گرفته‌ایم، به سنگهای صاف خوش تراش تکیه داده‌ایم و بازی همیشگی نور برفراز کوهها و ابرهای آسمان چشم دوخته‌ایم و تاروپود شهر کوچک خود را که

هر بار بنحوی درهم شده باز گشوده‌ایم، «۱» و از این باز گشودن‌ها نیارستیم  
تار و پودی دیگر ساخت، محکم‌تر و یا گسترده‌تر، که شاید پناه و  
پناهگاهی آنکسان را دهیم که دیگرها نخواستند.

لامارتین گفته بود: «در پای يك تارك وحشی، دست طبیعت پناهگاهی  
کوچک در کنار سنگی بزرگ پدید آورده و کبوتری سفید را در  
میان آن آشیان داده است» «۲» و ایکاش که تا کهای وحشی چندان  
بود و سنگ بزرگ بسیار و در پا و کنار هر کدام پناهگاهی میساختند  
برای کبوترهای سفید یارنگ دیگر.

دیگر سخن از این راه و رسم بس است و از این مقوله، که اگر  
يك حرف هم بود بس بود. داستان اینست که باید بدرددل این موجود  
بی‌توان تیره هستی رسید و از این بینوای تار بخت سیه امید بیخبر  
نبود.

اکنون در اجتماعات ما بهترین قدرتی که بتواند کاری کند همان  
اصالت وجدان و اصالت احساس و وظیفه و حس همیابی و همدوستی  
است که بی‌گرایشی بمعنویت نیست. و اگر این فروغ رو بخاموشی  
رفت دیگر نشاید امید روزی داشت و روزهایی.

و از روزگاران قدیم که فلاسفه انسان را اجتماعی دانسته و بر آن  
استدلال کرده‌اند، جز اصل تعاون و کمک چیزی دیگر در میان نبوده  
است، که اگر این واقعیت در اجتماعی رسوب کرد و اندک اندک

۱- دلی بر رودخانه درینا، ص ۳۰

۲- «نمته‌های شاعران»، ص ۱۸۸؛ از قطع کوچک

نشانی از آن نماند، دیگر اجتماع بمعنی حقیقی خویش نیست چه پیوندهای ریشه‌یی و اصلیش از هم گسسته و خوی نخستین انسانی از بین رفته است و کم‌کم یافت شدن انسان بمعنی دارا بودن خوبیهای اصل انسانی هم رشوار خواهد بود.

و چون انسانها دارای همه گونه نیاز و نیاز مندی هستند و نیز در میان خودشان، جوابگوی هر نیازی هست، از روزگاران بسیار پیشین فراهم شدند و گرد آمدند تا با یکدیگر کوله‌بار سنگین زندگی را بدوش گیرند، و همگان بی نیاز شوند، چه از همگان همه‌ی کارها ساخته است. و شك نیست که در ساختمان يك بنا پارهی مصالح عمده و رئیسی است. و در ساختمان بنای جامعه‌ی انسانی که بر اساس رسیدگی و رفع نیاز است، گروههایی بیش از هر کس و هر گروه، لزوم و حتمیت دارند. و باز شك نیست که اهمیت آنان نه تنها در آنست که صرفاً در میان اجتماعی باشند، و تنها احترام ببینند و سر دوش آزرده‌ی توده تحمیل شوند، بلکه باید بمقدار لزوم و حتمیت، خویشان خواهی دور نهند و در وظیفه‌ی عمیق خود بیدریغ کوشا باشند. و هر بامداد همراه فروغ صبح، بر آستان مقدس واقعیت انسان و واقعیت اجتماع و تمدن، سر تعظیم و تسلیم و صمیمیت و وفاداری بسایند، و در گردانیدن چرخ جامعه از هیچگونه توانی نیاسایند، و بدینکار پر توی از صمیمیت و معنویت عالی که خاصیت وظیفه‌ی بزرگ آنان است و نیز خاصیت شناختن آن وظیفه؛ بر زوایای کانون زندگیها بپاشند، تا خورشید هم، رنگ بزرگداشت و عظمت آنان را با اشعه‌ی خویش بهمه سو بپاشد. و چقدر واضح است

که پزشکان در این صف داخلند و در رده‌ی پیشین آن، ولی آنان که بحق انسان هستند و مؤمن بانسان .

در ریشه‌یابی همه‌ی تیره بختیهای بشر باینجا میرسیم که از دوسو باید افراد هر اجتماعی را در حال تأمین نگاه داشت که همه‌ی نا تأمینها از همین دوسو و دو جناح است .

۱- پرورش روح ، اخلاق ، معنویت .

۲- بهداشت جسم .

۱- پرورش روح یا به تعبیری عمومی‌تر : تنمیه‌ی قوای اخلاقی ، و استوار ساختن اصل معنویت ، معلوم است که این کاری است برعهده‌ی روحانیت هرملت که باید با بعث و تربیت معلمان اخلاق ، و دخالت در فرهنگ عمومی و خصوصی فضیلتها را در جامعه نفوذ دهند، و سطح خواسته‌ها و جهشهای روحی را در جناح اخلاق بالا برند . تا یک اجتماع انسانی واقعی بوجود آورده شود که در آن همه‌ی سعادت‌ها و پیشگامیهای معنوی تجلی کنند و همه‌ی حقیقتهای اخلاقی بهترین مظاهر خویش را بیابند . و یقین است که این راه را باید بکمک تقویت مبانی دینی و تفهیم اصالتهای تربیتی پیمود .

در این قسمت چنان کار دقیق است که باید نگریست تا مبادا بعنوان اخلاق یا مذهب ، موضوعاتی جاهلانه بمردم تلقین شود ، و مفاهیمی مبتذل بنام مذهب و معانی بی اساس ، باسم اخلاق و فرهنگ آموخته‌ی اجتماع گردد ، و این موضوعی است که ارزیابی و نتیجه‌ی آن وابسته است بمقدار بیداری روحانیت هرملت و حدود روشن بینی و

زمان سنجی و دخالتشان در مسائل زندگی .

اگر اجتماعی از نظر مواد اخلاقی فقیر بود وظیفه‌ی رهبران معنوی بس دشوار می‌گردد و قاطع ، که همواره باید آسودگی نخواهند و آسوده ننشینند و سروسامان ببینند تا کیفیت معنوی جامعه را سروسامان دهند . بخصوص با توجه باین فورمول که : «اخلاق به آنچه هست نمی‌نگرد بلکه به آنچه باید باشد می‌نگرد»

۲- بهداشت جسم : در تأمین این جنبه نیز روشن است که کار برعهده‌ی شغل مقدس پزشکی است و اهمیت آن از توجه بدو موضوع ذیل دانسته میشود .

۱- ضرر فقدان بهداشت صحیح .

۲- موقعیت پزشک و حتمیت او در جامعه

ضرری که از کوتاهی در مورد مسائل بهداشتی و حفظ صحت افراد جامعه و رفع بیماریهای آنان به کلیت اجتماع وارد می‌آید بس گران است و غیر قابل جبران ، زیرا منجر می‌گردد به از دست دادن نشاط جسمی و اراده و تصمیم و فقدان قدرت و صحت عمل و کم حوصلگی برای ایجاد محصول صحیح و راقی و ر کود زایشهای فکری و علمی و آفرینشهای هنری .

حتمیت و دخالت شگرف پزشک در دائره‌ی اجتماع نیز با اندکی دقت معلوم میشود ، زیرا تمام فعالیتها و حاصل کار هر اجتماع وابسته بمقدار نشاط و پشتکار افراد آن اجتماع است ، حتی اختراعات و علوم و پیشرفت دانشهای تجربی و... نشاط و پشتکار هم بیواسطه منوط است

بسلامتی و گونه‌ی بهداشت مردم ، بنا براین میتوان، طبیب‌را مرزدار و مرزبان همه‌ی حاصلها و ثمرات جامعه در رشته‌های مختلف کار و تولید و علم و هنر و اختراع و... دانست .

دیگر مضایقه از طبیبان دریغ است و توجه بامور مادی از شأن آنان بدور . اکنون با اینهمه پیشرفتهای اصولی و توسعه‌ی رشته‌ی طب - به برکت سنت مقدس تخصص - جای آن دارد که دیگر در اجتماعاتی مثل اجتماع ما که انباشته‌ی نیازهاست از مجموعه‌ی مقامات طبی، آن مقدار همگامی در راه دریافت مردم دیده شود که همه گونه آنان را بتوان ستود .

اما در مواردی و افرادی بعکس است و مایه‌ی افسوس: و آنانکه بگفته لامارتین «۱» باید دمی بروند و نیکبختان را فراموش کنند و بیاد تیره‌روزان افتند، و حال آنکه همین است حاصل اجتماع و گردهم آمدن، و گرنه برای آنهمه تصادمات و مزاحمت نیست .

بلکه « فقط در زندگانی اجتماعی است که شخص میتواند حقیقت سعادت را دریابد » ۲ و با تأهین دوجناح مذکور است که میتوان سعادت جامعه قطعیت داد . در دین زندگی ساز اسلام هم که بطور اطلاق بعنوان يك حقیقت جاودان گفته اند :

« الْعِلْمُ عِلْمَانُ : عِلْمُ الْأَدِيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ » « ۳ » نظر بتأمین

---

۱ - بیچارگانی که پیوسته آرزوی مرگ میبرند فراوانند بروید و بر آنان بگذرید؛ و ایام محنتشان رازودتر پایان رسانید، بروید و دمی نیکبختان را فراموش کنید (قطعه‌ی دریاچه .

۲ - شانزدهم بیان - (رنه)

۱ - حدیث نبوی بحار ط جدید ج ۱ ص ۲۲۰

این دو جناح بوده در زندگی‌ها و سازمانهای انسانی که از انزال منع شده و به صمیمیت و همدوستی ترغیب. و اساسی‌ترین علومى که در ساختن تمدن اجتماعى لازم است در توحید و طب منحصر گشته است. يعنى باید هر جامعه‌ی را از جنبه‌ی خوراك معنوی و تربیتی ( علم الادیان ) و تأمینات بهداشتی ( علم الابدان ) بسرحد کمال ممکن رسانید ، که قسمت اول ضامن حفظ فضیلتهاست که اساس جهشهای مقدس است ، و دوم ضامن صحت و سلامت که سرمایه‌ی همه‌گونه پیش افتادن و تمکن و استطاعت اجتماعى است .

با توجه باین حقیقت که اگر مردمی سالم نباشند و از ارفاقات طبی و بهداشتی و رسیدگی‌های پزشکی برخوردار نگردند، قوای فکر و سلامت عقلشان تحلیل می‌رود و دیگر در آنان تابی برای تلقی معنویات بجای نمی‌ماند ، پی‌می‌بریم باز با اهمیت و طیفه‌ی پزشك. و بگذریم از این استدلالها که برای مردمی پیش افتاده‌تر ازماست زیرا در میان جامعه‌ی ما اگر طبیب گرانگامی کند و بمادیات بیندیشد ، جان مردم تلف می‌شود .

اگر اینست و اینها ، پس آن پزشك که بواسطه‌ی کم و زیاد حق ویزیت ، باخسونت مریض خود را میراند و نسخه پاره میکند چیست ؟ حتی طبیب را گفته‌اند باید بیشتر به خوشخویی با بیمار رفتار کند، تا قبل از هر معالجه‌ی در روحیه‌ی مریض اثر گذارد و بدین جهت هم طبیبش گفته‌اند .

پس واجب است که طبیبان و طیفه‌ی اخلاقی و انسانی خود را بخوبی



در نظر آورنده ، و مردم مستمند را که ناگزیرند خود را بدامان آنان افکنند ، در تنگنای نیاز نگیرند، و با سعی صدر و ایمان به ارج انسان ، در راه رفع آلام مردم بکوشند. و این روش از مکتب و عزتشان نخواهد کاست بلکه خواهد افزود . بویژه بر محبوبیتشان در دلبها ، همان دلها که همه می فروغها در آنها مرده و بگفته می بالزاک: «دیگر خنده می همچون فریاد شادمانه می پرستوها ندارند»<sup>۱</sup> . اما فروغ محبت هنوز در آن افسرده روحها فرونشسته است .

اکنون صریحتر بگویم :

پزشکان بزرگوار ! اگر در کادر پزشکی اجتماعی - مانند اجتماع ما - حس نوع دوستی و انسان پرستی رو بیضعف نهد ، دیگر به چه چیز آن اجتماع میتواند امید داشت ؟

اگر طبیب محترمی در کار معالجه می بیماران آنقدر بفکر سود مادی خویش باشد که بیمار کهنه جامه را نپذیرد یا نسخه می نوشته را از دست مریض مستمندی بگیرد و پاره کند ، آیا اصالت انسانیت متزلزل نگشته است ؟ و آیا میتوان اواز انسانی با شرف و معتقد باصل انسانیت شناخت و پزشکی دانست و معالجه بیماران ؟

در روایات مذهبی ، فراوان در باره می اهمیت پزشکیان و ارجاع مردم بآنان سخن میان آمده است که در اینجا بی مناسبت نیست - ولو کوتاه و مختصر - از آن مقوله گفته می باشد .

اعلامه می مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱) در جلد چهاردهم کتاب معروف

---

۱ - «زنبق دره»

و بزرگه خویش ( بحار الانوار ) پس از باب مفصلی که راجع به تشریح نگاشته است باین در طب و معالجه و مراجعه به پزشکان آورده است و در آن روایات بسیاری نقل کرده که از جمله این حدیث است :

پیامبر گفت : « بیماران را مداوا و معالجه کنید ، چه خدایی که بیماری داده دارو هم داده است » و گفت : « هیچ بیماری خدای نداده مگر اینکه برای آن بهبودی داده است »

سپس مجلسی میگوید : و این حدیث دلیل است بر خطای آنکس که درباره‌ی بیماری ادعای توکل بخدا کند و بمعالجه نپردازد . پس از چند سطر میگوید : و در سبب صدور این حدیث روایت شده که مردی در زمان پیامبر مجروح گشت ، پیامبر گفت برایش پزشک بیاورید . گفتند : ای پیامبر آیا طیب بی نیاز میکند ؟ فرمود آری خدای هیچ بیماری نداده جز اینکه برایش بهبودی قرار داده است .

سپس مجلسی میگوید : و فایده‌ی این حدیث و ادار کردن مردم است به مداوا و معالجه بوسیله‌ی پزشکان . آنگاه از کتب حدیث امثال :

کافی تألیف : ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ( م ۳۲۹ ه ) ،

خصال و عقاید تألیف : شیخ ابو جعفر صدوق ( م ۳۸۱ ه ) ،

تهذیب تألیف : شیخ ابو جعفر طوسی ( م ۴۶۰ ) ،

نهج البلاغه ،

وسائل الشیعه تألیف : شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی ( م ۱۱۰۴ ) ،

و کتبی دیگر احادیثی نقل میکند . نیز تحقیقی جالب از شیخ صدوق پیرامون مطالب طبی که از ائمه رسیده - که باید آنها را چگونه دانست -

## می آورد. «۱»

و این حدیث نبوی را که نقل شد: «العلم علما علم الادیان و علم الابدان» ذکر میکند و حدیث است از امام علی که علمها چهار است: علم ادیان و علم پزشکی و علم نحو و علم نجوم. «۲»

شیخ مُحدّث عظیم حُرّ عاملی نیز روایتی نقل میکند از امام صادق «ع» که یکی از پیامبران بیمار شد، گفت به طبیب مراجعه نمیکنم تا همانکس که بیماریم داده بهبودیم بخشد: خداوند باو وحی کرد که شفایت ندهم تا مداوا و معالجه کنی، چه بازهم شفا از منست. «۳»

در روایت دیگری چنین است که در زمان پیامبر «ص» معالجه‌ی مردی از انصار متوقف بر عمل جراحی گشت، از پیامبر پرسیدند، ابتدا جواب صریح نداد - تا همه بفهمند که علاج منحصر بـجراحی است - آنگاه اجازه داد و بیمار را جراحی کردند «۴».

در مراجعه‌ی ائمه به پزشک نیز تعلیمیست قاطع و حتی بطیب

---

۱- (بحار) ج ۱۴ - السماء و العالم - چاپ قدیم ص ۵۰۳ بید .

۲- (بحار) طبع نوین ج ۱ ص ۲۱۸

معلوم است که این تقسیمات - العلم علما یا العلوم اربعه - بایکدیگر منافات ندارد که تقسیم بر اساس بیان اهمیت است و از مقوله‌ی نسبت اضافی نه از باب انحصار مقسم در اقسام مذکور، بلکه رعایت که مال صفت مفهومی مقسم است در آن اقسام . و در تقسیم چهار گانه‌ی امام علی اشاره شده به چهار رشته از مهمترین علوم انسانی :

۱- الهیات - ماوراء الطبیعه

۲- پزشکی - تمام رشته ها و تخصصهای آن

۳- ادبیات و تمام شعب آن

۴- نجوم و اسرار ستارگان و آسمان شناسی

۳- «وسائل الشیعه» ج ۱ چاپ قدیم ص ۱۱۹

۴- (بحار) ج ۱۴ ص ۵۰۵

غیر مسلمان و اینکه با احترام از طبیب راجع به رژیم غذایی استمراج میگردند. با اینکه اینگونه امور را شیعه معتقد است که بر امام پوشیده نیست، با اینوصف سؤال میگردند. و این تعلیمی بود بمردم و احترامی بلند برای مقام طب .

البته آنان که از تعلیمات اسلام آگاهی دارند میدانند که اسلام دینی است بهداشتی وطبی،حتی در تعلیماتی که بظاهر هیچگونه ارتباطی بکار بهداشت ندارد رعایت نکات آن شده است. و اینگونه احکام از اسلام معلوم است. وحتی در مورد مراجعه به طبیب قبل از ظهور و قطعیت مرض که باصطلاح **مراجعات احتیاطی** باشد نیز دستور است ، چون از هر حیث رعایت بهداشت، لازم شده، چنانکه از افراد در کار معالجه و سوسه در تهیه و خوردن دوا نیز منع کرده است همانگونه که طبیبان بزرگ منع کرده اند .

بهر حال طبیب در اجتماع محترم است و مقام پزشکی محفوظ. تا بلو دانشکدهی پزشکی مقدس است و احترام انگیز و بیدار کنندهی حس تجلیل و بزرگداشت. و جامعه از توانگر و ناتوان، عالم و جاهل، خرد و کلان دوستدار پزشکند و بزرگدارندهی مقام پزشکان. اما اینهمه درد و ناله که در محیطهای مردم هست و اینهمه عواطف که تودهی هر ملت نسبت به طبیبان دارند، دیگر وجدان آنان است که تا چه کنند و چه بخواهند .

این خود پزشکانند که میتوانند با اخلاق و گذشت و انسانیت و شرف خویش از هر سو راه تباهی اجتماع و فزونی بیماری و تأخیر

معالجه را بسبندند . من از روزگاری پیش فکر میکردم که باید دانشکده‌ی پزشکی در محلی ساخته شود که انسانهای بینوا در آنجا سکونت و رفت و آمد دارند، تا فارغ التحصیلان، در دوره تحصیل، به سیاهبختی انسانها برسند و روزگار آنان را ببینند و بر نابسامانی وضع آن مردم وقوف یابند .

البته چیزهایی که از بی التفاتی و خشونت برخی پزشکان شنیده شده باور نمیکنم، والا در انسان بودن آنان بگمان میافتم، که انسانیت به همین شکل و اندام نیست - که پیشترها هم گفته بودند . - اینها را باور نمیکنم و با انسانیت‌های عمیقی که در برابر از برخی طبیبان دیده‌ایم ایمان دارم و دل خوش میکنم، چشم بآن فروغ امیدزا میدوزم، و ایکاش همه انسان بودند و آنسان .

و چون بگفته‌ی شرایع و روانشناسان هر کاری باید بعقیده بستگی داشته باشد ، باساتید کهنسال و محترم پزشکی پیشنهاد میکنم که اضافه بر آنچه هست و شنیده‌ایم، بر نامه‌هایی حاوی سخنرانی و فیلمهایی از وضع زاغه‌ها و مردم تیره روزدهات و امثال آن تنظیم کنند، شعارهایی بنویسند و در سالنهای دانشکده‌های مربوط نصب کنند. و خلاصه بهر گونه که بشود به شخص پزشک ایمان بانسان و ارزش انسان را تزریق کنند. و این ایمان را تا آنجا تقویت بخشند که باندکی، انسانها پایمال و نادیده انگاشته نشوند. و محصلی که در دوره‌ی طب فارغ التحصیل میشود فرشته‌یی باشد که برای رفع آلام انسانها فرستاده شده باشد. اینکار از عهده‌ی اساتید کهنسال و جامعه‌دیده‌ها و انسان دوست بخوبی ساخته‌است.



... و در این هنگام میتوانیم با چشمه‌ساران  
بجوشیم، و بادریاها بخروشیم؛ و چون کوهساران  
در حشمت خویش غرق شویم، و با مهتاب  
بتابیم؛ و با آفتاب طلوع کنیم، و روزهای روشن  
بسازیم، روزهای روشن ...

بزرگراهی غدیر

سخن از چشمه ساران است که همینسان میجوشند و در مهتاب‌شبان  
میان سبزه‌زارها فرو میروند .

سخن از اصالت روشناییست و اصالت جوشش و زندگی و اصالت  
روز و آفتاب .

سخن این نیست که فقط بحثی کنیم در باره‌ی غدیر و حدیثی...  
و همین .

سخن اینست که چه بوده است ؟ و چه شده است ؟ و چگونه بایسته  
است که باشد ؟

چشمه ساران میجوشند ، گیاهان میرویند ،  
رودهای عظیم غرش کنان از لای صخره‌های  
وحشی عبور میکنند و سر بدامن دشته‌ها میگذارند ،  
جنگلها در اسرار و اعماق خویش غرق میشوند ،  
بارانها میبارند و از رگه‌های کوهها و تپه‌ها  
سرازیر میگردند ، گردبادهای وحشی در  
صحراهای داغ براه میافتند ، غروبها فرا-  
میرسند و کوهساران در شکوه کبود رنگ



خویشان میخواستند .

ستارگان طلوع میکنند و بر سطح این  
اقیانوس واژگون میبندند و سحر گاهان کم کم  
در ساحل آفتاب گم میشوند . نهرها جاری  
هستند ، و کوهها در حشمت خود غرق ، و مهتاب  
باعتصمت خویش تابان ، و نسیم در گلستانها  
نرم گذر ، و تکدر ختها در گوشه های ایهام آمیز  
دشتها یا در خم کوههای بلند ایستاده . وهمه  
چیز هست و چشمه ساران باز هم میجوشند و  
«خورشید همچنان میدمد» و پس از اینکه جهان  
در « موسیقی شب غرق است » باز روز میرسد و  
روزها ...

اینها همه هستند ، اما کو آن فروغ گرمی زای که زیبا بیپای هستی  
را ، انسانها ، بی آن نتوانند دید ، و کو آن چشمه ، سار زندگی و چرا  
و چگونه خشکیده است ؟

همه در حال جهش و حیات و گرمی و عشق طبیعی خویش بسر  
میرند ، میجوشند ، جاری میشوند ، میرویند ، ثمر میدهند ، میبندند ،  
روشنی میبخشند ، و همه رو بکمال خویشند و رو بانتاح و حیات ، اما  
چه سرگشته و محروم است انسان ؟

فراوان کوشیدند ، و بیحساب رنج بردند ، و بیدریغ تلاش کردند

و خواستند میان طبیعت و زیباییها و موزونپه‌ایش با زندگی انسان تناسبی برقرار کنند، تا همانگونه که همه‌ی پدیده‌ها سرگرم‌ریایی هستی هستند و به مقصد خود میرسند، انسانها هم انسان باشند تا همه‌چیز زیبا باشد و همه جا بسامان. محرومیتی نباشد که محرومان زیبایی نشانند.

انسان مگر جز برای این بود که به حقیقتهای جاودان برسد، و ذات خویش را با جاودانگیهای بزرگ هماهنگ سازد، و بسیند و درک کند، و بسنجد و بیابد، که به انسان محروم و در تاریکی نشسته و روشنایی نشناخته چه میشود گفت، که روزی هست و خورشیدی، و چه زیاست نور و آفتاب و لغزش مهتاب بر روی بر که ها...

و خلاصه، واقعیت هر چیز ابتدا وابسته بدرك صحیح آنست و پس از درك، نیل و رسیدن بآن. اگر همه‌ی عظمتهای وجود دگرسان درك شوند، دیگر چندان عظمتی نخواهند داشت. و اگر آنچه عمده و ملاک بقیه هست، نیز درست درك نشود، باز درك چیزهای دیگر بی‌گمان ناقص است و بیفایده.

پس باید در نخستین گام کوشید تا انسانها حق را درك کنند بطور صریح، و صراحت را، که در اینصورت معیار همه چیز بدست آمده و نیازی چندان بکوشش دیگری نیست.

انسان امروز، از هر روز دیگر نیازمندتر است بدانستن حق؛ و فداکاری در راه آن، چه به حقیقتهای بسیار دیگری رسیده است. پس چه زیبا و امیدآفرین است که بکوشیم برای رسیدن به مایه و هستی

همه‌ی آنها .

و اگر در توده‌ها این استعداد نباشد ، که اگر حق را در جهت عکس دانسته‌های خود دیدند ، قبول کنند و بسوی آن روند ، باید برای نزدیک کردن حق و واقع ، به اذهان ، کوششها کرد و از پای نشست ، و بهر وسیله توسل کرد ، که تنها خدمت همین است و انساندوستی همین ، چه در آنجا که حق درك نشده باشد و صراحت زندگی مبهم گردد ، خورشید هم آنچنان که باید نمی‌تابد ، و روز هم ، آنسان که باید روز نیست . و همیشه روی همه چیز پرده‌یی است از ابهام و عدم صراحت . و زندگی در این صورت کاذب است ، و تلاشها بی‌مایه ؛ و در کجا پوچ ، و هستیها فقط رنج‌هایی است جان گرفته .

و در راه شناساندن حق ؛ باید بسخن یاوه در ایان هیچ گوش فرا نداد ، و گرنه باید از بزرگترین و مقدس‌ترین اصل انسانیت و زندگی دست شست .

اینجا سخنی است از علی «ع»

قال عبدالله بن عباس :

دخلتُ علی امیر المؤمنین بذی قارٍ - وهوی خِصْفُ نعلیه -

فقالَ لی : ما قِیمَةُ هذا النعل ؟

فقلتُ : لا قِیمَةَ لها .

فقالَ : « والله لی أحبُّ الیَّ من امرتکم إلا أن أُقیمَ حقاً أو أدفعَ

باطلاً » « ۱ »

---

۱ - نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۳۳

این عباس گفته است :

در ذی قار (جاییست نزدیک بصره) پیش امیرالمؤمنین علی  
رفتم و او کفش خود را میدوخت .  
- این کفش چقدر قیمت دارد ؟

- هیچ

- بخدا این پاره کفش در نظرم از امارت و حکومت بر شما محبوبتر  
است ، مگر اینکه بتوانم حقی را بیای کنم و باطلی را از بین برم .

پس همین است نتیجه‌ی زندگی ( و آنان هم که بر قلّه‌ی حیات  
حقیقی صعود کرده‌اند همین را خواسته‌اند ) که حق بیای شود و باطل  
نابود . و این ، باشناختن حق ممکن است . و حتی دفع باطل نیز چنین  
است که باید حق را شناخت تا باطل شناخته شود و بر طرف گردد .  
و اگر حقی بیای نشد و باطلی دفع نگشت ، نتوان گفت که حیاتی  
راستین داشته‌یم ، زیرا در آن صورت اگر خورشید هم بدمد ، روز نیست  
و اگر آتش برافروزد گرم نیست ، و اگر جویبارها جاری باشند باز  
چشمه‌سار زندگی خشکیده است . و زندگان نه چنین بوده‌اند ، که  
زندگی نه‌چنین است .

امروز اجتماعات و بخصوص اجتماعات اسلامی گرفتار هزارها  
تشتت و افتراق هستند ، و در کوره‌ی گداخته‌ی اختلاف عقاید و  
مسلکها و مرامها ذوب میشوند ، باید سخت کوشید و نگر نیست که حقی  
که در میان بوده است چه بوده و مصلح اول برای امت چه اندیشیده است ؟

و مردم از کدام ناموس عظیم غفلت کرده‌اند که بدین نابسامانی و سیاه‌روز‌گاری رسیده‌اند .

البته فرق مذاهب اسلامی بر اساس اصل برادری ، همه بهم ، خوشبین هستند ، و علمای روشنفکر و دلسوز و امین که شرف دین و امت هستند گمتار و تالیفاتشان برای بقیه ، هم مفید است و هم مایه‌ی اطمینان .

و اگر دارویی شفا بخش تهیه گشت همه خواهند نوشید .

تاریخ بما تجربه های تاختی آه وخت ، و دوش ملت اسلام را با تازیانه های ستم مجروح کرد . اکنون روزگاری ست که از ضرر-های گذشته عبرت گیریم . و به برنامه‌ی تنظیم یافته‌ی پیامبر گردن نهیم . و شکل اسلام را - که پس از رحلت نبی اکرم از لحاظ مسأله‌ی مهم حکومت بهم خورد - تصحیح کنیم .

من در این مقال درباره‌ی حدیث، غدیر چند بحث مطرح میکنم . و نظری جز ایصال حق و اعلان صراحت ندارم ، و اعتقاد اینست که بشریت هر چه از این فشارها و اختلافها بیشتر بستوه آید ، و هر اندازه از این همه ستم و سختی و محرومیت فرسوده شود باز ناگزیر است که بسوی علی و ائمه‌ی اولاد علی رو آورد ، که ندیدیم در همه‌ی رهبران انسانی ، از آنان بی نظرتر و راستگوتر و پرمحبت‌تر و داناتر بدرد و درمان انسان . و ندیده‌اند دیگران و نخواهند دید . و ما هم به‌لاک انسان-- دوستی عمیق در پی این مباحث افتاده‌یم پیگیر .

و ایکاش که مانع ایصال حقایق نشوند و بگذارند همه‌ی سخنها به

گوش همگان برسد ، و معاویةها مانع از نفوذ فکرت علی شناسی نگردند چه اگر فکر علی نفوذ کند ، همه‌ی انسانها بارج واقعی خویش ، و حقوق اصیل ، و موقعیت عالی خود پی‌میرند ، و دیگر یوغی نخواهند گذاشت تا بر گردن مردم نهاده شود ، و آهنی که بخواهند از آن زنجیر بسازند ، نخواهند هشت که از معدن بر آید .

پس چه نیکو است که هم‌آهنگ شویم ، برای دریافت انسان و انسانیت ، و برگردیم و حقهای فراموش شده را اصالت و حکومت دهیم ، و باحفظ حقوق برادری اسلامی و احترام مذاهب اسلام ، با همگان بر اساس صمیمیت تفاهم کنیم . تفاهم اساس همه‌ی روشنیاست ، و رسیدن بحق آخرین مرحله‌ی سعادت‌های انسانیست ؛ سعادت‌های فردی و اجتماعی ، سعادت‌های دنیوی و اخروی... و در رسیدن بحق همه‌ی عزت‌هاست و شرفها و پیش افتادنها در راه حقوق ، اقتصاد ، سیاست ، و علم .  
آنگاه میتوانیم بهمه‌ی زیباییها برسیم ، و بهمه‌ی درک‌های عالی ، و فهم‌های اصیل ، و علوم واقعی و معارف هستی .

و در آن هنگام میتوانیم با چشمه ساران بجوشم ، و بادریاها بخروشیم و چون کوهساران در حشمت خویش غرق شویم ، و با مهتاب بتابیم ، و با آفتاب طلوع کنیم ، و روزهای روشن بسازیم ، روزهای روشن... .

## مباحث این مقال :

- ۱- اصل غدیر.
- ۲- رابطه‌ی غدیر با وحی.
- ۳- عید غدیر و حدیث تهنیت.
- ۴- مدارک حدیث غدیر.
- ۵- راویان غدیر از صحابه ( اصحاب پیغمبر ).
- ۶- راویان غدیر از تابعان اصحاب.
- ۷- راویان غدیر از علمای سنت و جماعت.
- ۸- انعکاس غدیر در تاریخ اسلام.
- ۹- معنی مولی!
- ۱۰- شاعران غدیر.
- ۱۱- واکنش مخالفت با غدیر در «نهج البلاغه».
- ۱۲- شکل اعتقاد به غدیر.

## ۱- اصل واقعه‌ی غدیر

بنقل مورخان و عالمان و سیره نویسان (۱)  
و معدنان بزرگ اهل سنت و جماعت

پیامبر اکرم «ص» سال دهم هجرت، عازم حج گشت، و قصد خود را میان مردم اعلام کرد. مردم زیادی به مدینه آمدند، تا در آن حج به‌وی اقتدا کنند، و اعمال و مناسک حج را از خود رسول‌الله بیاموزند. و این حج را، «حجۃ الوداع» «۲» نامیدند. پیغمبر از هنگامی که از مکه مهاجرت کرده و خارج شده بود، دیگر به حج نرفته بود، جز این حج. و آخرین حجش نیز همین بود.

از مدینه حرکت کرد، در حالی که غسل کرده و روغن بخود زده بود، پای برهنه‌براه افتاد و کم لباس، فقط دارای دو جامه‌ی صحرائی بود، یک رودوشی و یک پیش‌بند. حرکت وی روز شنبه بود، پنج یا شش روز به آخر ماه ذی‌قعدة.

زنان خود را نیز میان هودجها قرار داد و همراه برد. بقیه‌ی خاندانش نیز حرکت کردند، و عموم مهاجران و انصار، و آنچه خدا میخواست از قبایل عرب و طوایف مردم.

هنگام خروج پیامبر، مردم در مدینه به آبله - یا حصبه - مبتلا شدند که همان آسیب عده‌ی زیادی را از حج رفتن باوی باز داشت، و با

---

۱ - مقصود از «سیره نویسان»، کسانی هستند که شرح زندگانی، تاریخ و سیره‌ی پیامبر را نوشته‌اند.  
۱ - نامه‌های دیگری باین حج پیامبر داده‌اند، شاید بمناسبت آیاتی که در این سفر نازل شده است، الفدیج ج ۱ ص ۹



اینوصف همراه او آنقدر جمعیتها و مردمان بودند که جز خدا کسی نمیدانست . گفته اند که ۹۰ هزار با اواز مدینه در آمدند ، و ۱۱۴ هزار ، و ۱۲۰ هزار ، و ۱۲۴ هزار و بیش از اینهم گفته اند . و این عدهی اشخاصی بود که از مدینه همراهش بودند ، اما آنانکه با او حج گزاردند از این بیشتر بودند ، مانند کسانی که در مکه اقامت داشتند ، و آنان که با علی و ابوموسی از یمن آمده بودند .

### گزارش راه:

روز یکشنبه پیامبر در «یَلَمْلَم» بود ، سپس حرکت کرد و شب به «شَرَفُ السَّيَالَةِ» رسید . نماز مغرب وعشاء را در آنجا خواند . پس از آن در «عِرْقُ الظُّبَيْدِ» نماز صبح را خواند ، سپس به «رُوحَاء» رفت . از آنجا حرکت کرده نماز عصر را در «منصرف» بجای آورد . بعد ، نماز مغرب وعشاء را در «مُنْعَشَى» خواند و همانجا شام خورد . نماز صبح بعد را در «أَثَايَه» گزارد . روز سهشنبه به «عَرْج» رسید ، و در لُحِی جَمَل» «۱» حجامت کرد . روز چهارشنبه در «سُقَیَا» فرود آمد ، و با همداد پنجشنبه به «أَبَوَاء» «۲» رسید و در آنجا نماز کرد . سپس از ابواء حرکت کرد و روز جمعه بخود «جُحْفَه» رسید . از آنجا بسوی «قُدَید» کوچ کرد . شب در قدید بود یگشنبه در «عَسْفَانَ» . از آنجا حرکت کرد و به «عَمِیم» که رسید ، پیادگان قافله در عرض راه صف کشیدند و اظهار خستگی کردند ، فرمود تا به نَسْلَان (دویدن پیشاهنگی) روند . و بدین

۱- راه کوهی جُحْفَه

۲- در اینجاست قبز (آمنه) مادر حضرت محمد «ص» .

ترتیب از تعب راه راحت شدند.

روز دوشنبه را در منزل «مَرُّ الظَّهْرَانِ» گذراندند و همیسان بود تا شب شد، و به «سَرَفِ» «۱» که آمدند خورشید غروب کرد. پیامبر نماز مغرب را نخواند تا به اراضی مکه رسیدند، به تپه‌های مکه که رسید شب را ماند، و روز سه شنبه وارد مکه شدند.

و چون پیامبر مناسک و اعمال حج را بجای آورد، و بسوی مدینه مراجعت کرد، و همان جمعیت‌های انبوه بسا او بودند، به محل غدیر خم در جحفه که رسید. و در آنجا راه اهل مدینه و مصریها و عراقیها جدا میشود. و این در روز پنجشنبه «۲» هیجدهم ذیحجه بود، جبرئیل فرشته‌ی امین وحی از طرف خداوند فرود آمد و این آیه را آورد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». «۳»

و او را امر کرد تا علی را رهبر مردم قرار دهد و آنچه را در باره‌ی علی نازل شده از مقام ولایت و وجوب اطاعتش بر همه، بمردم برساند. در اینوقت اوائل مردم نزدیک جحفه بود، فرمود تا پیش افتادگان را باز

---

۱- یلملم، شرف السیال، عرق الظبیه، روحاء، منصرف، متعشی، انایه، عرج، لحنی، جمل، سقیاء، ابواء، جحفه، قدید، عسغان، غمیم، مرالظهران، سرف همه منازل و اماکن بین راه مدینه-مکه است. خصوصیات تاریخ پیاپی و مخصوصاً این سفر که آخرین سفر و حج و دعای وی بوده بدقت ضبط شده است. تفسیر جفر اقیایی این اسماء در «معجم البلدان» و «مرصد الاطلاع» مذکور است.

۲- رجوع شود به «الندیر» ج ۱ ص ۴۲ یا صفحه.

۳- ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بتو نازل شده است تبلیغ کن، که اگر انجام ندهی رسالت خداوندی را نرسانده‌ی (و در این امر از کسی پروا مکن) که خدا ترا از مردم حفظ میکند...

گردانند ، و آنان را که از عقب میرسند در همانجا نگاه دارند. پنج درخت بیابانی بزرگ و نزدیک بهم در آنجا بود ، فرمود تا کسی زیر آن درختان نرود «۱» تا همه برای خود جایی گرفتند . آنگاه زیر درختان جاروب شد ، تا هنگام نماز ظهر رسید ، پیامبر بطرف آن درختها رفت و با مردم زیر همان سایه‌ها نماز را بجماعت خواند .

روزی بسیار گرم بود ، که شخص از شدت گرما مقداری از لباسش را روی سرو مقداری را زیر پامینهاد . برای پیامبر بوسیله‌ی جامه‌ی که روی یکی از آن درختها افکندند سایبان درست کردند . هنگامی که نماز تمام شد ، میان مردم بپا خاست ، و برای سخنرانی روی جهاز شتران قرار گرفت ، و صدایش را بلند کرد و سخن خود را بگوش همه رسانید ، و گفت :

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ نَسْتَعِينُهُ ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ ، وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا ، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا ، الَّذِي لَاهَادِيَ لِمَنْ ضَلَّ ، وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى .

و اشهد ان لا اله الا الله ، و ان محمدا عبده و رسوله .  
اما بعد : ايها الناس ! قد نبأني اللطيف الخبير : انه لم يعمر نبي الا مثل نصف عمر الذي قبله ، و اني او شريك ان ادعي فاجيب ، و اني مسؤول و انتم مسؤولون ، فماذا انتم قائلون ؟  
قالوا :

نشهد انك قد بلغت و نصحت و جهدت ، فجزاك الله خيرا .

۱ - تادر آن گرمابار، جایی مناسب برای نماز، ذخیره شده باشد.

قال :

أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ لَأِلهَ الْآلِهَةِ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ،  
وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ ، وَنَارَهُ حَقٌّ ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ  
لَارِيْبٍ فِيهَا ، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ؟

قالوا :

بَلَى ، نَشْهَدُ بِذَلِكَ .

قال :

اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا تَسْمَعُونَ ؟

قالوا :

نَعَمْ !

قال :

فَأَنسَى فَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ ، وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ ، وَإِنْ عَرَضَهُ  
مَائِينَ صِنْعَاءَ وَبُصْرَى ، فِيهِ أَقْدَاخُ عَدَدِ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ ، فَانظُرُوا كَيْفَ  
تُحَلِّقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ ؟!

فنادى مُنَادٍ :

وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟

قال :

الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَطَرَفٌ بِيَدَيْكُمْ ،  
فَمَسَّكُمْ وَإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْآخِرُ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي ، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي

انہما لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ ، فَسَأَلَتْ ذَلِكَ لِهَیْمَا رَبِّی ، فَلَا  
تَقْدِیْمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا ، وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا .  
ثم أَخَذَ بیدِ عَلِیِّ فَرَفَعَهَا ، حَتَّى رُؤِیَ بَیَاضُ آبِطِیْمَا وَ عَرَفَهُ الْقَوْمُ  
أَجْمَعُونَ .

فقال :

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؟

قالوا :

اللَّهُ وَ رَسولُهُ أَعْلَمُ .

قال :

إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ ، وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ ، وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ،  
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ .

- يقولها ثلاث مرّات ، وفي لفظ احمد امام الحنابلة ، اربع مرّات -

ثم قال :

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ،

وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ،

وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّه ،

وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ ،

وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ

وَ اخذلْ مَنْ خَذَلَهُ ،

وَ ادْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ ...

أَلْفَلَيْبِلِغِ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ .

### ترجمه:

ستایش مخصوص خداوند است ، ما از او کمک میخواهیم و باو میگردیم ، و براو توکل میکنیم ، و از شر نفس و زشتی کردارمان باو پناه میبریم ، آن خداوندی که هدایت کننده یی نیست آنرا که گمراه سازد ، و گمراه کننده یی نیست آنکورا هدایت کند. گواهی میدهم که معبودی نیست جز خداوند ، و محمد بنده و فرستاده ی اوست اما بعد ، ای مردمان ! خداوند نیکی کننده ی بینای آگاه ، مرا خبر داده که هیچ پیامبری عمر نکند مگر بمقدار نصف عمر پیغمبر قبل از خود «۱» و من نزدیک است که بسوی مرگ و آخرت خوانده شوم ، و جواب گویم : همانا من مسؤول هستم و شما هم مسؤول هستید ، پس شما چه خواهید گفت ؟

- گواهی میدهم که تو تبلیغ کردی ، و احکام خدا را رساندی ،

پند دادی و کوشیدی ، خدای پاداش نیکت دهد !

- آیا گواهی نمیدهم که معبودی جز خداوند نیست ، و محمد بنده

و رسول اوست ، و بهشت او حق و دوزخش حق است ، و مرگ حق

است «۲» ، و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست ، و خداوند

تمام کسانی که در قبرها هستند زنده میکند ؟

- چرا ، باینها همه گواهی میدهم .

- خدایا شاهد و گواه باش !

---

۱- نظر بحکم اغلبی است ، و نوعاً اسلاف دراز عمر تر بوده اند .

۲- مرگ طبیعی روشن است که حق است و مسلم ، منظور از این جمله ، اقرار به عوالم مرگ است بگونه یی که انبیا گفته اند .

سپس گفت :

ای مردمان ! صدای مرا می شنوید ؟

- آری

- من پیش از شما به حوض کوثر ( در قیامت ) میرسم ، و شما سپس در لب حوض بر من وارد میشوید ! عرض آن حوض باندازمی میانهای صنعاء و بُصری<sup>۱</sup> است ، و در آن جاه پایی ست از نقره بعد ستارگان . اکنون بنگرید که پس از من در باره ی دوشی نفیس گران ارج<sup>۲</sup> چسان رفتار میکنید ؟

مردی از میان توده های انبوه مردم فریاد کرد :

یا رسول الله این دوشی نفیس و خطیر چیست ؟

پیامبر گفت :

نخستین آندو بزرگتر است ، و آن کتاب خداست که طرفی بدست خداوند عزیز است و طرفی بدست شما<sup>۳</sup> ، پس بدان چنگ درزنید که گمراه نمیشوید ! و دیگری که کوچکتر است عنترت و خاندان من هستند<sup>۴</sup> .

و خدای آگاه دانا بمن خبر داده که ایندو هرگز از هم جدا

---

۱- صنعاء اکنون پایتخت یمن است . و بصری از آبادیهای حوران است ، در اطراف دمشق .

۲- که کتاب خداست و در میان شماست .

۳- از این سخن پیامبر «ص» روشن میشود که هدایت واقعی به قرآن تنهاست صرف نظر از ائمه ی عنترت ، ممکن نیست و گو یا جمله ی ( فسألت ذلك لهم ربی ) با اصطلاح اصولیین حکومت داشته باشد که اصلا برای کسی که بخواهد بصرف قرآن اکتفا کند از مقام ولایت کناره گیرد هدایتی دست ندهد و راهی نیابد .

نمیشوند ، تا در لب حوض و در قیامت بمن برسند ، و منم همین را از خداوند برای آندو خواسته‌ام . پس شما از آنها جلو میقتید که هلاک می‌شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می‌شوید .

آنگاه دست علی را گرفت و بلند کرد ، بطوری که سپیدی زیر بغل هر دو شان دیده شد ، و همه‌ی مردم علی را شناختند ، درینوقت پیامبر گفت :

ای مردمان ! چه کس اولی است نسبت به مؤمنان حتی از خودشان؟  
-- خدا و پیامبرش داناترند .

-- خدای ، مولای من است ، و من مولای مؤمنانم ، و من اولایم نسبت بآنان ، پس هر کس من مولای اویم علی مولای اوست .  
- این جمله را سه بار تکرار کرد و بر روایت احمد حنبل امام مذهب حنبلی چهار بار -

سپس گفت :

خداوندا ! دوستی کن با هر کس با علی دوستی کند  
و بستیز با آنکه با او بستیزد .

دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد .

و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد .

یاری کن هر کس یاریش کند .

و بی یار گذار هر کس بی یورش گذارد .

و حق را با او بگردان بهر سو که او بگردد .

بعد گفت :



الا ای حاضران! باید هر حضری این امر را بغایان ابلاغ کند.  
پس از این مراسم، هنوز مردم متفرق نشده بودند که فرشته‌ی وحی  
این آیه را آورد:

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ  
دِينًا». «۱»

و در این هنگام پیامبر اکرم گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ ، وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ ، وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي  
وَالْوِلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي «۲» .

بعد از این مردم شروع کردند به تهنیت گفتن به امیرالمؤمنین علی  
و از کسانی که در پیشاپیش اصحاب به علی «ع» تهنیت گفتند، ابوبکر  
و عمر بودند، و هر یک می‌گفتند:

بَخْرِيخ لَكَ يَا بَنَ ابِطَالِبِ ، أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كَلِّ  
مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ .

— به به ، به تو ای پسر ابوطالب! که همواره مولاى من و  
مولاى هر مرد وزن مؤمن شدى .

وابن عباس گفت: والله این بیعت در گردن مردم ثابت گشت.

وحسان شاعر گفت: یا رسول الله اجازه بده اشعاری درباره‌ی علی  
بگویم و تو خود بشنوی!

---

۱- امروز دینتان را کامل کردم، و نعمت‌ها بر شما تمام ساختم، و خوشنود گشتم که اسلام  
آئین شما باشد. سوره‌ی ۵ (مائده) آیه‌ی ۲  
۲- خدای بزرگ‌تر است، (و باید او را سیاس داشت) بر کامل کردن دین و  
اتمام نعمتش بر ما، و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت و امامت برای  
علی پس از من.

- بگو بابر کت خداوندی .

حسان ایستاد و گفت : ای گروه بزرگان و شیوخ قریش ، من شعر  
و گفته‌ی خود را پیرو این بیعت قرار میدهم ، با حضور و شهادت پیامبر،  
درباره‌ی ولایت علی که خود شهادتی است قاطع و گذرا ، آنگاه  
خواند :

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ  
يُحْتَمِ وَأَسْمِعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا .  
فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ نَبِيِّكُمْ ؟  
فَقَالُوا وَلَمْ يُبَدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا  
الهِكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ نَبِينَا  
وَلَمْ تَلَقْ مِنْهَا الْوِلَايَةَ عَاصِيَا  
فَقَالَ لَهُ : قُمْ يَا عَلِيُّ فَأَنْتَى  
رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا  
فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ  
فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مَوَالِيَا  
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهُ  
وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا ۝۱۵:

پیامبر مسلمانان ، در روز غدیر با آواز رسا آنان را فرا خواند ،  
و شگفتا ! که چگونه فرستاده‌ی خدا فریاد میکرد .  
او گفت : مولا و سرپرست و پیامبر شما کیست ؟ در آنجا همه بدون

هیچگونه ابهامی گفتند:

خدای تو مولای ماست و تو پیامبر ما هستی ، و هیچکس از ما نخواهی دید که درباره‌ی امر ولایت تو را عصیان و مخالفت کند .  
آنگاه به علی گفت : برخیز و برابر مردم بایست ، چون همانا خشنودم که تو بعد از من امام و رهبر باشی .

پس هر کس من مولای اویم ، همانا این علی مولی رولتی اوست و شما نسبت به علی پیروان صادق و دوستدار باشید .

و در آنجا دعا کرد : خداوندا دوست علی را دوست دار ، و با آنکس که با علی دشمنی کند ، دشمن باش !

مؤرخ معروف محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در کتاب (الولاية) حدیثی با اسناد خود از صحابی معروف زید بن ارقم (م ۶۶ یا ۶۸) نقل کرده است که قسمت آخر آن اینست :

«فقال :

مَعَاشِرَ النَّاسِ ! قُولُوا : اَعْطَيْنَاكَ عَلِيَّ ذَلِكَ عَهْدًا عَنْ أَنْفُسِنَا ، وَ مِيثَاقًا بِالسُّنَنِ وَ صَفْقَةٍ بِأَيْدِينَا ، نُؤَدِّيهِ إِلَى أَوْلَادِنَا وَ أَهْلِ بَيْتِنَا ، لَا نَبْغِي بِذَلِكَ بَدَلًا ، وَ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْنَا ، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا .

قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ ، وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ قُولُوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَائِنَةَ كُلِّ نَفْسٍ ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا .

قُولُوا مَا يُرْضِي اللَّهَ عَنْكُمْ ! فَإِنْ تَكْفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنْكُمْ .

ترجمه :  
پناه بر گفت :

« ای گروه مردمان ! بگوئید : ما بر این مطلب از خود پناه تو پیمان دادیم ، و بزبان قول محکم دادیم ، و بدست بیعت کردیم ، به اولاد و خاندان خود خود خواهیم رسانید ، « ۱ » و هیچ تبدیلی نخواهیم کرد و تو خود بر این مطلب گواه باش. و کافیست که خداوند گواه باشد . این سخنان را که گفتم بگوئید و به علی بعنوان امیر المؤمنین سلام دهید و بگوئید : ستایش خدایم را که ما را باین حقیقت هدایت کرد . و ما خود نمیتوانستیم هدایت بجوئیم اگر خدای هدایتمان نکرده بود . و همانا خداوند هر صدایی و هر خیانتی که در دل کسی بگذرد میداند . پس هر کس این پیمان را بشکند بضرر خویش شکسته است و کسی که وفا کند به پدی که با خدا بسته ، بزودی پاداشی عظیمش دهد . بگوئید سخنی که خدا را از شما راضی کند . و اگر کافر شوید همانا پروردگارا از همه تان بی نیاز است . »

---

۱- از این قسمت حدیث معلوم میشود که ابلاغ ولایت علی بفرزندان و خاندان او مشتمل ساختن روح نوباوگان اسلام ، ولای شورآفرین علی وظیفه است و حتم . و چنین بوده است سیره ی اسلاف شیعه که از دوران مهد ، و عهد صباوت ، بجهت شیعه را بعش علی و ولای اولاد علی پرورش می دادند . همان مادران یا کدامن و شیر زنان شیعه که همواره فرزندان خود را براهی که اولاد علی رفتند [ همان تپش و فریاد و روز آفرینی و دلوری ] سوق میدادند که چون آنان ، شیر و شیر او زن باشند . و اگر بشکریم که کام بچه را با تربیت یعنی خاک خونین کر بلا باز میکنند ( بر میدارند ) که دیگر مطلب تندرنگ تر میشود و میفهماند که از نخستین مرحله ی زندگی میخواسته اند غرنده دبیرانی تربیت کنند خون آشنا و سر از خود ندانسته که همی بخوشند و در برابر هر ستمی و ستمگری بايستند ، و تاجاردان آفتاب را نه بینند جز در خون نشسته و زندگی نشناستند مگر در سایه ی شمشیر و در خانه ی فریاد ...

زید میگوید : در این وقت مردم بگفتن این سخن مبادرت کردند ، که آری شنیدیم و اطاعت کردیم و امر خدا و رسولش را بجان و دل می پذیریم . و نخستین کسی که با پیامبر و علی بیعت کرد ، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و بقیه ی مهاجران و انصار بودند ، و سپس باقی مردم ، تا اینکه - از کثرت مشغله ی بیعت - نماز ظهر و عصر را در یک وقت خواندند ، و باز بیعت امتداد یافت تا باز نماز مغرب و عشاء را نیز در یک وقت خواندند « ۱ » . و همینگونه بیعت مردم و دست دادن و پیمان بستن تا سه روز طول کشید . برخی از مورخان نقل کرده اند که پیامبر زنان خود را نیز فرمود که بحضور علی برسند و او را بر این مقام تهنیت گویند . « ۲ »

این بود خلاصه ی واقعه ی غدیر . و امت اسلام بر این حقیقت اتفاق کرده اند ، و واقعه یی اسلامی و مربوط به غدیر ، جز همین نمیدانند . و علمای امت در سراسر کتب معتبر و معتمد حدیث و تاریخ و سیره ، جزئیاتش را با اسناد متقن و مضبوط خویش نقل کرده اند که بدان اجمالا اشاره میکنیم .

## ۲- رابطه ی غدیر با وحی

صحنه ی ابدی غدیر ، بدست پیامبر اسلام و به مأموریت وحی

- ۱- در صدر اسلام نمازهای پنجگانه را در پنج وقت میخواندند لذا در غدیر در اثر مشغله ی زیاد و ازدحام مردم برای بیعت با امام که مورخان تصریح کرده اند نماز ظهر و عصر را و مغرب و عشاء را باهم خواندند .
- ۲- به نقل از القدرین - ج اول ، رجوع شود .

بر گزار گردید ، زیرا - چنانکه گفته شد - در روز غدیر فرشته وحی بر پیامبر نازل شد ، و او را از طرف خدا مأمور ساخت که در برگزاری مراسم تعیین وصی "جدیت کند ، پیغمبر «ص» نیز که بتصدیق تمام مذاهب اسلام ، در تبلیغ احکام دین و امور رسالت ، معصوم بود و بنص قرآن (۱) هر چه میگفت از طرف خداوند میگفت ، بدین امر اساسی اقدام کرد و یخش نهایی رسالت را ابلاغ کرد ، و سازمان تربیتی اسلام را بدست علی بن ابیطالب «ع» سپرد ، و مردم را به بیعت با وی و قبول موقعیت او فرمان داد . در این مورد چند آیه نازل گشت که زمینه‌ی پدیدهی غدیر بود ، و جریان این داستان را با کتاب خدا و آئین نامه‌ی جاویدان اسلام بسپیوست . آیات مزبور بدین تفصیل است:

۱- آیه‌ی ۶۷ از سوره‌ی ۵۰- مائده

که با ترجمه‌اش گذشت . نزول این آیه را در مورد غدیر و نصب علی علیه السلام بمقام امامت و خلافت ۳۰ نفر از مفسران و عالمان سنت نقل کرده‌اند - (الغدیر ج ۱ ص ۲۱۴-۲۲۹ رجوع شود)

۲- آیه‌ی ۲ از سوره‌ی ۵۰- مائده ، که با ترجمه‌اش گذشت.

نزول این آیه را در غدیر ۱۶ نفر از مفسران و عالمان سنت نقل کرده‌اند

(الغدیر ج ۱ ص ۲۳۰-۲۳۸ رجوع شود).

۳- ۵-۴ آیات سه گانه‌ی آغاز سوره‌ی معارج.

۲- «مَا يَنْطِقُ مِنَ الْهَوَىٰ، إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»

سوره‌ی النجم

این آیات در باره‌ی حارث بن نعمان فهری «۱»، که مقام ولایت و حقیقت غدیر را انکار کرد نازل گشت و بعد از آن واقع گرفتار شد. تفصیل این واقعه را ۳۰ نفر از بزرگان علمای سنت ذکر و تثبیت کرده‌اند. (الغدیر ج ۱ ص ۲۳۹-۲۴۶ رجوع شود). «۲»

#### ۴- عید غدیر و حدیث تهنیت

بگفته‌ی :

ابوریحان بیرونی «۳» و ثعالبی «۴» و ابن طلحه «۵» و ابن خلیکان «۶» و ... غدیر از اعیاد بزرگ اسلامی است که در روزگاران گذشته نیز ملل اسلامی در شرق و غرب اسلام به بزرگداشت و تجلیل مراسم آن اهمیاتی بسزا داشتند، و در تجدید خاطرات سعادتبخش غدیر میکوشیدند.

علامه‌ی امینی فصلی بعنوان : « عید الغدیر فی الإسلام » نگارش داده است و در ضمن این فصل حدیثی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که گفت : « برترین عید های امت من ، روز عید غدیر خُم است »

و از خواص اعیاد ، تهنیت گفتن است ، و موضوع فرمان پیامبر به

---

۱- بروایت ابواسحاق ثعلبی م ۳۷/۴۲۷ در تفسیر «الکشف والبیان»  
یا : جابر بن نضر بن حارث بن کله‌ی عبدی - بروایت حافظ ابو عبید هروی  
م ۴/۲۲۳ در کتاب «غریب القرآن» .  
۲- در الغدیر ج ۱ بحث مفصل دیگری است نیز در اثبات این واقعه در ۳۰ صفحه از ص ۲۴۷-۲۶۶ با استدلال و ذکر شواهد تاریخی .  
۳ و ۴ و ۵ و ۶. الغدیر ج ۱ ص ۲۶۷ بیعد.

جمیع اہت حتی زنان خود کہ در این روز به علی «ع» تہنیت بگویند  
در تاریخ مشہور است . و حدیث تہنیت گفتن شیخین را ۶۰ نفر از علمای  
سنت نقل کرده اند (الغدیر ج ۱ ص ۲۷۲ - ۲۸۳) .

و چنانکہ صاحب الغدیر استنباط کرده است از مطالب سرشازی  
کہ در کتب حدیث و تاریخ راجع بہ عید غدیر و حدیث تہنیت هست دو  
مطلب روشن میگردد .

۱ - اینکه این عید اختصاص بشیعہ نداشته است و ہمہی مسلمانان  
این روز را عید میدانستہ اند، چنانکہ ابوریحان در - الآثار الباقیہ -  
ص ۳۳۴ بدان تصریح کرده است . اگرچہ امروز ممکن است اذہان  
امت را از این حقیقت انحراف دادہ باشند .

۲ - اینکه عید گرفتن غدیر متصل است بہ عہد خود پیامبر و حتی  
آغاز آن ، همان روز ۱۸ ذیحجہی سال دہم ہجرت است کہ برای  
مردم ، مقام جانشینی پیامبر و پیشوایی در دین معلوم گشت . و پیامبر  
مردم را بہ تہنیت گفتن بہ علی امر داد حتی زنان را .

البتہ امروز باید رہبران افکار اجتماع در شرق و غرب ممالک اسلام  
باہمیت این موضوع بیشتر توجہ کنند . و با وسایل گوناگون این  
روز را کہ بحق باید روز شالودہ ریزی عدالت عمومی نامید ، بہ تودہ ہا  
بشناسانند .

#### ۴ - مدارک حدیث غدیر

کتب حدیث و تفسیر و کلام و عقاید و سیرہ و لغت اہل سنت از ذکر



غدیر و مأخذ و راویان آن، مملو است. و مسلم بودن واقعه‌ی غدیر،  
 حقیقتی است انکارناپذیر. بگفته‌ی عالم سنی مشهور ضیاءالدین مقبلی  
 صنعانی مکی (۱۰۴۷ - ۱۱۰۸): اگر حدیث غدیر ثابت و معلوم  
 نباشد، پس در اسلام هیچ ثابت و معلومی نیست. «۱»  
 علامه‌ی امینی هنگامی که بدکر اسانید غدیر از کتب عامه پرداخته  
 است دریایی موج خیز بوجود آورده که کرانه و ساحلیش نیست. وی  
 این حدیث را از:

۱۱۰ نفر از صحابه (که چندین بار فوق حدّ تواتر است) و  
 ۸۴ نفر از تابعان و

۳۶۱ نفر از علما و محدثین اهل سنت نقل کرده است. اینک نام  
 چند تن از آن گروه:

۱ - راویان غدیر از صحابه:

۳۲/۳۰۲ م	۵ ق	أبی بن کعب
۱۳ م		ابوبکر بن ابی قحافه
۵۴ م		أسامة بن زید
۹۳ م		أنس بن مالك
۷۲ م		براء بن عازب
۸/۴/۷۳ م		جابر بن عبدالله انصاری
۳۱ م		ابوذر غفاری
۲/۱/۵۰ م		ابو ایوب انصاری

۱ - التذیج ص ۳۰۷

٤/٥١٢	جرير بن عبدالله بجلى
٨/٦٦٢	زيد بن أرقم
٨/٤٥٢	زيد بن ثابت
٨/٦/٥/٥٤٢	سعد بن ابى وقاص
٥/١٤٢	سعد بن عباد بن خزرجى
٧٤/٥/٤/٦٣٢	ابوسعيد خدرى
٧٤٢	سلمة بن عمرو اسلمى
٧/٣٦٢	سلمان فارسى
٨٦٢	ابو امامدى باهلى
١٠/٨/٢/١٠٠٢	ابوالطفيل عامر بن وائله
٣٢٢	عباس بن عبدالمطلب
٦٨٢	ابن عباس
٢/٣١٢	عبدالرحمن عوف
٣٦٢	حذيفه بن يمانى
٣/٧٢٢	عبدالله بن عمر
٣٥٢	عثمان بن عفان
٦٨٢	عدى بن حاتم
٣٧٢	عمار ياسر
٤٣٢	عمرو عاص
٦٠/٥٩٢	قيس بن سعد بن عباد
٢٣٢	عمر بن خطاب

- ۹۱۴ سهل بن سعد ساعدی  
 ۳۶۴ زُبیر بن عوّام  
 ۳۶۴ طلحة بن عبیدالله  
 ۳۷۴ خزیمه بن ثابت انصاری  
 ۲/۲۱۴ خالد بن ولید مخزومی  
 ۵۰۴ عمرو بن حَمِقْ خُزاعی کوفی  
 ۵۲۴ عمران خُزاعی  
 عایشه امّ المؤمنین  
 ۳/۳۲۴ عبدالله بن مسعود  
 ۶۰ ح ۴ عقبه بن عامر جهنی  
 ۱/۵۰۴ سعد بن زید قرشی عدوی  
 ۶۰/۹/۵۸۴ سمرة بن جُندب فزاری  
 و ...

#### ۶- راویان غدیر از تابعان ۱

- ابوراشد خُبرانی  
 ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف م ۹۴  
 ابوسلیمان مؤذن  
 ۱۰۱۴ ابوصالح ذکوان مدنی  
 أصبغ بن نباته کوفی

۱- تابعان بکسانی گفته میشود که پیامبران دیده ولی اصحاب را ملاقات کرده اند

ابو لیلی گندی

- حبيب بن ابی ثابت کوفی اَسَدی ۱۹/۱۱۷۴ م  
حکم بن عتیمه‌ی کوفی ۱۵/۱۱۴۴ م  
ابومریم رزّ بن حبّیش اَسَدی ۳/۲/۸۱۴ م  
زید بن یثیع کوفی  
سالم بن عبدالله بن عمر ۱۰۶۴ م  
سعید بن جبیر ۹۵۴ م  
عامر بن سعد بن ابی وقّاص ۱۰۴۴ م  
سعید بن مُسَیّب مخزومی ۹۴۴ م  
سعید بن وهب کوفی ۷۶۴ م  
سَلْمَة بن کهیل حضرمی ۱۲۱۴ م  
شهر بن حَوشب  
طاووس بن کیسان یمانی ۱۰۶۴ م  
عمر و بن جَعْدَة بن هُبیره  
عمر و بن مرّه‌ی کوفی ۱۱۶۴ م  
ابو اسحاق سبعی ۱۲۷۴ م  
ابوبکر مخزومی ۵۳/۱۵۰۴ م  
یزید بن ابی زیاد کوفی ۱۳۶۴ م  
عدی بن ثابت انصاری ۱۱۶۴ م  
و ...

## ۷- راویان غدیر از عالمان :

محدثان ، مورخان ، مفسران و متکلمان

از علمای اهل سنت - چنانکه یاد کردیم - ۳۶۱ نفر حدیث غدیر را با اسناد خویش و هر کدام بچندین طریق در کتب خود روایت کرده‌اند این عالمان همه از حافظان حدیث و دانشمندان گزیده و مشهور و صاحب تالیفات و کتب عمده و معتبر دنیای تسنن میباشند . شرح حال آنان از روی کتب تراجم و شرح حالی که خود علمای سنت نوشته‌اند در الغدیر درج گشته است . ما نام ۱۳۰ نفر از آنان را در - سرود جهشها - صفحات ۲۹ تا ۳۲ ذکر کردیم . و در الغدیر که تفصیل روایت عامات تحت عنوان - طَبَقَاتُ الرَّوَّاقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ - بترتیب قرون ذکر گشته و اسناد و مأخذ آنان مشروحاً یاد شده است، انسان را در راه واجبی از احساس دقیق فرو میبرد که چگونه حق همیشه روشن بوده و بر خلق اتمام حجت میشده است ، و چگونه همواره از منافذ خورشید حقیقتها میتابیده است، و چطور در همه‌ی شهرهای اسلامی و بدست نوع عالمان ومؤلفان ، این حقیقت سپرده شده و تا باه‌روز بدست ما رسیده است آری: الْحَقُّ يَلُؤُّوْا لِيُعْلَمَ عَلَيْهِ.

بلی اینجاست که باید پیگیر و امیدوار بطرفداری حقایق کوشید . اینجاست که اگر کوششی راستین بود همگان بندای حقیقت جواب میدهند . اینجاست که تقریظها به کتب روشنگران نوشته

میشود .

اینجاست که محمد عبدالغنی حسن مصری - شاعر اهرام و مؤلف «أعلام من الشرق» میگوید : «حدیث غدیر در صحت و تواتر و استحکام سند بیایه یی رسیده است که نیاز باثبات و تأیید ندارد ، لذا مؤلف جلیل از اینکه فصلی را به بحث درباره ی اسناد غدیر اختصاص دهد ، بی نیاز بود ، زیرا هیچ چیز در اذهان صحیح نخواهد بود هنگامی که روز نیازمند بدلیل باشد» . «۱»

اینجاست که عبدالفتاح عبدالقاصد ، نویسنده ی دانشمند مصری و استاد دانشگاه اسکندریه میگوید :

«حدیث غدیر بدون شك حقیقی است که دستخوش باطل نمیشود ، فروزان است ، درخشان است ، چون روشنایی روز . و آن ، یکی از حقایق جوشنده ی الهام است که از سینه ی پیامبر پراکنده گشته است» . «۲»

اینجاست که استاد عادل غضبان مدیر مجله ی «الکتاب» مصری میگوید :

«بحثهای سرشاری از شریعت و تاریخ در الغدیر گرد آمده است که آن مباحث ، طرز فکر شیعه را روشن میکند ، همان طرز فکری که واجب است بر اهل سنت که آنرا بطور صحیح بشناسند . و واجب است آن را بیاموزند اما از مأخذ سالم و منابعی که هیچ تغییر و تحریفی

---

۱- الغدیر ج ۱

۲- الغدیر ج ۶

داده نشده باشد ، زیرا اینگونه فهم و درك صحيح نسبت به طرزفكرهاى مختلف ، كمك ميكند به نزديك كردن شكافى كه بين مسلمين است ، آنهم نزديك كردنى كه توده‌ى مسلمان را تقويت كند ، و صفوف آنان را يكي سازد»<sup>۱</sup>

واينجاست كه دكتر محمد غلاب ، استاد كرسى عقايد شناسى در دانشگاه ازهر مصر و مؤلف :

«الفلسفة الإغريقية» و «الفلسفة الرواقية». ميگويد:

« ... ما يقين داريم كه جوانان مسلمان اين عصر ، از اين ثمره‌هاى خوشگوار استفاده خواهند كرد ، بخصوص كه بيشتر نوشته‌هاى امروز تباه و سبك‌وزن و بى ارزش است . و فعاليتهاى علمى و ادبى اكنون بصورت تجارت صرف در آمده است .

كتاب شما در وقتى مناسب بمن رسيد ، زيرا دست بكار تحقيق و نگارش پيرامون بسيارى از مباحث اسلامى هستم و برايم زياد اهميت دارد كه عقايد حقيقى و آراء صحيح شيعه‌ى اماميه در نظر روشن باشد ، تاما ديگر در برابر اين «فرقه‌ى جليل» گستاخى نكنيم ، چنانكه بعضى از نويسندگان نارس تندكار کرده‌اند»<sup>۲</sup>

## ۸- انعكاس غدیر در تاريخ اسلام

جريان روز غدیر با آن مراسم كه بر گزار شد ، و اهتمام و

۱- الفدیر ج ۳

۲- الفدیر ج ۴

توجهی که پیامبر عزیز از خود نشان داد ، و آیاتی که نازل گشت ، و یعنی که در حضور نبی اکرم «ص» با علی بن ابیطالب «ع» انجام شد ، اهمیت این روز را کاملا وانمود کرد و مقصود پیامبر را برای توده‌ی مسلمین روشن ساخت ، لذا پس از درگذشت پیغمبر با اینکه جریان اوضاع تغییر کرد و افکار ضد غدیر گسترش یافت و مسیر تاریخ فضیلت منحرف گشت ، ورنجهای تربیتی گذشتگان نادیده انگاشته شد ، باز مسلمین پایدار که گفتار پیامبر را از طرف خدا میدانستند و به نبوت او کاملا گردن نهاده بودند ، حاضر نمی‌شدند از خواننده‌ی رسول اکرم دست بردارند و گوش خود را از آن آهنگ مقدس که هنوز طنینش در دژه‌های غدیر باقی بود به ناشنوایی بننداین بود که در موارد مناسب با احتیاج و استدلال و یادآوری غدیر میپرداختند و حدیث غدیر را به رزندان اسلام میآموختند ، حتی در ابتدای کار نیز با زمینه‌سازیهایی غیر الهی سقیفه مخالفت‌های شدید کردند ، و خلاصه همیشه نوسانات و امواج غدیر در صفحات تاریخ مشهود بود . و همین بود که بعدها نیز ملل اسلامی را بمقصود پوشیده شده‌ی نبی اکرم توجه داد و معنی خلافت حقیقی اسلام را معلوم کرد و در توسعه‌ی عالم تشیع اثری بسزا گذاشت . موضوع احتیاج بحدیث غدیر دارای اهمیت فوق‌العاده‌ی بی‌ست که خود امام و سایر شخصیت‌های اسلامی بارها بدان اقدام کرده‌اند . رجوع کنید به

(الغدیر ج ۱ ص ۱۵۹-۲۱۳)

۹- معنی «مولی»

در این قسمت سخن با ادبا و فضایی ست که در موضوعات ادبی



کار کرده‌اند، وحس ادراك و تفاهم لغوی آنان نیرومنداست. این بحث اگر چه جنبه‌ی فنی بخود گرفته ولی بحثی است زاید که عکس‌العمل جداسرایی چند تن از متکلمین بیکاراست، ولی ما برای کامل سنجیدن جوانب موضوع بدان پرداخته می‌گوییم:

پس از گذشتن قرن‌ها از روز غدیر، پس از اینکه در آن اجتماع عظیم همه‌ی حاضران از کلمه‌ی «مولی» در خطبه‌ی غرای پیامبر «ص» امامت و اولویت و رهبری را درک کردند و در حضور پیغمبر همه با علی بر این مقام شامخ بیعت کردند، پس از اینکه حسان بن ثابت شاعر مشهور عرب از این لفظ معنی پیشوایی را فهمید، و در شعر خود سرود، پس از اینکه هر روز در محافل اسلامی بحدیث غدیر احتجاجها میشد، پس از اینکه جمع فراوانی از علمای سنت روز غدیر را روز نصب امام و خلیفه قرار دادن دانسته و بدان تصریح کردند «۱»، پس از اینکه موضوع پایمال شدن مقاصد غدیر و حق علی «ع» همواره بین مردم مطرح میشد، و در سراسر بلاد اسلام باز گو می‌گشت و در تاریخ موضوعی روشن تاقی گردید و تا آنجا مسلم بود که مظاهر حزن انگیز طبیعت نمونه‌ی از این محرومیت و مظلومیت عجیب بشمار رفت و بیابان پیمایان در میان راهها و دشتهای این سخن را با یکدیگر می‌گفتند، پس از اینکه معاویه در جواب نامه‌ی محمد بن ابی بکر نوشت: ماهمان وقت که پدرت زنده بود فضل پسر ابیطالب را شناخته حق او را بر خود لازم میدانستیم

که نیکو رعایت کنیم ، ولی هنگامی که پیغمبر اکرم در گذشت پدر تو وفاروقش ، نخستین کسی بودند که حق علی را گرفتند و در امر او مخالفت کردند و در این کار باهم اتفاق و اتحاد داشتند ... و اگر نبود آنچه پدرت پیش از این انجام داد ما با علی بن ابیطالب مخالفت نمیکردیم و امر را باو تسلیم میکردیم لکن دیدیم پدرت این کار را نسبت باو انجام داد ما هم بروش او رفتیم ...» ۱

پس از اینکه عمر با بن عباس گفت : همانا علی میان شما بود و او از من و ابی بکر باین امر اولی بود، و نیز گفت : ای ابن عباس فکر میکنم علی مظلوم واقع شد «۲» ،

پس از اینها همه ، یکی از متکلمین شبهه‌یی که هیچ موضوع نداشت القا کرد که مقصود از مولی، دوست، یاور ، پسر عم و امثال آن است. بعداً نیز چند تن از متکلمین جدلسرای خیال‌باف که مانند وی از تضييع عمر بشر و انحراف افکار و پایمال کردن حقایق و خفه کردن ندای سعادتبخش پیامبر باکی نداشتند پی این شبهه را گرفتند و گمان کردند حقیقتی روشن را که قرن‌ها بر وقوع و تأثیر و انعکاس آن گذشته است و همه میدانستند که موضوع مسلم است ولی بدان عمل نشده، میتوانند واژگون کنند و برای کسانی که از دستور پیغمبر سر باز زدند عذری بسازند. باید باینان گفته شود بزرگواران ! کدام لغت است بخصوص در زبان عرب که دارای چند معنی نباشد ؟ و کجاست که اگر لغت دارای

---

۱- (مروج الذهب) ج ۳ ص ۲۲ چاپ سوم ، مصر .

۲- التدیر ج ۷ ص ۸

معانی چندی شد از بکار بردن آن اجتناب ورزند؟ آیا در تمام سخنمایی که بزرگان تاریخ و اساتید علوم در مقام معرفی شخصیت‌های برجسته گفته اند میتوان يك کلمه مشترك را گرفت و مرتب اشکال تراشی کرد؟ و آیا کدام معنی مناسب خطبه‌ی کذایی غدیر و آن شرایط است؟

مأمون عباسی بدان‌شمندان مجلس خود گفت این موضوع که به بچه‌یی روانیست نسبت داده شود چطور به پیغمبر نسبت میدهید که مرادش از مولی در آن هنگامه‌ی پهناور و با آنهمه مقدمات پسرعمو و امثال آن باشد؟ «۱»

باری این اشکال‌کنندگان نه عرب بوده اند و نه حق قضاوت در لغت عرب داشته‌اند و در برابر طبیعت جمله ، و درك عمومی فصحا و شعرا و قرائن مقالی و مقامی و تصریح لغت دانان بزرگ و کارشناسان زبان عرب بگفته‌ی آنان گوش فرا داده نمیشود. و این موضوع که مربوط به بحثی لغویست از اشخاصی غیر فنی و غیر عرب امثال :

عبدالحق دهلوی ، قاضی ایجی ، سناء الله پانی پتی ، کابلی مؤلف « صواعق » و فخر رازی ، پذیرفته نمیگردد. و فخر رازی که القاسم کننده‌ی این شبهه است کافیست در باره‌ی معلوماتش راجع به لغت ، سخن ابن شحنه‌ی حقی مورخ معروف اهل سنت که میگوید : او در علوم ید طولایی داشت جز در ادبیات عرب «۲». نیز ابو حنیان در تفسیر

---

۱- الفدیر ج ۱ ص ۲۱۰ بآمد .

۲- روض المناظر ، حوادث سال ۶۰۶

خود میگوید : تفسیر فخر رازی از روشها و مقاصد کلام عرب ، خارج است. (تفسیر ابو حنیان ، ج ۴ ص ۱۴۹)

علامه‌ی امینی در مورد معنی مولی نیز با تتبع و پیگیری ویژه‌ی خود ، بحث را پیش آورده است ، و حقایق سرشار و قرائنی بسیار و ادله‌ی محکم در شصت صفحه ( ج ۱ ، ص ۳۴۰ - ۴۰۰ ) نگارش داده است . و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت ، و لغویان و مفسران سلف را نام برده است که - مولی - را به معنی - اولی - دانسته اند ، ما چند تن از آنان را نام میبریم تا کسانی که با تاریخ ادبیات عرب آشنا نیستند به بینند که در میان آنان شخصیت‌هایی وجود دارند که متأخذ فرهنگ‌های عربی میباشند :

- ۱ - محمد بن سائب کلبی - مُفسِّر نَسَابَه ۱۴۶ م
- ۲ - فَرَاء ، یحیی بن زیاد کوفی نحوی ۲۰۷ م
- ۳ - ابو عبیده مُعَرِّب بن مُنْتَبِی بصری ۲۱۰ م
- ۴ - أَخْفَش أَوْسَط ، ابو الحسن سعید بن مسعده‌ی نحوی ۲۱۵ م
- ۵ - ابو زید بن أَوْس لُغَوِی بصری ۲۱۵ م
- ۶ - ابن قُتَيْبَه‌ی دِیْنَوَرِی ۲۷۶ م
- ۷ - ابو العباس ثَعْلَب شِیْبَانِی نحوی ۲۹۱ م
- ۸ - ابو بکر اَنْبَارِی لُغَوِی نحوی ۳۲۸ م
- ۹ - ابو الحسن علی بن عیسی رُهمَانِی ۲/۳۸۴ م
- ۱۰ - ابو الحسن واحدی مُفسِّر معروف ۴۶۸ م

- ۱۱ - محمد بن ابی بکر رازی مؤلف : مختار الصحاح ، وغریب القرآن
- ۱۲ - سعد الدین تفتازاتی م ۷۹۱
- ۱۳ - جلال الدین محمد بن احمد محلی شافعی م ۸۵۴ در «تفسیر جلالین»
- ۱۴ - شهاب الدین خفاجی حنفی م ۱۰۶۹
- ۱۵ - حمز اوای مالکی م ۱۳۰۳
- ۱۶ - ابواسحاق ثعلبی م ۴۲۷
- ۱۷ - فرّاء بغوی حسین بن مسعود م ۵۱۰
- ۱۷ - جارالله زَمَخْشَرِيّ م ۵۳۸
- ۱۹ - ابوالبقاء عکبری م ۶۱۶
- ۲۰ - قاضی ناصر الدین بیضاوی م ۶۹۲
- ۲۱ - علاء الدین خازن بغدادی مفسّر م ۷۴۱
- ۲۱ - نظام الدین نیشابوری صاحب تفسیر
- ۲۳ - محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح م ۲۱۵
- ۲۴ - ابن حجر هیتمی شافعی م ۹۷۴
- ۲۵ - محمد بن جریر طبری مفسّر و مورّخ معروف م ۳۱۰
- ۲۶ - حافظ الدین نسفی مفسّر معروف م ۷۰۱ یا ۷۱۰
- ۲۷ - ابوالسعود حنفی مفسّر م ۹۷۲
- ۲۸ - شریف جرجانی - علی بن محمد م ۶۱۸
- ۲۹ - ابوالعبّاس مُبرِّد م ۲۸۵
- ۳۰ - ابونصر فارابی جوهری مؤلف صحاح اللغه م ۳۹۳

۱۰ - شاعران غدیر

از همه روشن‌تر داستان شعرای غدیر است که فهم و استعمال آنان حجت است، زیرا آنان، عمدهٔ شخصیت‌های برجسته و پشتوانه‌های ادبیات و شعر عربند. و بترتیب قرون اسلامی قصاید غدیریه و شرح حالشان در مجلدات الغدیر گردآمده است. و همه از «مولی» همین معنی اولویت و خلافت را فهمیده و از استعمال آن خواسته‌اند.

اینک جمعی از آنان

- حسان بن ثابت م ۵۴  
ابومحمد عبّدی کوفی قرن ۲  
کمیت بن زید اَسدی م ۱۲۶  
سید جمیری م ۱۷۳  
ابو تمام طایی م ۳۲/۳۱/۲۲۸  
دعبل خزاعی م ۲۴۶  
زاهی بغدادی م ۳۵۲  
ابوفراس حمدانی م ۳۵۷  
شریف رضی م ۴۰۶  
شریف مرتضی م ۴۳۶  
قاضی تنوخی م ۳۴۲

۳۹۱۴	ابن حجاج بغدادی
۲۸۳۴	ابن الرومی
۳۶۰۴	ابوالفتح کشاجم
۳۳۴۴	ابوالقاسم صنوبرتی حلبی
۳۲۷۴	مفتجع مصری
۳۸۵۴	صاحب بن عبّاد
۳۶۵۴	ناشی صغیر
ق ۴	ابن حمّاد
۳۲۲۴	ابن طباطبا - ابوالحسن
۵۸۴۴	ابن التعاویذی
۴۲۸۴	مهیار دیلمی
۵۴۸۴	ابن منیر طرابلسی
۵۱۳۴	ابوالحسن فنجگردی
قرن ۴	ابوالعلائی سروی
۴۴۹۴	ابوالعلائی معری
۷۵۲۴	صفی‌الدین حلبی
	عون‌نی غسانی
۳۹۹۴	ابو حامد انطاکی
۷۵۰۴	جمال‌الدین خلیعی
۷۸۰۰۴	ابن جابر اندلسی

در ادب پارسی :

باید دانست که شعرای پارسی زبان نیز از قدیم مدایح علی و اولاد علی و از جمله واقعه‌ی غدیر را در اشعار خویش ذکر کرده‌اند که از جمله‌ی متقدمان ، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی (۵۵/۵۳۵۴) میگوید :

نائب مصطفی بروز غدیر	کرده در شرع خود مرا و رامیر
سر قرآن بخواند، بود بدل	علم هر دو جهان و را حاصل
شرف شرع و قاضی دین او	صدف در آل یاسین او
راز دار خدای، پیغمبر	راز دار پیمبرش حیدر
تسا بنگشاد علم حیدر در	ندهد سنت پیمبر بر
بسا مدیحش مدایح مطلق	زَهَقُ الْبَاطِلُ اسْتَوْجَاءُ الْحَقِّ ۱۶

و حکیم سوزنی سمرقندی ( ۶۹/۵۶۲ م ) میگوید :

نگر که دست که بگرفت مصطفی بغدیر

که را امام هدی خواند و فخر و زین و همام

مرا امام هم از جایگه وصی خداست

ز جایگاه نبی ، مرترا امام کدام ؟

امام آنکه به پیش بتان نکرده نماز

نکرده جز مَلِكُ الْعَرْشِ را صلات و صیام

---

۱- (حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ) - چاپ آقای مدرس رضوی ، ص ۲۴۷-۲۴۸ و (تاریخ ادبیات در ایران) ج ۲



امام آنکه خداوند علم و شمع هدی است  
 امام آنکه تقی و نقی و زاصل کرام  
 امام آنکه به چیز کسان نکرده طمع  
 نخورده چیز یتیمان ، حلال خورده مدام  
 امام آنکه بزور و درم نشد مشغول  
 ازین بعید نبود از همیشه بودش وام  
 امام آنکه به روزه بدی سه روز و سه شب  
 طعام داد بسائل بوقت خوردن شام  
 امام آنکه خدای بزرگ روز غدیر  
 بفضل کرد بنزدیک مصطفی پیغام  
 امام آنکه بجز طاعت خدای نکرد  
 بر او امام پسندی تو ، عابد اصنام ؟ !  
 امام آنکه امید شفاعت همه اوست  
 که در محبت او ، در شوم ، بدار سلام  
 اگر تو خواهی مؤمن شوی بیسا بشنو  
 ز قول شاعر « سوزنگر » این درست کلام

---

✪ از بیت چهارم به بعد را تا چند بیت بدقت بنگرید که شاعر شیعی سمرقند  
 اوصاف رهبر اجتماع و فلسفه‌ی حکومت در تشیع را بیان میکند .

دیوان ص ۲۷۴-۲۷۵ .

## و نظیری نیشابوری ( ۱۰۸۳ م ) « ۱ » گویند .

فراز منبر یوم الغدیر ، این رم-زست  
که سر زجیب محمد ، علی بر آورده  
حدیث «لَحْمُكَ لِحَمِي» بیان این معنی است  
که بر لسان مبارک پیمبر آورده  
خدای از آدمشان تا بآل عبد مناف  
بضلب پاک و بیطن مظهر آورده  
نهاده وقت ولادت بخاک کعبه جبین  
نیاز و بندگی از بطن مادر آورده  
هزار شاهد صادق به مجمع اسلام  
به دعوی «اناصدیق اکبر» آورده  
ز قول ثابت در لولا علی ، بر جم نسا  
بفضل خویش مثالی مقرر آورده  
وصی کسی است که تجهیز مصطفی کرده  
نه آنکه میل به محراب و منبر آورده  
چگونه نور کسی را به گل توان اندود  
که آفتاب فرو رفته را بر آورده

---

۱- یا : ۱۰۲۲ : ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۰ .

کدورت از چه جهت رو دهد مجبّی را  
که از ولای علی دل منور آورده  
هراس نیست ز فوت و فنا « نظیری » را  
که پی بچشمه‌ی خضروسکنند آورده «۱»

وادیب الممالک فراهازی (۱۳۳۶م ق) گوید:

ببالای جهاز اشتران ساخت  
همای سیدره‌ی رفعت نشیمن  
بیمن طالع ایمان بر افراشت  
یمین الله را با دست ایمن  
بآهنگ جلی (من کنت مولاه  
علی مولاه) گفت آن شاه دُوالمَن «۲»  
آمد، نغر و هژیر و قرخ و فیروز  
أضحی و عید غدیر و جمعه و نوروز  
گشته برابر چهار عید مبارک  
آمده از پی چهار طالع فیروز  
چار نوید امید و مژده‌ی شادی  
چار شب جان فزا و صبح دل افروز «۳»

۱- دیوان ص ۴۹۱-۴۹۴

۲- دیوان ص ۳۷۲

۳- دیوان ص ۲۹۳

و حاج میرزا حبیب خراسانی (۱۳۲۷ق) گوید:

امروز که روز دارو گیر است  
می ده که پیاله دلپذیر است  
چون جام دهی بما جوانان  
اول به فلک بده که پیر است  
از جام و سبو گذشت کارم  
وقت خُم و نوبت غدیر است  
می نوش که چرخ پیر امروز  
از ساغر خور پیاله گیر است  
امروز با امر حضرت حق  
بر خلق جهان علی امیر است «۱»

و شیخ الرئیس قاجار گوید:

هر چند که در روز ولیعهدی حیدر  
بخشد گنه شعبه‌ی وی حضرت داور  
سهل است اگر یکروز، بی باده بر سر  
خیز آب مُعَطَّر زن بر نار مُقَطَّر  
باید به چنین روزی با ذیل مُطَهَّر  
در مجلس پاکان شوم و محفل ابرار

---

۱- دیوان ص ۲۴۷-۲۴۸

زان خمر قدیمی که نه هم عصر عصیر است  
زان می که یکی از اثرش جرم اثیر است  
زان می که از او نشأه‌ی انسان کبیر است  
زان می که گسارنده‌ی او حیّ قدیر است  
زان باده که خمخانه‌ی او خمّ غدیر است  
ای ساقی قدسی ز کرم ساغر شرسار

حق گفت به پیغمبر خوش دار وفارا  
در عالم ذرّات که خواندیم شما را  
گفتیم الستی و شنیدیم بلی را  
یک عالم ذرّ دگر امروز بیارا  
باخلق بیا تازه کن آن عهد خدا را  
ای سید کُل فخر رسلُ احمد مختار

همچون ز کربا ز تکلم چه کنی صوم ؟  
بی رمز ، بما انزل ، نبلیغ کن این قوم  
بیدار علی باش و برانگیز تو از نوم  
این قوم گرانخواب ؛ و مپرهیز تو از لوم  
اعلان وصایت کن و فرمای که - الیوم  
اکملت لکم دینکم - ای زمره‌ی انصار  
فرمود نبی کاین حکم از عالم بالاست  
امروز چو در رتبه علی از همه اعلی ست

در ملك ولايت ولي ووالی و والاست  
هر گونه تصرف کند او از همه اولی ست  
بایست بدانند که علی سید و مولاست  
آنکس که مرا مولی میداند و سالار «۱»  
و استاد بهار (م ۱۳۳۰ ش) گوید :

در غدیر خُم امروز ، باده‌یی بجوش آمد  
کز صفای اوروشن ، جان باده نوش آمد  
وان مُبشّر رحمت ، باز در خروش آمد  
کان صنم که از عشاق ، برده عقل و هوش آمد  
با هیولی توحید ، در لباس انسانی

☆

در غدیر خُم یزدان ، گفت مریمبر را  
کز پی کمال دین ، شو پذیره حیدر را  
پس پیغمبر اندر داشت ، بر نهاد منبر را  
برد بر سر منبر ، حیدر فلک فر را  
شد جهان دل روشن ، زان دوشمس نورانی

☆

گفت بشنوید ای قوم! قول حق تعالی را  
هم بجان بیا و یزید! گوهر تولا را

---

۱- دیوان - المنتخب النفیس - ص ۶۲-۶۶ .

پوزش آورید از جان! این ستوده مولارا  
این وصی برحق را ، این ولی والارا  
بارضای او کوشید! در رضای یزدانی «۱»

### ۱۱- واکنش مخالفت با غدیر در «نهج البلاغه»

مخالفت شدید با اهل سقیفه را علی علیه السلام کاری شایسته و بمصلحت اسلام نمیدید، و روی مصالحی که تا حدودی روشن است از اقدام جدی علیه آنان خودداری میکرد. ولی علی بن ابیطالبی که میگوید من زندگی را نمیخواهم مگر برای اقامه حق و دفاع از مظلوم ، علی بن ابیطالبی که جهان را برای نشر عدالت و تربیت صحیح انسانها میخواهد ، علی ابن ابیطالبی که باید تمام فعالیتهای مقدس مر بیان بزرگ بشر را بشهر برساند، چطور نسبت باین انحراف... و تغییر حکم وحی ساکت میماند ، و چگونه مقاصد اساسی غدیر را ناچیز مینگاشت ، لذا باتوان عجیبی که خاص مقام امامت بود، نسبت به آنهمه تجاوز و تعدی شکیبایی میکرد ، ولی پیوسته بیاد غدیر بود و گفتار پیامبر را در آنروز ، در مجامع اصحاب تکرار میکرد و از آنان گواهی میخواست ، و بی بنیانی خلافت دیگران را گوشزد میکرد ، در مسجد پیغمبر ، در رُحبه کوفه ، و روز شوری ، و در موارد بسیاری غدیر را مطرح کرد. و در سالی که جمعه با عید غدیر یکی شده بود ، خطبه‌ی بس رسا خواند ، و

۱- دیوان ج ۱ ص ۱۲۳-۱۲۵

توحیدی عجیب گفت ، و سپس در اهمیت غدیر داد سخن داد ، و گفت :  
«در این روز دو عید بزرگ است که قوام یکی بدیگری است» یعنی  
باید اسلام و شعائر آن با سرپرستی پیشوایی عدالتخواه آمیخته گردد ،  
تا سعادت دو جهان همه تأمین یابد . بالجمله در مورد پافشاری روی  
غدیر و تعریض به افکار ضد غدیره امام بسی سخنها گفته است ، گرچه  
انتساب خطبه‌ی شقشقیه را بامیر المؤمنین «ع» علامه‌ی امینی با ۲۸ مدارک از  
خط شناسان و سخن شناسان و تاریخ کتابت نسخه‌ها بثبوت رسانیده است ،  
ولی بیش از ۳۰ مورد دیگر در (نهج البلاغه) وجود دارد که او کنش مخالفت  
با غدیر را در نظر علی «ع» معلوم میکند .  
ماحق جویان را بمطالعه و تأمل کامل در کلام خود امام توصیه میکنیم .



یاری ز حق مجوی که تاظم حاکم است  
حق نیز جز بیاری باطل نمیرود  
امیری فیروزکوهی

توجه به فلسفهی اعتقادات ملل، در کار شناختن مکتبها و اندیشه‌ها، از ارکان بسیار مهم است. تا معلوم نشود که موضوعی که جزء اعتقادات ملتی گشته است چه علتی داشته و از کجا سرمنشأ یافته است نمیتوان در آن باره بحق نظر داد. و یقین است که چنان سطحی، که عده‌ی بی‌خواسته‌اند، یا چنان مغرضانه، که گروهی دیگر رفتار کرده‌اند، هیچ نمیتوان در باره‌ی مناشی، نفوذ تشیع و کیفیت فکر و صوراعتقادی شیعه بحث کرد.

و چون برخی از نویسندگان مأمور که خواستند بارساله‌های سیاه خود پیشانی خورشید را تاریک کنند، با این حقیقت‌های روشن نشاید روبرو گشت.

باید تاریخ خواند، مآخذ دید، منابع دست اول را بدست آورد، کتب حدیث و شروح آنها را قرائت کرد، صاحب نظر بود، جرح و تعدیل کرد، اطلاعات وسیع داشت، و جمیع سوابق یک ملت را پیش چشم هشت، و در دقایق جنبشها و نکات فلسفی و فکری و حرکات اجتماعی و پیوستگی نسل‌های آنان «بخصوص» دقیق شد، و در طی قرون، بلاد و آبادیها، سیر تألیفات و فرهنگ، نفوذ فکر و اندیشه، عمق فلسفه، مظاهر هنری و عمرانی و اقتصادی و سیستم‌های سیاسی آنان را نیکو

مطالعه کرد، و با عواطف مختلف آن ملت و رهبران گذشته و متفکران و طلایه داران آنان تماس یافت و لو بوسیله‌ی مطالعه‌ی عمیق در مجموعه‌ی آثار علمی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، عمرانی، هنری، و تاریخی آنان.

این‌ها کاری است که نکرده‌اند، و درباره‌ی شیعه کتاب نوشته و قضاوت کرده‌اند. البته معلوم است کسانی که در اثر ماموریت‌های وقتی، یا سفارش‌های سیاسی، یا عقده‌های روحی شخصی، یا کج طبعی و عناد ذاتی، یا تیرگی و خلل روانی، با مقدسات اجتماع در می‌افتند، و دست‌بکار نوشتن و انتشار افکار خود می‌شوند، و برسوختن عصمت فکری جوانان هیچ تأسف نمی‌خورند، از اینان چنان توقعی که از يك ملل و نجل نویسن واقعی داریم نمیتوان داشت.

صورت اعتقادی شیعه بغدیر بیشتر بر دو اساس شناخته شده است:

۱- همان اطاعت پیغمبر «ص» است در جزئیات و کلیات و از جمله بر آوردن خواسته‌های وی از حدیث غدیر و حدیث ثقلین و دهها حدیث در مورد دیگر، که علی را بجانشینی خویش خوانده است. و همه در کتب اسلام نقل شده است «۱».

---

۱- پیامبر بارها علی را برای مقام امامت و وصایت معرفی کرده است، و در مناسبت‌های فراوان، موقعیت او را گوشزد نموده است. تا برای هیچکس عذری یا تردیدی نماند. حتی در آغاز دعوت و حدیث عشیره و هنگام عرض اسلام بر قبایل رجوع شود به: تاریخ طبری، تفسیری طبری - ذیل آیه‌ی (وا نذر عشیرتک...) سیره‌ی ابن‌هشام، کامل ابن اثیر، ابوالفدا، شرح شقای قاضی عیاض؛ دلایل بیهقی تفسیر خازن، تفسیر ثعلبی؛ جمع الجوامع سیوطی؛ شرح ابن ابی‌الحدید؛ تاریخ تمدن جرجی زیدان؛ الشهدا الخالد الحسن بن علی، تالیف استاد حسن احمد لطف‌سی مصری و... الغدیر ج ۲

۲- همان فلسفه‌ی عمده‌ی اجتماعی است که حفظ حقوق توده‌هاست در سایه‌ی حکومت شیعی - که حکومتی باشد مسانج حکومت علی . چون آخرین مرز جهشها و جنبشها رسیدن پایگاهی است که در آن ، همه‌ی حقوقها رعایت و ایجاب گردد ، و دیگر جایی برای تلاش نماند ، که آنروز و آنجا سعادت حتمی بوجود آمده و قطعیت زندگی انسانی تکوین یافته است .

شیعه بدین شکل بغدیر معتقد است . و تا آفتاب از این مرز مینا بتابد و سپیده‌ی بامداد از ساحل شرق بدمد ، در پی این فکر که عالیتین شکل جهشهاست خواهد بود .

پس اکنون ، هر حزب ، و طبقه ، و جمعیت و گروهی ( دانشجویی یا غیر آن ) که در اثر ژرف نگریهای تربیتی ، و اصول انساندوستی ، و توجیحات عقلانی ، و مبادی پرورشی ، به :

لزوم تکوین تحول تربیتی در نسله‌ها ،

حتمیت دخالت دادن معنویات در قلمرو ماده ،

وجوب از میان بردن روح فئودالیت و سودهای شخصی ،

توجیه مفاهیم حقیقی اجتماع و تمدن ،

وجوب هدایت امکانات انسانی ،

ایجاد وسایل پرورش کامل جسمانی ،

بذل کلیه آزادیهای حقوقی در زندگیا ،

احیای هواریت بزرگ عقلی و روحی ،

تعمیم همه‌ی دانشها برای همه‌ی انسانها و محیطها ،

مهار کردن امیال و شهوات سررشته داران و قدرتمندان،  
ایضا و احیای آئین حیات و تپش در جامعه ها،  
حکومت دادن اصل انسانخواهی و رفع خطر از انسان ، بر جمیع  
علما و معاهد علمی : فیزیکی ، شیمیایی ، طبی ، پسیکولوژی و ... ،  
حمایت عقلانی بمقدار لازم از سایر پدیده ها بویژه حیوانات،  
حکومت دادن مفاهیم اصیل مذهب بر افکار و اذهان،  
مبارزه ی پیگیر علیه خرافات ملتها و اعمال و عقاید مبتذل ،  
حفظ نوامیس شرف و منشهای راستین انسانی،  
حفظ سیاست جهانی بر اساس تعادلات رفاهیت زای حقوقی،  
تأمین عمومی مسکن ، بهداشت ، خوراک ، لباس ، کار در همه جای  
جهان،

ایصال صحیح معنویات عالی به ملتها،  
صیانت افکار بشری از تخدیرات شیادان و مکتب بازان و مذهب -  
سازان دروغین و سارقین اندیشه ها ، و آموختن مقدار لازم از مسائل  
ماوراء طبیعی بتوده ها،  
لزوم توجه قاطع به تربیت و شخصیت کودک،  
احیای سنن و عقاید انقلابیون و شهدای تاریخ انسان،  
توجه کامل به تأمین موادّ زندگی ساز در روحیه ی نسل جوان -  
جوامع ،

و انسانی کردن مجموعه ی برنامه های عملی و مردمی،  
معتقد باشد باید به مکتب مشعلداران بزرگی که در پیشترها

برای تأمین تمام این مسائل و اصول به نیکوترین وجه توجه کرده و در آن راه فدا گشته اند توجه کند ، تعلیمات آنان را بدست آورد ، نشر کند ، و در راه ایصال آن ، به جمیع افکار و کمیته های اجتماعی بکوشد .

در مذهب ما بطور اجمال و توجیه نشده ، این حقیقتها بوده است .  
و اساس پیگیری خونقرجام شیعه ، و حرارت های شعله زای جوانان هم مذهب مادر نسل های قدیم نیز بر همین آرمان عزیز بوده است . و راستی دریغ است که اکنون از آن همه تپش و تنفس و فریاد ، جز خموشی و زینها نسبینیم ، و از آن همه شعله و آتش دیر پای ، جز بر خاکستری نگذریم .

و در آبادی های شیعه ، و بلاد و شهرهایی که خشت و گلش و شالوده ریزی و هندسه اش بدست شیعه بوده است ، و باخوی شیعه ، و روح شیعه ، آجین گشته است ، بشنویم از شاعران :

« نه تنها بال و پر ، بال نظر بسته است » « ۱ » یا :

در کجا طلوع ؟

در کجا غروب ؟

---

۱- « ..... بدیده ..... ره هر پیک و بیفام و خبر بسته است ؛

نه تنها بال و پر ، بال نظر بسته است .

قفس تنگ است و در بسته است ..... »

ص ۱۰۷-۱۰۸ ، زمستان ، آواز کربک

در کجا سحر گمان؟ «۱»

یا ، در مزار آباد شهر بی تپش ، وای جفدی هم نشنوند «۲» و همه ی  
غوغاها را در سکوت جاودان مدفون بدانند «۳» و جای خشم و عصیان بویه ها  
پشکبینه های پلیدی رسته ببینند «۴»

در شهر آفتاب سازان ، چنین باشد سروده ها ، و خود را زاده ی  
پایان روز بدانند و همه ی سیرشان را در شب ؟ «۵» و در چکاد روز ،  
امید بروز نداشته باشند حتی در پشت تپه «۶» و امثال اینها بسیار سرودند  
که خفقانها روحشان را سرگرم چنین ترانه ها گذاشت ، مانند شعر :  
باغ عقیم «۷»

---

۱- ساعت بزرگ شهر! !

هان بگوی  
در کجاست آفتاب ؟  
اینک ، ایندم ، این زمان ؟  
در کجا طلوع ؟  
در کجا غروب ؟  
در کجا سحر گمان ؟

ص ۷۶ . آخر شاهنامه - ساعت بزرگ

۲- (در مزار آباد شهر بی تپش

وای جفدی هم نمی آید بگوش .  
دردمندان بی خروش و بی فغان ،  
خشمناکان بی فغان و بی خروش) .

ص ۲ - آخر شاهنامه

۳-۴-۲ - آخر شاهنامه

۵- ص ۲۵ (هوای تازه) شر ناتمام - از : ۱ . بامداد

۶-۳ - آخر شاهنامه

۷- از منوچهر آتشی ، راهنمای کتاب سال ۴ ش ۵ و ۶ ص ۴۱۴

- قصه‌ی شهر سنگستان «۱»  
 کتیبه «۲» - وای وای از یاس ارواح -  
 پیوندها و باغ «۳»  
 درها و دیوارها «۴»  
 قصه «۵»  
 شبهای دشت «۶»

- ۱ - ۲ ، از : اخوان  
 ۳ - از : اخوان - « شعر امروز خراسان »  
 ۴ - از : فرخ تمیمی ، راهنمای کتاب ، همانسال و همان شماره ص ۴۲۴  
 ۵ - از : شهاب ، همان شماره ص ۴۴۳ - ۴۴۵  
 ( امید کوچک زیبا  
 در اینجا زندگی درخنده‌ها اشک است  
 در اینجا زندگی با عشقها درد است  
 در اینجا چشمه‌ی خورشید جان سرد است  
 فضا غرق سموم ناجوانمردیست )  
 ۶ - از : سیاوش کسرایی ، همان شماره ، ص ۴۵۰ :  
 آخر دلم ز آبی این آسمان گرفت  
 ابر سیاه و گوهر باران او کجاست ؟  
 سستی گرفت ریشه و جز رشته‌ای نماند  
 آن گرد باد عاصی و طغیان او کجاست ؟  
 ❀  
 ای بیشتر گریخته از دیدگاه من  
 ای راه بیدرتنگ  
 ای دورتر دویده زمرز نگاه من  
 ای بادبی‌لکام  
 حرفی است باشما  
 يك حرف ، يك پیام ...  
 شبهای دشت از همه پیوند رهاست  
 شبهای دشت خلوت خاوش بادهاست ) .

دره‌ی مرگ «۱»

بیهوده ، ای دوست ! «۲»

جام اگر بشکست ... ؟ «۳»

رانده «۴»

صبر تلخ «۵»

لعنت «۶»

اینها ... و آنچه ادبیات سیاه ، و آثار یأسبار ، و نوشته‌های نکبت-گونه را بوجود آورد ، و در و دروازه‌ی روز را - که دیگران ، به تزویر ها و قدرت‌ها ، بسته بودند - ایمان با نواختن سرود نا-امیدی خویش ، بسته ترش کردند .

اینهاست خالیگاه‌های روح نسل جوان ، و آنهاست قاطعیت‌های پنهان-مانده‌ی تشیع ، و اصالت‌های ناشناخته‌ی مذهب در این روزگار .

و دایم داد و قال‌های پوچ ، باسم‌ائمه‌ی طاهرین - و چه مظلوم واقع شده‌اند اکنون ، بدست این اشخاص جاهل - بلند است که مبتذلترین کارها و بچه‌گانه‌ترین اعمال را انجام دهند ، و باسم تجلیل آن‌ان و تعظیم شعائر قلمداد کنند «۷» . و از آن کارها و امثال آن ، اجنبی ،

---

۱ - از : توللی - نمونه‌های شعر آزاد - ص ۳۷-۳۸

۲ - نمونه‌ها ص ۱۴۷ - ۱۴۸ : از حسن هنرمندی

۳ - نمونه‌ها ص ۱۵۴ - ۱۵۵ از فریدون مشیری

۴ : ۶ ، ۵ - هوای تازه .

۷ - و کو آنکس که بفکر سامان دادن بافکارزنده و پرشور نسل جوان افتاده

باشد. و آن اندکی که هستند (که بسیار اندکند) خدای نکه‌ها نشان باشد ، در هر جا هستند چه در روشنی یا تاریکی ، در شب یا روز .



بیشتر سود برد .

بگذریم که سخن دردناک تر گشت ، و تداعیات ذهنی نویسنده  
جانگاہ ورمقگیر و استخوانسوز ، و ، ای وای از این جاهلان ، و ، ای  
وای از سادگی مردم ...



پس این بود روحیه‌ی شیعه ، و اینهم باید باشد ناگزیر ...  
و باید پاخاست و آموخت ، و مشعل صراحت را بدوش کشید ،  
و انتقاد کرد و نهراسید . و ایام آل محمد را سرپرستی کرد ، و روح  
توده‌های شیعی و مسلمان را بحقیقتهای زیر سرپوش توجه داد ، و راه  
گشود ، و باقیمانده‌ی حقایق را صیانت کرد ، و روشناییها را بمنسل بعد  
تحویل داد ، و تاریکیها را درهم ریخت ، و جلال آفتاب را شناساند ،  
و عظمت مشعل را در یادها زنده کرد ، و بمفهوم حق رسید ، و آن را  
بتمام اندیشه‌ها رساند . و قاطعیتها همانست که داشته‌اند ، و مذهب حق  
داشتن ، و فریاد برای حق نکشیدن ، جز ادعا چیزی نیست .



دومین اصل اهمیت اعتقاد بحق ، تظاهر بحق ، و اظهار حق ، و  
شناساندن حق است . و کارنامه‌ی روشن پیشینیان ما که همه‌ی عزت‌های  
واقعی را احراز کرده بودند ، همین بود ، و کارشان بر همین منوال . و  
ماهم تا بدان چکاد فروغ آجین نرسیم کجا که کاری کرده و وظیفه‌ی  
انجام داده باشیم ، کجا ؟

و کجا که به‌هدف اصلی تشیع ، و منظور عمومی و انسانی و مردمی

اُمه‌ی خود ، رسیده باشیم ، کجا ؟  
و کوتاه سخنها اینکه باید کوشید که حق بیاری حق رود ، و گرنه  
سخن همانست که استاد امیری فیروز کوهی گفته است :  
یاری ز حق مجوی که تا ظلم حاکم است  
حق نیز جز بیاری باطل نمی‌رود .

۵ ... و در اثر تعلیمات عملی پیشوایان شیعه ،  
شهادت و جانبازی در راه پایداری دین خدا و  
نجات جامعه‌های انسانی رسمیت دینی یافت ،  
و حفظ ناموس عدالت و دین ، بر حفظ جان  
عاریت ، مقدم شناخته شد ...

## شهداء الفضيله

با: کتابی که خاطرات «مرگ سقراط» را تجدید کرد

تاریخ فداکاران رهنمایست که سر انجام ، جوامع انبوه بشریت را در دریای بیکران زندگی بساحل امید خواهد رسانید . تنها سطرهای جذاب در صفحات زندگی انسانها جایست که فروغی از کارنامه‌ی فروزان مردان بزرگ بر آن تابیده است . وزندگی آنانست که مانند تابلوی جاندار در مرآی آیندگان قرار دارد .

شُهدای علم و فضیلت ، شُهدای عدالت و انسانیت ، شُهدای دین و اخلاق ، اثری روی افکار اجتماع گذارده اند که هیچگاه محو نمیگردد و همواره خاطرات آنان با طلوع و غروب ستارگان تجدید میشود ، و نهضت‌های عمیق آنان پیوسته عواطف جوامع عظیم انسانی را بر میانگیزد و درس سودمندی که به ابنا‌ی جامعه‌ی خود آموخته اند در تمام فراز و نشیب‌های تاریخ تکرار میگردد .

روزی که سقراط جام شوکران را بیدرنگ نوشید ، گذشت زمان از این شهامت و بزرگی با شتاب سرفصلی اخذ کرد که پیاپی زیر آن سطوری نوشته شده است و خواهد شد ...

این رشته فداکاری در میان منجیان بزرگ از دورانی قدیم وجود داشت ، و روح آنان را بسوی کسب افتخار جاوید پیش میبرد ، تا

اینکه در مذهب شیعه ، فداکاری و مبارزه در راه حق و فضیلت ، نقشی ثابت و اصولی بخود گرفت ، و در اثر تعلیمات عملی پیشوایان شیعه ، شهادت و جانبازی در راه پایداری دین خدا و نجات جامعه های انسانی رسمیت دینی یافت ، و حفظ ناموس عدالت و دین بر حفظ جان عاریت مقدم شناخته شد . این بود که مسلحان شیعه مذهب از آغاز فعالیت ، دست از جان خویش می شستند . شاید نتوان در تاریخ شیعه صفحه ای یافت که بدون حادثه ای خونین تمام شده باشد ... این استقامت حیرتبار امتیاز ویژه ی شیعیان بود . و از اینراه بجز افراد با ایمان و سربازان با حمیت ، علمای بزرگی را تقدیم آستان شهادت کرد که در این گفتار بشناساندن کتابی پرداخته ایم - که در تاریخ آنان تألیف یافته است .

بیست و نه سال پیش ( ۱۳۵۵ هـ ۱۹۳۶ م ) یکی از فقهای نجف کتابی انتشار داد که در محافل علمی و اجتماعی انعکاسی شگرف پیدا کرد ، و بعنوان یک کتاب تربیتی و پژوهشی تلقی گردید ، و بر بیشتر مؤلفان و دانشمندان روشن کرد که وظیفه ی قلم و تألیف تنها خاموشی و بی خاصیتی نیست ، بلکه میتوان در سایه ی تحقیق نیز بمفاهیم زنده گرایید .

آری ، عامای شیعه در اثر تعلیمات زنده ی شیعی ، تاریخ پرافتخار شهدای فضیلت را بوجود آوردند . و لازم بود که توماری از آن خونهای پاک تهیه گردد . تا اینکه عالمی مجاهد و مصلحی غیور کتاب تاریخ آنان را نوشت . و صفحات شهداء الفضیله را در منظر اجتماع گرفت .

و نشان داد که قلمرو دانش نیز با خون پاک مردانی رونق یافته و تاریخ علم سرفصلهایی خونین داشته است .

علامه‌ی امینی «شیخ عبدالحسین احمد» پیش از «بجریان در آوردن سیل خروشان «الغدیر» بسوی پهنه‌های اعتقادات ملل اسلامی، کتاب «شهداء الفضیله» را بدست مجامع تربیتی امت اسلام داد. و روح هیجان دینی و از خود گذشتگی در راه حقایق آسمانی را در آنان دمید. و گروهی را پرورش داد که بیگمان تاریخ در برابر آنان تعظیم خواهد کرد ...

#### گفتار مؤلف پیرامون کتاب :

« کتاب ، فنی، تاریخی ، ادبی ، مبتکر فی موضوعه ، يتضمن تراجم شهداء علمائنا الاعلام من القرن الرابع الهجرى الى العصر الحاضر وهم : مائة وثلاثون شهيداً » مؤلف درك ارزش كتاب را بخواننده‌ی خود واگذارده است . و پس از این جمله‌ی کوناه که در آغاز آمده دید-اچه بی بس مختصر آورده است و در آن میگوید : « این همان کتابی است که برای گرد آوریش کوشیدم ، و عمر گرانمایه‌ی خود را در راه نگارشش سپری کردم . و خود حاوی تاریخ و سرگذشت شهیدان دانشمندان ماست که خون خود را برای پایداری حقایق دینی ریختند . این کتاب را بجویندگان فضایل و رهبران کمال انسانی تقدیم میکنم ، تا بدینوسیله باز ، یاد آن شهدای عالیقدر زنده گردد . »

سپس میگوید: «چون آن گروه از دانشمندان ما که در خلال سه قرن اول هجری شهید گشتند، شرح حالشان در کتابها و مُعْجَم‌های فراوانی گرد آوری شده است، در این کتاب از شُهدای قرن چهارم آغاز کردم تا عصر حاضر. و بعنوان - تَدْوِیْل - در خیلی از قرن‌ها شرح حال برخی از شهیدان مشهور شیعه را که از شخصیتها و فاضلان بوده اند ولی شهرت علمی نداشته‌اند نیز آوردم، چه‌یاد آنان را خالی از اهمیت ندیدم، ... آنگاه کتاب با نام «ناصر کبیر» آغاز میگردد.

#### گروهی از شهیدان :

پیش از بیان سایر مزایای کتاب نام چند تن از شهیدان راهب‌آوریم و با قلبی آکنده از عشق و محبت بمردان بزرگی که در راه تشیع و ولای علمی یا سایر نوامیس اسلامی جان سپردند، بروان تابناکشان درود میفرستیم. البته در اینجا بذکر نام و سال شهادت آنان بسنده شده است، و تفصیل شخصیت علمی و موقعیت اجتماعی ورشته های آنان را باید در خود کتاب دید :

- |       |           |                                     |
|-------|-----------|-------------------------------------|
| ۳۰۴   | سال شهادت | ۱ - ناصر کبیر ابو محمد اُطروش حسینی |
| قرن ۴ | «         | ۱ - شیخ ابوالحسن علان رازی          |
| ۳۶۶   | «         | ۳ - ناشی صغیر - ابن وصیف بغدادی «۱» |

۱- «ناشی» بگفته‌ی سماعانی در «انساب» بکسی گویند که بر یکی از فنون شعر نثر و ناکرده باشد، و آن لقب (ابوالحسن بن وصیف) گشته است، ابن‌وصیف بقیه در صفحه‌ی بعد

۳۹۸	«	۴ - حافظ بدیع الزمان همدانی
۳۹۹	«	۵ - شیخ ابو علی أنطاکی
ح ۴۶۰	«	۶ - ابوالحسین حلبی نحوی
۴۹۸	«	۷ - شیخ ابوالقاسم کرکی قزوینی
۲/۵۰۱	«	۸ - ابوالمحاسن رویانی طبری
۱۸/۱۴/۱۳/۵۱۵	«	۹ - مؤید الدین طغرای
۵۲۹	«	۱۰ - ابن ابی زرعه‌ی قزوینی
۵۶۳	«	۱۱ - قاضی ابوالحسین غسانی
قرن ۶	«	۱۲ - شیخ ابوعلی قتال نیشابوری
-	«	۱۳ - نصیرالدین راوندی
قرن ۶	«	۱۴ - شیخ جمال الدین حمدانی
۶۳۳	«	۱۵ - حافظ محمد بن یوسف عرباضی
قرن ۸	«	۱۶ - تاج الدین محمد آوی
-	«	۱۷ - سید جمال الدین بن ابی الفوارس
۷۳۲	«	۱۸ - بدرالدین بن زهره
۷۹۶	«	۱۹ - سیدشاه فضل‌الله مشهدی ، متخلص به «نعیمی»
۷۸۶	«	۲۰ - شمس‌الملک والدین محمد بن مکی (شهید اول)

بقیه‌ی پاورقی از صفحه‌ی قبل

ساکن مصر و از شاعران غدیر و متکلمی توانا و از مشایخ روایت شیخ مفید بوده است . ادب را از ابوالعباس مبرد و ابن معتنز اخذ کرده است و ابن فارس لغوی و عبدالله بن احمد روزبه از وی اخذ کرده‌اند ، و در سفرش بکوفه (متنبی) در جلسات ادبی او حاضر میشده است .  
شرح حالش در - الغدیر - ج ۴ ص ۲۴-۳۳ نیز آمده است .



- ۲۱ - ابوالعالی صدرالدین دشتکی « ۹۰۳
- ۲۲ - میرغیاث‌الدین هروی رازی « ۹۲۷
- ۲۳ - شیخ نورالدین علائی کرکی (محقق ثانی) « ۹۴۵
- ۲۴ - شیخ عمادالدین طوسی « ۹۱۴
- ۲۵ - شرف‌الاسلام شیخ‌زین‌الدین عاملی (شهید ثانی) « ۹۶۵
- ۲۶ - قاضی ضیاء‌الدین نورالله شوشتری « ۱۰۱۹
- ۲۷ - سید ابوالفتح نصرالله حسینی « ۱۱۵۴
- ۲۸ - شیخ محمدبن یوسف بلادی « ۱۱۳۰
- ۲۹ - میرزا محمد کشمیری دهلوی « ۱۲۳۵
- ۳۰ - میرزا محمد باقر اصطهباناتی « ۱۳۲۶

### مقدمه‌ی کتاب

کتاب دارای مقدمه‌ی بیست درده صفحه تحت عنوان :  
« مقدمه و ترجمه و تحلیل » ، که بقلم فاضلانہی استاد شیخ محمد  
خلیل‌الزین عاملی « ۱ » نگارش یافته است ؛ و بدین شرح آغاز میگردد :  
« لعل هذه الصورة التي نستعرض بها التاريخ الاسلامي تُملئ علينا دروساً  
تتوصل بها الى غاية نرفع بها القنوط المستحوذ على أديمغة كثيرين  
ممن ينظرون الى القديم بعين ملؤها الهزء فنستعرض التاريخ لكي نجد  
وسيلة لاقناغ الناقمين على طريقة القدماء المتمسكين بأهداب الجديد  
مهما كان نوعه وفصله . ان التاريخ الاسلامي يعطينا صورة مكبرة لما

۱ - مؤلف « تاریخ جبل عامل » .

كان يجول في نفوس أسلافنا من النزعات والمبادئ ...

و بطور خلاصه ، گفتار خلیل الزین در ابتدا این است که ما اگر بتوانیم باروش نوین پژوهش ، پیرامون حوادث تاریخ اسلام بررسی کنیم ، حتماً بی اعتمادی جوانان تحصیلکرده و محققان معاصر را از خیلی از مباحث تاریخی برطرف خواهیم کرد ، و حقایق اساسی و حوادث راست را بقبول آنان خواهیم داد .

بعد میگوید :

عده‌ی زیادی از مورخان روی هوی و هوس و تعصبات اعتقادی ، بنوشتن تاریخ دست زده‌اند ، و در نتیجه بروایت حوادثی که پدیده‌های واقعی تاریخ اسلام را پیش چشم ما گذارد نپرداختند «۶» این شد که گروهی در اخذ تاریخ اسلام بجانب خاورشناسان رو کردند . و همین زیانمان بس که تاریخ ما را دیگران بر ایمان روشن کنند . و معلوم است آنها نیز بی آنکه احساس شود در تحقیقات خویش اعمال غرضیایی خواهند کرد . پس از شرح این حقیقت میگوید : «ولیکن میان مورخان ، مردان مدقق با انصافی پیدا شده‌اند که در کاوشهای خود ، جز حقایق ثابت ، بر افکار عرضه نمیکنند و مایه‌ی گمراهی عموم نمیگردند ، بلکه خود

---

۱ - جلد اول - القدير - بحث : التاريخ الصحيح - و جلد هشتم ، بحث : جنایة التاريخ ، دیده‌شود .

در این بحث علامه‌ی امینی در باره‌ی کتب بلاذری ، طبری ، ابن اثیر و عماد - الدین بن کثیره شقی کوشها کرده است ، و از گفتار مستدل و بامدرک وی معلوم میگردد که بر کتبی که در اینگونه موضوعات اسلامی بدون بررسی نظرهای - القدير - تألیف میگردد نمیتوان اعتماد کرد و تمام آنچه را طبری و امثال او نوشته‌اند نمیتوان صحیح دانست .

نشاندنده‌ی تطور فکری هستند که در عصرهای گذشته، روی داده است. از جمله کتاب «شهداء الفضيله» از بهترین نمونه‌های آثار این نویسندگان است که الهام بخش دیگران خواهد گشت.

سپس سخن را بیان اهمیت شهداء الفضيله و عظمت و نبوغ و شهامت مؤلف آن پیوست میدهد، و موقعیت کتاب را از نظر تاریخ اسلام و ادب عربی روشن میکند و از جمله مینویسد:

«مؤلف برای انجام این کار گرانقدر در حالی که جز خامه‌ی پرتوان و همت و الایش یاوری نداشت بیا خاست. و برای جمع آوری آن، کتابخانه‌های ایران و عراق را بدقت مورد بررسی قرار داد. و در راه جستجوی احوال شهیدان، نسخه‌های کمیاب را کاوید و بجز مالی که صرف کرد سالهایی چند از عمر خود را گذراند، بطوری که مبالغه نکرده ایم اگر بگوییم علامه‌ی امینی در تألیف این کتاب نیروهایی به صرف رسانید که خارج از متعارف بود، تا توانست آنرا با این ترتیب بدیع و سبک زیبا و بیان لطیف و تعبیر نیکو بیرون دهد. خوانندگان، خود هنگامی که این یگانه کتاب را بخوانند به رنجهای فراوانی که در راه تألیف آن تحمل شده است خواهند پی برد.

«در نخستین نظر، تصور نمیشود که شماره‌ی شهدای فضیلت بیش از بیست باشد. من موقعیکه با علاقه‌ی امینی گفتگو میکردم بخیالسم نگذشته بود که شماره‌ی شهدای علمای ما این اندازه زیاد باشد. چون متعارف این است که شهیدان، میان لشگر کشان و شمشیر زنان باشند، ولی علما نیامده‌اند که با اسلحه‌ی جنگی دفاع کنند بلکه آنان باید

با فکر و قلم از حقایق پشیمانی‌کنند و مردم را بسوی عقاید و مبادی حقه سوق دهند... لیکن غیرت علامه بر شیعه اباورزید، است که در میان علما مردانی یافت نشوند که برای یاری فضیلت و دفاع از حق شهید شده باشند...» .

بعد از این بیانات در پایان مقدمه، خلاصه‌یی از زندگی مؤلف و پدر و نیای وی «۱» آورده شده است. پیش از این قسمت، مراتب علمی و شخصیت روحانی مؤلف شرح داده شده و باجازات اجتهادی که فقهای آنروز باو داده‌اند اشاره رفته است.

علامه‌ی امینی بسال ۱۳۲۰ هجری پای بدین گیتی مینهد و پس از گذراندن دوران تحصیل در تبریز و «نجف اشرف» در حدود سن سی-سالگی بمرحله‌ی کمال علمی اجتهاد و فقاہت نایل میگردد. سپس با اقدامات اصلاحی و مطالعات بیکران خود پیرامون «التدیر» و تأسیس کتابخانه‌ی بزرگ شیعه در نجف بنام:

مکتبۃ الإمام امیر المؤمنین «ع» العامّة،

و تشکیل:

دارالتألیف العامّة

در پایگاه علمی شیعه، میپردازد.

---

۱- شرح حال عالم فاضل مرحوم میرزا احمد امینی و مرحوم مولی نجفعلی امین‌الشرع، پدر وجد علامه‌ی امینی که از اهل علم و فضیلت بوده‌اند در طبقات اعلام‌الشیعه - نیز آمده است، از جمله رجوع شود به - نقباء البشر - ج ۱ ص ۱۲۴ .

## تقریظها

پس از مقدمه ، تقریظهای کتاب است . بزرگان و دانشمندان از دورانی پیش بعظمت روح ، خلوص نیت و فداکاری علامه‌ی امینی پی بردند ، لذا همواره او را در کارها و آثارش تشویق و تأیید میکردند. بر او هم لازم بود که متقابلاً بحکم ادب و اخلاق، اهمیت تأییدات آنان را مورد توجه قرار دهد . از اینرو در اوایل این کتاب چند تقریظ از :

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴ - ۱۳۶۵)

آیت الله حاج آقا حسین قمی ( ۱۲۸۲ - ۱۳۶۶ )

مرحوم حاج شیخ محمد حسین کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱) رحمه الله علیه «۱»

و علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی «۲» دامت افاضاته درج کرده است .

نیز در تقریظ کتاب ، قصیده بیست ( بقافیهای قاف دارای ۳۳

بیت ) از دانشمند و ادیب مرحوم شیخ محمد علی اردوبادی «۳» (۱۳۱۲-

۱۳۸۰) که چند بیت از آن نقل میشود :

عقد جُمانِ قدیری متمسقا

فیخطف الابصار منه ألقا

۱- شرح حال مرحوم اصفهانی قمی و کمپانی در - نقباء البشر - ذکر شده است .

بترتیب رجوع شود به : ج ۱ ص ۴۱-۴۲ و ج ۲ ص ۶۵۳-۶۵۵ همین جلد

ص ۵۶۰-۵۶۲ .

۲- شرح حال شیخ آقا بزرگ تهرانی در - ریحانة لادب - ج ۱ ص ۲۲ و مجله‌ی

- راهنمای کتاب - شماره‌ی ۵-۶ : سال چهارم - ص ۵۲۵ - ۵۲۹ آورده شده

است .

۳- شرح حال مرحوم اردوباری در - الکنی والالقباب - ج ۲ ص ۱۷-۱۸ ،

ذکر شده است .

فلا يجازى زهوهُ زهر الرُّبى  
ولا يدانيه الدرارى نسقا  
أم أن هذا فلكُ المجدِ به  
اذ وضح الصبح يزين الأفقا

✧

يسيل لطفاً ويضوع زده  
فلا يضاهيه العرار عبقبا  
وصاعه (شيخُ العلا) أساوراً  
تزين منها معصماً و مرفقا

✧

شادبذكر غابر لمن مضى  
حتى استجد فخرهم واستوسقا  
وقد اعاد مجد امس دابر  
حتى كان عاد لمن فيه البقا  
الشهداء المصطفون خلدت  
لها اللبالي هديها و الموثقا  
وقبض المولي لهم خير فنى  
يدعو الى الخير وينحو للثقى

مدارك شهداء القضاة نوعاً كتب تاريخ ورجال معتبر ومعمد فریقین است. وچون شرح حال علمای ما در نظر رجالیون و مورخان خود شیعه بهتر معلوم است بکتب آنان فراوانتر استناد شده است. اینک در ذیل، نام بیشتر مدارك كتاب را همراه نام مؤلفان آنها و سال درگذشتشان میآوریم :

- ۱- أخبار الزمان تألیف: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ۳۳۳ م
- ۲- یتیمۃ الدهر » ابو منصور عبدالملک ثعالبی ح ۴۲۹
- ۳- رجال نجاشی » ابوالعباس نجاشی ۲۵۰ م
- ۴- فهرست » شیخ الطائیفه ابو جعفر طوسی ۴۶۰ م
- ۵- تاریخ بغداد » ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی ۴۶۳ م
- ۶- دُعیة القصر » ابوالحسن باخرزی ۴۶۷ م
- ۷- الأنساب » حافظ ابوسعید سمعانی ۵۶۲ م
- ۸- فهرست منتجب الدین: شیخ منتجب الدین رازی ، از: نواده های شیخ صدوق م بعد از ۵۸۵
- ۹- معالم العلماء » ابن شهر آشوب مازندرانی ۵۸۸ م
- ۱۰- کامل التواریخ » عزالدین ابوالحسن - ابن اثیر «۱» م ۶۳۰

۱- سه تن از دانشمندان اهل سنت که برادر نیز هستند باین عنوان :  
بقیه در صفحه ی بعد

- ۱۱- مُعْجَمُ الْأَدْبَاءِ » ياقوت بن عبدالله حَمَوِي ٦٢٦ م
- ۱۲- مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ » » » » » »
- ۱۳- وَفِيَاتُ الْأَعْيَانِ » احمد بن محمد اربلي - ابن خَلِّكَان ٦٨١ م
- ۱۴- خُلَاصَةُ الْأَقْوَالِ » جمال الدين علامه حلي ٧٢٦ م
- ۱۵- مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ » محمد بن احمد ذَهَبِي ٧٤٨ م
- ۱۶- رِجَالٌ » تقي الدين حسن بن داوود حلي قرن ٧
- ۱۷- عُمْدَةُ الطَّالِبِ فِي أَنْسَابِ آلِ أَبِي طَالِبٍ: سَيِّدِ جَمَالِ الدِّينِ  
احمد بن مُهَنَّأ ٨٢٨ م
- ۱۸- خَزَائِنُ الْأَدَبِ (١) : ابن حِجَّتِ حَمَوِي ٨٣٧ م

بقية يادرفى صفحهى قبل

(ابن الاثير) معروفند :

- ۱- مجد الدين ابوالسعادات مبارک بن ابى الكرم الشيبانى الجزرى (٦٠٦ م)  
محدث ومؤلف: «النهاية فى غريب الحديث» و «الانصاف فى الجمع بين الكشف والكشاف»  
که از تفسیر ابواسحاق نملی (الكشف والبيان) و (كشاف) گرد آورده است ، و  
«جامع الاصول» که جمع میان صحاح ست اهل سنت است .
- ۲- عز الدين ابوالحسن على بن ابى الكرم ، مورخ ومؤلف : «الكامل»  
و «اسد الغابه فى معرفة الصحابه» .
- ۳- ضياء الدين ابوالفتح نصرالله بن ابى الكرم (م ۶۳۷) اديب ومؤلف  
«المثل السائر فى ادب الكاتب والشاعر» .

الكنى والانتساب - ج ۱

۱- باين نام ، خزائنة الادب (بکسر خاء) در ادب عرب دو کتاب تأليف گشته  
است .

الف - «خزائنة الادب و غاية الارب» : تاليف : شيخ تقي الدين - ابن حجت  
حموى (٧٧٤-٨٣٧) که همان شرح قصيدهى بديعيهى اوست نظير: انوار الربيع  
بقية در صفحهى بعد



- ۱۹- الدرر الكامنه في اعيان المائة الثامنة : ابن حجر عسقلاني م ۸۵۲
- ۲۰- بغية الوعاة في طبقات النحاة : جلال الدين سيوطي م ۹۱۱
- ۲۱- تاريخ الخلفاء » » » »
- ۲۲- جامع الاقوال » سيد يوسف بن محمد عاملي قرن ۱۰

بقیه ی پاورقی صفحه ی قبل

و امثال آن ...

و در حاشیه اش رسائل بدیع الزمان همدانی که از بلوغت بین منشآت کلاسیک عرب است از ص ۲ تا ۳۰۹ چاپ شده و از ۳۱۰ تا ۳۶۷ که آخر کتاب است در حاشیه شرحی که بانو عائشه ی باعونی بر قصیده ی بدیعیه ی خود نوشته است و - الفتح المبین فی مدح الامین - نام دارد چاپ شده است .

ب - « خزانه الادب و لب لباب لسان العرب » تالیف : عبدالقادر بن عمر بغدادی (۱۰۳۰-۱۰۹۳) است .

ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶) نحوی و اصولی معروف ، صاحب کتاب « الامالی » و « مختصر الاصول » و « ایضاح المفصل » دو کتاب فشرده و بسیار پرسود در نحو و صرف - خط ؛ بنام - الکافیہ - و - الشافیہ - یا - مقدمه فی النحو و مقدمه فی الصرف و الخط - تالیف کرده که بر آنها شروع فراوانی نوشته شده است .

از آن جمله نجم الاثمه شیخ محمد بن الحسن الاسترآبادی م ۶۸۶ - عالم بسیار محقق و بزرگ که به « فیلسوف النجاة » خوانده شده ، شرحی مفصل بر - کافیه و شرحی بر شافیة نوشته است که هر دو در بابی ست بیکران از تحقیقات فنی و دقت و تحلیل و از کتب بسیار بسیار کم نظیر این دورشته است . و معلوم است که در این قبیل کتب ، از اشعار و امثال پر لغت ، و دقیق ، بعنوان - شاهد - فراوان آورده میشود که لازم است آن اشعار توضیح داده شود و حال شاعران معلوم گردد و مناشیء و موارد - امثال - نیز مبین شود .

لذا از قدیم شرح شواهد ، زیاد نوشته اند مانند :

شرح شواهد مجمع البیان - و شرح شواهد کشف - و شرح شواهد تلخیص المفتاح - ... خزانه الادب بغدادی که گاهی بعنوان - خزانه الادب الکبری - خوانده شده شرح شواهد شرح کافیه است . و کتابی است بس پین مطلب و بهره بخش .

بغدادی بعدها شرحی نیز بر شواهد شرح شافیة ی رضی می نویسد و شواهدی

بقیه در صفحه ی بعد

- ۲۳- حبیب السیر « غیاث الدین محمد خواندمیر قرن ۱۰  
 ۲۴- تقدالرجال « میرمصطفی تفرشی ۱۰۲۹۴  
 ۲۵- تخلص الاقوال « میرزا محمد استرآبادی ۱۰۲۸۴

بقیهی پاورقی صفحهی قبل

که در شرح جاربردی - فخرالدین احمد بن الحسن الشافعی م ۷۴۲ - بر مقدمهی  
 صرف آمده است بدان ضمیمه میکند و خود در آغاز آن میگوید:

وبعد فلما فرغت بتوفیق الله من شرح شواهد الكافية لنجم الائمة الشيخ الرضى  
 الاسترآبادی ، رحمه الله وتجاوز عنه ، رأيت ان الحق به شرح ابیات شواهد الشافیه  
 له ایضاً ، وهی مائة وستة و تسعون بیتاً لكونها ككتاب واحد متناً و شرحاً فكذلك  
 ينبغي ان يكون شرح ابیائهما .

و اشار الى بعض الافاضل بان اضم اليها ابیات شرح المحقق العلامة احمد بن -  
 الحسن الجاربردی ؛ التي انفرد بها ، لميس الحاجة اليها لكثرة تـهـ اولها  
 تدریساً و مراجعة ، حتى يعم النفع ، وهی اثنا و خمسون بیتاً فاجبته الى ذلك  
 و شرعت مستعیناً بالله ذی الطول والاعانة فی يوم الخميس الرابع والنشرين من  
 جمادى الاخرة من سنة تسع و سبعين والف ، اسأل الله اتمامه والنفع به آمین .

و از خدمات بزرگی که بعالم ادب شده است ، چاپ منقح و مضبوط و محققانهی  
 شرح شافیه است . ضمیمهی شرح شواهد آن که در قاهره در ۴ جلد بهمت چند  
 استاد تنظیم یافته و طبع شده است ، و در آغاز کتاب آمده :

حققهما و ضبط غریبهما و شرح مبهمهما الاساتذة: محمد نور الحسن ( المدرس  
 فی تخصص كلية اللغة العربية ) و محمد الزقزاف ( المدرس فی كلية اللغة  
 العربية ) و محمد محیی الدین عبدالحمید ( المدرس فی تخصص كلية اللغة  
 العربية ) و در مقدمهی که استادان نامبرده نوشته اند در بارهی شیخ رضی  
 ضمن تجلیل بسیار گفته اند : ( افضل المحققین و ابرع المدققین العالم الذی  
 لا یشق غباره ولا یدرك مداه ... ) و در آخر فهرست نام شعرا بیست که  
 شرح حالشان در خزانه الادب نیامده است و آنان ۳۴ نفرند که از « ابو الاخضر  
 جمانی » شروع و به « ولید بن عقبه بن ابی معیط » ختم میشوند .

و برای کتاب پنج فهرست ترتیب داده شده است : ۱ - فهرست  
 الموضوعات ۲ - فهرست الاعلام ، ۳ - فهرست الكلمات اللغویة الواردة  
 فی الجزء ... ۴ - فهرست الشواهد الواردة فی الجزء ... ۵ - فهرست  
 الامثال التي وردت فی الشرح و التعليقات .



- ۳۸- توضیح المقال » مولی علی کنی رازی ۱۳۰۶م
- ۳۹- نُجُوم السَّمَاء » محمد علی لکنوی ۱۳۰۹م
- ۴۰- روضات الجنات » میرزا محمد باقر خوانساری ۱۳۱۳م
- ۴۱- إتيان المقال » شیخ محمدطه نجف ۱۳۲۴م
- ۴۲- أنوار البدرین » شیخ علی بحرانی قطفی ۱۳۴۰م
- ۴۳- تنقیح المقال » شیخ عبدالله مامقانی ۱۳۵۱م
- ۴۴- تاریخ آداب اللغه العربیه : ج- جسی زیدان ، مؤسس  
ومدير سابق ( الهلال ) ۱۹۱۴م
- ۴۵- مُستدرکُ الوَسَائِل » حاج میرزا حسین نوری ۱۳۲۰م
- ۴۶- الحُصُونُ المُنِيعَةُ » شیخ علی کاشف الغطا ۱۳۵۰م
- ۴۷- تَكْمِلَةُ اَمَلِ الْاَمَلِ » سید ابومحمد حسن صدرالدین کاظمی
- ۴۸- تأسیس الشیعة لفنون الاسلام ۲۰ : » » »
- ۱۳۵۴م

۲ - مؤلف ( الذریعه ) علامه تهرانی میگوید : تأسیس الشیعة الکرام لفنون الاسلام تالیف سید اساتید ما آیت الله سید حسن صدرالدین موسوی عاملی کاظمی میباشد .  
وی در کار این کتاب موضوعی را ابتکار کرده و آنرا بس نغز و جالب تدوین داده و با تاریخها و سیره های صحیح ثابت کرده است که علمای شیعه در تأسیس علوم اسلامی : نحو . صرف : لغت ، علوم بلاغت ، عروض کلام . حدیث ، معقول ، فقه ، اصول ، تفسیر ، اخلاق ... بر سایر علمای اسلام تقدم داشته و در تالیف و تصنیف در این علوم پیشدست بوده اند شرح حال مؤسین علوم را هم ذکر کرده و پاره‌یی از قدما و تصنیفاتشان را بقیه در صفحه‌ی بعد

۴۹ - الطلیعه فی شعراء الشیعه د قاضی شیخ محمد سماوی ۱۳۷۰۴

۵۰ - اعیان الشیعه د سید محسن امین عاملی ۱۳۷۱۴

۵۱ - طبقات اعلام الشیعه د علامه‌ی معاصر شیخ آقا بزرگ

تهرانی ، مؤلف ( الذریعه الی تصانیف الشیعه )

۵۲ - فهرست کتابخانه‌ی آستان قدس : حاج عماد فهرستی ۱۳۵۵۴

### سبک نگارش و ارج فنی کتاب

نشر کتاب ، میان‌ه‌ی قدیم و جدید نوشته شده که هم از سجع‌های متکلفانه و هم از پاره‌یی تطویل‌های غیر لازم خالی است . و از این‌رو عبارات کتاب نوعاً پخته و مطبوع است . مؤلف در ابتدای ترجمه‌ی هر یک از شهدان ، نسب او را بیان میکند ، سپس سایر حالاتش را مینگارد ، بعد بذکر خصوصیات مناسب و مفید می‌پردازد : استادان ، شاگردان ، افکار علمی و اجتماعی هر یک را باختصار می‌آورد ، مشایخ روایت و اجازات اهل حدیث آنان را ذکر میکند ، و در مورد شهادتی که فرزندانها و نبیره‌های دانشمندی داشته باشند . بدانان اشاره میکند . و تالیفات فراوانی از آنان نام میبرد

بقیه پاورقی صفحه‌ی قبل

آورده است ، و در حدود سال ۱۳۲۹ هجری تالیف آن تمام شده است و با اینکه در هر مورد بذکر نمونه‌ی اکتفا کرده باز کتاب حجم برداشته و همین موجب شده است که از وی اختصار آنرا بخواهند اوهم خلاصه‌ی بی‌اصل جدا کرده که بنام ( الشیعة وفنون الاسلام ) بچاپ رسیده است ، من نیز بطور اختصار شرح حال علمایی را که در آن ذکر شده‌اند بیرون آوردم ، و آنرا « الدر المنیس فی تلخیص رجال التائیس » نامیدم ...

الذریعه ج ۳ ص ۲۹۸ - ۲۹۹

گردانیده‌ی پارسی خلاصه‌ی تائیس الشیعه نیز بنام ، دشیمه یادید آ، ندگان فنون اسلام» انتشار یافته است .

که خود واجد اهمیت بسیاری میباشد .

گروهی را نیز در پای صفحه‌ها بمناسبت معرفی میکند و از این لحاظ کتاب «شهداء الفاضله» باختصاری «۱» که نسبت به موضوع خود دارد ، لبریز از فواید رجالی و تاریخی و ادبی است .

در ضمن تراجم شهدا ، وقایع و حوادثی از قبیل : تهدیمهای کعبه‌ی معظمه و ساختن آن ، برخی از فتن قرامطه ، پاره‌یی از فجایع و هابیه‌ها و واقعه‌ی احمد پاشای جز اردر «عامله» ذکر شده ، و شرحی راجع بمقتداری از خاندانهای علمی شیعه نیز آمده است . رویهمرفته کتاب دارای چهار فهرست است بدین ترتیب :

۱- فهرست اعلام شهیدان - ۱۳۰ دانشمند .

۲- فهرست اعلام خاندانهای مذکور در کتاب - ۲۰ خاندان

۳- فهرست اعلام کسانی که در ضمن ، شرح حال آنان آمده است -

بیش از ۲۷ نفر .

۴- فهرست اعلام کسانی که در پای صفحه‌ها شرح حالشان ذکر شده

است - بیش از ۱۲۵ نفر .

آثار ادبی منظومی نیز در کتاب آورده شده که از جمله قصیده‌ی معروف ابوالحسن تهمامی (م ۴۱۶) است در سوک کودک خردسالش در ۸۳ بیت که از بهترین و گدازنده‌ترین و مشهورترین میراثی ادبی عرب است ، که سوز و گداز میراثی خنساء شاعره در مرگ برادرش صخر و هم میراثی خاقانی و جامی و محدثم و . . . . را بیاد می‌آورد . اینک ابیاتی از آن :

حكم المنية في البرية جار  
ما هذه الدنيا بدار قرار  
بيناً يرى الانسان فيها مخبراً  
حتى يرى خيراً من الاخبار  
طبعت على كدر وانت تريدها  
صفواً من الاقدار والاكدار  
و مكلف الايام ضد طباعها  
متطلب في الماء جذوة نار  
فالعيش نوم و المنية يقظة  
و المرء بينهما خيال سار  
فاقضوا ما ربكم عجا لا انما  
اعماركم سفر من الاسفار  
فكان قلبي قبره و كانه  
في طيه سر من الاسرار  
ان يحتقر صغراً فرب مفخّم  
يبدو ضئيل الشخص للنظار  
ان الكواكب في علو مقامها  
لترى صغاراً وهي غير صغار

ابكبه ثم اقول معتذراً له  
 وفقت حين تركت الأم دار  
 جاورت أعدائي وجاور ربه  
 شتان بين جواره و جوارى  
 ولقد جريت كما جريت لغاية  
 فبلغتها و ابوك في المضمار  
 فاذا نطقت فانت اول منطقتي  
 واذا سكنت فانت في اضماري  
 اخفى من البرحاء ناراً مثل ما  
 يخفى من النار الزناد الواري

وتخميس قصيدهى فرزدق درستائش امام على بن الحسين زين العابدين  
 عليه السلام ، از ابو الفتح سيد نصر الله موسى حائرى (م ، ۱۱۵۴) كه  
 مطلعش اينست :

هذا الذى ضمن الفرقان مدحتَه  
 هذا الذى ترهب الآساد صولتَه  
 هذا الذى تحسد الامطار منحتَه  
 هذا الذى تعرف البطحاء وطأتَه

والبيت يعرّفه والحل والحرم

وقصيدهى شيخ محمد بن على حروفوشى عاملى (م ، ۱۰۵۹) بدين مطلع:



اذا مامنحت جفونی القاررا  
 فمر طارق الطیف یدنی المزارا  
 و قصیده‌ی حافظ ابوالفضل بدیع الزمان همدانی «۶» درباره تشیخ  
 که برای ابوبکر خوارزمی (۴۸۴-۵۶۸) «۲» خوانده است :

۱- وی از نوابغ عالم ادب و پیشرو مقامه نویسی است .  
 ابومحمد قاسم حریری (م ۵۱۶) صاحب مقامات مشهور خود را پیرو او  
 دانسته است و در آغاز مقامات میگوید :  
 «... جری ببعض اندیة الادب ، الذی رکنت فی هذا العصر ریحه ، و خبت  
 مصابیحه ، ذکر المقامات التي ابتدعها بدیع الزمان ، و علامه همدان ، و عزى  
 الی ابی الفتح الاسکندری نشأها ، والی عیسی بن هشام روايتها ، و کلاهما مجهولان  
 لا یعرف ، و نكرة لا تتعرف ، فاشار من اشارته حکم ، و طاعته غنم ، الی ان  
 انشء مقامات اتلوفیها تلوا البدیع ، و ان لم یدرک الظالع شاول الضلیع...»  
 سپس گروهی دیگر چون :

بدرالدین رازی  
 و جمال الدین سرقسطی (۵۳۸م) و  
 شمس الدین جـزری (۷۰۱م) و  
 شمس الدین دمشقی (۷۲۰م) و  
 جلال الدین سیوطی (۹۱۱م) و  
 جلاله زمخشری (۵۳۸م) و

عبدالمؤمن اصفهانی ، برهمان منوالها مقاماتی نوشتند .  
 قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی (۵۵۹م) نیز مقاماتی بیاری نوشت .  
 نگارنده‌ی این مقاله نیز بهمان سبک بدیع و حریری چند مقامه نوشته است .  
 بر مقامات بدیع الزمان شروخی نوشته شده که از جمله شرح استاد رافعی است  
 و شرحی است از شیخ محمد عبده مصری ، و شرحی از مرحوم اعتصام الملك ،  
 پدر بانو «پروین اعتصامی» که در مصر چاپ شده است .  
 بر مقامات حریری نیز شرحهای فراوانی نوشته شده که از همه جامعتر  
 شرح شیخ ابوالعباس احمد شربشی (۶۱۹م) است .

و از ادبای خارجی سیلوانس دستری ، بر آن شرحی نوشته است .  
 ۲- شرح حال این دانشمند که خود از خطبا و علمای معروف اهل سنت است  
 بمناسبت قصیده‌ی که درباره‌ی حدیث متواتر و کثیر الماخذ غدیر سروده است ، در کتاب  
 - التدریر - ج ۴ ص ۳۹۷-۴۰۷ مذکور است .

يا لثة ضرب الزمان على معرّسها خيامه  
 لكه درك من خزامى روضة عادت تُغامه  
 لرزية قامت بهالدين اشراط القيامه  
 لمضرج بدم النبوة ضارب بيد الامامه  
 وقصيدهى اخلاقى شيخ سليمان ظاهر «۱» دانشمند معاصر واز نيرگان  
 شهيد ثانى بدين مطلع :

المرء منهمك فى عيشه الفانى  
 وعيشه كالكرى فى جفن وسان  
 وقصيدهى ابن العودى دررثاى شهيد ثانى بدين مطلع:  
 هذى المنازل والآثار والطلل  
 مخبرات بان القوم قدر حلوا

وقصيدهى مرحوم شيخ محمد على اردو بادی درسوك شيخ فقيد فضل الله نورى «۲»  
 وقصيده اى دررثاى پدروى بدين مطلع :  
 ارى الموت ان وافي فلا يقبل الرشا  
 فكم طلل من ذاك اصبح موحشا  
 وقصيدهى شيخ بهائى عليه الرحمه كه بيكى از دوستانش نوشته است ،

۱- وى بسال ۱۲۹۰ هـ . ق . در نبطيهى جيل عامل متولد گشته است وهم اكنون  
 از دانشمندان معروف و سالخوردهى جهان تشبع است . و از نويسندگان و  
 اجتماعيون دينى بشمار ميايد .

شرح حال و آثارش در - نقيب البشر فى القرن الرابع عشر - تاليف شيخ  
 آقا بزرگ تهرانى درج است ، ج ۲ ص ۸۲۸ - ۸۳۳ .

۲- راجع به شيخ نورى نظر بسيار دقيقى اظهار شده است كه بايد «عمر بزدگى»  
 آقاى جلال آل احمد را خواند .

بدین مطلع :

احببتنا ان البعد لقتال  
فهل حيلة للتقرب منكم فيحتال؟

و اشعاری فارسی از گروهی از شعرا ، از جمله کمال الدین اسماعیل ، و  
لسانی ، و نعیمی مشهدی ، و نسیمی شیرازی ، و عماد طوسی ، و مرحوم حاج میرزا  
حبیب خراسانی ذکر شده است که از آن اشعار است این رباعی کمال الدین :

شد دیده بعشق رهنمون دل من  
تا کرد پراز غصه درون دل من  
زنهار که گر دلم نماند روزی  
از دیده طلب کنید خون دل من:

و این رباعی نسیمی :

خواهی که شوی کسی زهستی کم کن  
ناخورده شراب وصل ، مستی کم کن  
با زلف بتان دراز دستی کم کن  
بت را چه گنه تو بت پرستی کم کن

و این رباعی از عماد الدین طوسی :

بردرگه دوست تحفه جز جان نبری  
دردت چو دهند نام درمان نبری  
بی درد ، ز درد عشق نالان گشتی  
خاموش که عرض دردمندان نبری

## شهداء الفضيلة

در خطابه‌ی استاد توفیق فکیکی :

در سال ۱۳۷۰ ، از طرف « جمعیه الرابطة العلمیة الادبیة » محفل پرشکوهی در نجف بمنظور تجلیل از مقام علمی علامه‌ی امینی برگزار میگردد . در آن محفل ، دانشمندان و نویسندگان و معاریف از نقاط مختلف دعوت میشوند . و از استاد توفیق فکیکی « ۱ » نیز برای سخنرانی دعوت بعمل میآید . استاد خطابه‌ی عمیق و مبسوطی تحت عنوان : « عبقریة الامینی » القا میکند . و در آن ، از مقام علمی و شهرت تحقیق و امانت و بزرگی روح مؤلف « الغدیر » ، و اهمیت تجلیل دانشمند در اسلام و جهان ، سخن میگوید . و از جمله در باره‌ی کتاب « شهداء الفضيلة » چنین اظهار نظر میکند :

« ... لقد قال الادباء : - والاذن تعشق قبل العين احيانا - وانا ممن انعم الله تعالى عليهم بعشق العلامة الامینی ، و عمر قلبهم بحبه ، فقد كنت أرتشف من منهله الصافی - شهداء الفضيلة - او فواضل الشهداء ، وهم شهداء العلم والحكمة والعرفان والادب ، ذلك الكتاب القيم الذي كان وقعہ فی نفسی كقیمص يوسف فی أجفان یعقوب علیهما السلام . وكان ظفري به كظفر المؤمنین بالنعم ، وانه لمنسك حلاوته حلاوة الاولاد ، وطلاوته زهر الربيع وطلاوته .

---

۱- متولد ۱۳۲۱ هـ ، ق . از نویسندگان دانشمند و معروف عراق و ساکن بغداد است .  
شرح حال او و خاندان معروف فکیکی ، در - نقباء البشر - ج ۱ ص ۲۷۱- ۲۷۳ ذکر شده است .

«والحق : ان كتاب - شهداء الفضيله - من اهم الكتب في تاريخ  
احرار الفكر الاسلامي ، بعد كتاب « مقاتل الطالبين » الذين قدموا  
انفسهم الغالية ضحايا وقرابين في سبيل المبدأ السامي وحرية العقيدة  
والايمان الصحيح . وفيه من الدروس الغوالي والعبر العالیه ، ما يغرس  
في النفوس الكرامة والاعتزاز ، وحب الموت والفناء في سبيل الله لنيل  
الخلود والحياة الابدية .

«على ان سيرة اولئك الشهداء العظام كفيلةٌ باحياء امةٍ قدمت  
فيها عناصرُ الخير وروحُ الفضيلة، واستكانت للذآة و استسلمت للعبودية  
بعد حياة الاستقلال والحرية ، وانعدمت في نفوس افرادها معاني  
الرجولة والصراحة في نصره الحق والعدالة .

«اقول : انها كفيلةٌ بذلك اذا ما نهجت الامة على سيرة شهداء  
الفضيلة العظام وسارت على محبتهم البيضاء وبذلك يكثر فيها اشياغُ  
الحق وحمائمه وانصار دين الله وذادته و حضنة الاسلام ، و اعضاء العدل  
والاصلاح الاجتماعي العام ، لا يسكنهم عن الباطل ارتقاء المشاق ولا يقل  
عزيمتهم الاحراق والقتل ولا السم الزعاف ، ولا تقعدهم عن صيحة الحق  
اغلال الدهاليز والسجون والمنافي ، والابعاد والتشريد ، - اولئك على  
هدى من ربهم واولئك هم المفلحون - . « ١٠ »

١ - تمام خطابه استاذ فيكي بهمين عنوان ، - عبقرية العلامة الاميني - درمجله

- مسلمين - كه بهمت مرحوم حاج سراج انصاري منتشر ميشد ، درج شده است .

بخش عربي سال دوم شماره ٤ و ٥

## شهداء الفضيله و «الاعلام» زرکلی :

دانشمندانی که پس از انتشار «شهداء الفضيله» درباره‌ی رجال و علمای اسلام کتاب نوشته اند آن را جزء مدارك خود قرار داده اند، که زرکلی، مؤلف «الاعلام»<sup>۱</sup> و خیابانی مؤلف «علماء معاصرین» از آنان میباشند.

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در مواردی از کتاب کبیر خود: (طبقات اعلام الشیعة) به «شهداء الفضيله» ارجاع داده و در کتاب «مصنّفی المقال فی مصنّفی عام الرجال» صفحه ۲۱۹ آن را مطرح کرده است، و در «الذریعه» - ج ۱۰ ص ۱۲۴ «بعنوان: رجال الشیخ عبدالحسین الامینی آن را بر شمرده است.

اکنون نسخ «شهداء الفضيله» کمیاب است. و علامه‌ی مؤلف - دام ظلّه و توفیقه - در نظر دارد که اضافات و مستدرکاتی که در خلال مطالعات پردامنه‌ی خود در چند سال اخیر در کتابخانه های ایران، عراق و هند، بدست آورده است (و آنچه از مطالعاتی که در نظر دارد

---

۱- الاعلام . تألیف : خیرالدین زرکلی - بکسر زای و راء و سکون کاف - دمشقی است . و بقول مؤلف - قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستمرین والمستشرقین - و از خصوصیات زرکلی اینست که برخلاف خیلی از ترجمه نویسان و مورخان اهل سنت ، تعصبات جاهلانسه را کنار گذاشته و تیره دلی را از خود دور کرده است و در برابر ناموس علم خاضع شده و تا آنجا که از علما و حکما و شعرا و بزرگان و هنرمندان شیعه اطلاع داشته ، شرح حال آنان را آورده است و حتی مقدار زیادی عکسهای دانشمندان ما را در صفحات الاعلام منتشر کرده است .

الاعلام از نظر فنی نیکو تنظیم شده و بس ارجدار و خوش سبک و زیبا طبع، و مطالب آن زودیاب است ، چاپ دوم الاعلام در ۱۰ جلد انتشار یافته است .

در کتابخانه های کشورهای اسلامی مصر ، سوریه ، ترکیه ، و کشورهای خارج ادامه دهد ، بدست می آید ، بر آن بیفزاید و با تحقیقات ومدارك و بررسیهای بیشتری دوباره کتاب را زیباتر و منقح تر نشر دهد .

البته باید بخاطر داشت که کتاب شهداء الفضيلة به مقداری دیگر پیگیری و رسیدگی فنی و تنقیح و اضافه کردن پاره‌یی مدارك و دقت فزونی نسبت به دخالت قطعی مجموع مذکورین در کتاب ، تحت موضوع ، نیازمند است ، که بی گمان ، علامه‌ی محقق ، هنگام تجدید چاپ این امور را بنحو اکمل و احسن مورد رعایت بیشتری خواهند قرار داد .

ما همواره خواستار توفیق وی هستیم ، و برای پیروزی این مجاهد سترک در درگاه امام ابوالحسن الرضا - علیه السلام - خدای را میخوانیم .

این بود گزارش ما از کتابی که بیاد مردان از خود گذشته‌یی تألیف گشت که به - برای استحکام مبانی ایمان و عدالت و فضیلت جان باختند ، و خون پر جوش خود را بر دامن شفق ریختند و شور فداکاری و آزادی در این گنبد کبود افکندند ، و نقش حقخواهی و جانبازی خویش را بعنوان رمز فضیلت پرستی در برابر دیده‌ی آیندگان قرار دادند .

والسلام علی شهداء الفضيلة والعدالة والحرية الاجتماعية .  
والسلام علیهم ما اظلل علی اثارهم بوارق اللیل واضواء القمر المنیر...





☆ ... اجتماعی که میدانها و معاشرش ، همچون  
گورستانهای کهنه پراز پیکرهای بیصداست  
قابل سکونت نیست ...

## شبی غم‌رنگ

کزاره‌یی اندک از غم‌انگیزترین ، و زندگی‌سازترین شب در تاریخ انسان .

سدّ زمان را بشکنیم و توده‌ی قهرمانان را  
از نو زنده سازیم .

### رومن رولان

سکوت بود ، سیاهی بود ، شب بود ، شبی  
غم‌رنگ .

شبی غم‌رنگ و به‌رسو سایه افکنده ،  
سکوتی همچون رؤیاهای ارواح و همنساک و  
درهم پیچیده ، پرده‌ی تازیك تیره زارهابسی  
بیکران همه‌جا افتاده ، صحرایی پیریم و پر  
اندوه درخاموشیها ایستاده ، تخته سنگهایی چند  
درنجوی فرورفته ، ستارگانی مبهوت بگوشه‌های  
افق گریخته ، دره‌های خاموش سر به ابهام دشتها  
نهاده ، تپه‌هایی افسرده بتاریکیها تکیه داده ،  
غبارهایی غم آلود بوته‌های خار را گرفته ،

«مرغانی برویرانه‌ی سکوت نشسته» ، سکوتی

درسیاهی گم شده ، شب بود شبی غم‌رنک !...

سیاهی شب سنگین شده ، سکوتی زُعب آور همه جار را فرا گرفته بود . هوا همچون نگاه وحشتناک غارها حرکتی نداشت . صحرا خاموش بود و سیاه و سایه‌ی مرگ و نیستی بهر طرف چیره .

شب به نیمه میرسید و تاریکی ترسناک‌تر میشد . در میان تاریکیها و خرابه‌های درسیاهی فرورفته ، خیالات و همناک و اشباح ترساننده‌جان می‌گرفتند . همه جا وحشت بود و ترس و همه چیز در خاموشی و ظلمت ناپدید ، حتی حشرات شب‌زنده دار هم دهان بسته بودند . گویا در آن وادی جان‌داری نبود و موجودی در آن تیره دشت نفس نمیکشید . تنها ارواحی روی خمیدگیهای تپه‌ها نجوی میکردند . و دخمه‌ی مرگ رهگذران آفتاب سوخته‌ی زندگی را ربوده بود . دیگر جز همهمه‌ی بسکوت گراییده‌ی مرگ ، و زمینهای خونگرفته‌ی مات ، و بوته‌خار . های اندوهگین ، و لانه‌ها و سنگها و درختهای در تاریکی محو شده ، در آن بیابان چیزی نبود . گویی جهان را با آن همه غوغا در غاری روشنی نادیده زندانی کرده بودند ، یا زورق حیات در مردابی تاریک و بیخروش غرق شده بود .

نهر فرات در دل سیاهی از میان نخلستانهای انبوه میگذشت و یکنواخت بطرف نشیبهای در تاریکی فرو رفته ، سرازیر میشد . صدای غمگینش در میان نخلهای پیچید و آهسته از گوشها میافتاد . گاه جفندی از گوشه‌ی برمیخاست و بزودی باز بر لب چاهی یا بر شاخ نخلی

می‌نشست و از وحشت و تاریکی فغانی ازدل بر نمی‌آورد .  
کم کم بوته‌های خار در کنار و گوشه‌ی دشت سایه می‌انداختند ، و  
تخته سنگهای بزرگی که بی‌هیچ خودبینی ، نقش زمین شده بودند دیده  
میشدند . فروغ بیرنگ مهتاب با آرامی پهن میگشت ، ولی غم اندود بود  
و درست بر آن صحنه نمی‌تابید ، خاک‌کهای غم‌آلود بیشتر روشنی را بخود  
میگرفتند و از انعکاس آن میکاستند .

ماه ، این مشعل آسمانی ، که هر شب از فراز اقیانوسها و دشتها ، تنه‌ها  
و روستاها ، کاخها و کوخها . شهرها و دانشکده‌ها و دبیرستانها و ...  
میگذرد و بنتایج کردار روزانه‌ی انسانها خیره خیره مینگرد ، چون  
انسانی ترسیده از دخمه‌ی مهیب ، آهسته آهسته پیش می‌آید و پرتو  
خود را مانند شمعهای لرزانی که بر فراز معابد روشن میکنند بر گرد  
و غبار فرونشسته‌ی خونرنگ میلغزانند و ایم بسان دختران پاک و معصومی  
که از مستمندی آستین بر چهره میگیرند ، روی در لکه ابرهای تیره  
میکشید . شاید میخواست آن دشت درست روشن نشود ، شاید از  
سیاهکاری انسانها شرمگین شده بود و اگر میتوانست خود را پشت‌افقهای  
دور میافکند ، یا در اعماق اقیانوسها غرق میساخت .

ستارگان نیز مانند چراغ نیمه مرده‌ی شبانان ، که در شبهای سرد  
توفانی در پناه قلعه‌ها بسر میبرند ، فروغ کم سو و ازهم گسسته‌ی خود  
را بر سطح سیاه افق رها میکردند و حیرت‌زده هر یک از گوشه‌ی دیده  
بلاشهی زمین دوخته ، فجایع بشریت را مینگریستند و میخواستند حسیضی  
بیابند و خود را در آن افکنند .

قرات همچنان میگذشت ، اما دانسته نمیشد ، شاید ازین سیاهدشت  
غمناک بآنسوی بیابانهای وسیعی که دست ستم آلود ، فضایشان را  
نقشده بود پیامی میبرد . شاید از نجوای نخلهای لب آب داستانها  
می شنید . شاید از دهشتزدگی صحرا و سنگینی سوکی که خود را بر آن  
فراز و نشیبها افکنده بود قصهها میخواند . شاید آوایی ضعیف از طفلکی  
ناتوان در جستجوی کمی آب ، در میان نیهای کنار نهر گم شده بود  
و هنوز بگوشش میرسیده هر گونه بود از لای صخرهها و روی تودههای  
شن میگذشت ، و جز وحشت و هراس ، جز اندوه و ماتم ، جز دلپایی  
کانون داغها و فراقها ، جز کابوس و همناک رنج و اضطراب ، چیزی  
نمیدید . و از هستی در آن وادی جز فشردگی از شاداید استخوان سوز  
نمونهیی بجای نبود ...

این اندوه وحشی و سیاهی پر بیم، بر سرا پرده سوختگان نیز حکومت  
داشت ؛ آنها هم جز اینکه میان سنگلاخها و خارها کودکان از دست  
رفته را جستجو کنند یا برای اطفال از عطش سوخته قطرهی آبی بیابند  
دیگر رمقی نداشتند ، دیگر زندگی برای آنان مفهومی نداشت جز  
تابلوی ، نمودار نقشی جاوید ، از غمی جاودان ...

در کنار این حادثهی بزرگ که اندوهش چون رشتهی کوهها ، اطراف  
آن بیابان را گرفته بود ، اگر در اردو گاه بهم پاشیدهی کوفیان ، بخاطر  
از پای در آوردن سنگرداران عدالت ، نشاطی بر پا بود ، موسیقی  
نواخته میشد ، جامی دست بدست میگذشت ، اثری نداشت ، جنایتکاران  
که روز همه گونه جنایات را مرتکب میشوند و ارزش انسان را نادیده

گرفته حقوق مردم را نیست و نابود میکنند، میخواهند وجدان ناراحت و درون پرغوغا و چندشناك خود را با شب نشینها ، با نواختن موسیقی و باده گساری بر طرف کنند ولی کجا و چطور؟ مگر اندوه انسانها ، شادی دژخیمان را تهدید نمیکند؟ مگر اشك سیه روزان که سیل حوادث را هدایت میکند با استحکام کاخ پوشالی جباران بسوخره نمینگرد؟ مگر جبر تاریخ میگذارد که شام سیاه تاریك نشینان بسپیده دم نگراید و روز خوش مردم مست مغرور از همه چیز بی خبر بکام شبهای تیره ی بی فرجام نیفتد؟ مگر هنگامی که مشعلداری را جاهلان سفله از پای در آورده اند خود در تاریکزارها روز خوشی خواهند دید؟

امشب در این پهنه ی موجش، مردان بزرگی سر باستان شهادت نهاده اند که این شعار آزادی بخش : « اِنْ لَمْ یَكُنْ لَكُمْ دینٌ فَكُونُوا اَحْرَاراً فی دُنیا كُمْ »<sup>۱</sup> را که همراه فریادهای خشمآهنگ برهبرشان در میدان کارزار طنین می افکند با خون خود نقش آن مرزوبوم پر آشوب کردند، همان مردان عالم و پارسا و فروتن و قهرمان و شب زنده داری که پیکرهای رشید و چهره های باز و در فروغ ایمان فرورفته شان، مظهر يك مسلمان کامل بود، و چشمان جذاب و نگاه انسان دوستانه و پر مهرشان آینه ی روانهای تابناك. و بگفته ی حبیب بن مظاهر: « همه تالیان قرآن و سحر گوشان در عبادت بودند »<sup>۲</sup>.

دیشب پس از امضای تومار عشق و فداکاری ، میان خیمه ها در

۱- «اگر دین ندارید لااقل در زندگی دنیا آزاد مرد باشید».

۲- (ابصار العین) از علامه ی سماوی .

تَهَجُّد و نیایش فرو رفتند . و در برابر آفریدگارِ هستیها و عظمتِ آفرینش ، برای آخرین بارها چهره بخاک ساییدند . و با زمزمه یی درهم آمیخته و گِیرا و یک آهنگ، همچون زمزمه ی زنبوران کندو، در ذکر خدا غرق شدند . و بانتظار دمیدنِ آخرین سپیده ی زندگی و افتخار آمیزترین روز عمر نشسته بودند . با نماز و دعا و کتابِ خدا وداع میکردند و صوت قرآنشان روحنواز ملکوتیان بود .

قرآن میخواندند و میگفتند : ای کتاب مقدس ! ما نسبت بتو وفادار بودیم . ای سربازان صدر اسلام که در دامنه ی کوه های آتشین مکه بخاک افتاده اید ! ما نسبت بفداکاریهای شما احترام گذاشتیم . و ای حسین ! ای پرستشگاه عظمتها و فضیلتها ، ای فرشته ی رحمت و هدایت ما در برابر تو، چون قربانی که در پیشگاه معبد قربان شود، جانِ خود را فدا خواهیم کرد .

این وضعِ آخرین شبِ شهیدان بود ، تا کم کم سپیده ی آشنا که در تهجُّد ها دمیدنش را بسیار دیده بودند دمید . و خورشید از کرانه های افقِ شرقی، همراه پیامِ مرگی خونین، سر بر آورد . یارانِ حسین با ارواحِ سبکبال که دیگر از اسرارِ مرگ و اعماقِ هستی و فرجامِ کار شهیدان آگاه شده بودند، در راه شهادت و دفاع از مقدسات اسلام بر هم سبقت میجستند ... تا سرانجام با گذشتن این روزِ عجیب، با پیکرهای خونین، در این دشت خوابیدند . این دوشبِ مردان حق بود و در این فاصله ی کم، که خورشید یکبار این لاشه ی خاکی را روشن کرده بود، آنان چه فاصله ی عمیقی را طی کرده بودند .

دیشب تاریخ بشریت، چنین شهدایی نداشت و امشب درگذر گاهش خفته اند .

دیشب انسانیت عمیق، چنین پشتوانه هایی نداشت و امشب کمترین رشته‌ی کوههایی که حافظ مرز انسانیتند در این تاریکزار صاف کشیده‌اند. آری قرن‌ها عظمت و آزادی رادرمیان نهاده بودند .

### و تاریخ ...

آیا تاریخ چه کند، مگر نباید این حادثه سرمشق زندگیا شود ؟ .

اوراق تاریخ چون توده‌ی برگ خشکی که بکام گردبادها افتاده باشد زیر و رو میشد و از هم پراکنده میگشت . و خود مانند منادی وحشتزده‌ی در کنار آن بیابان، بر تخته سنگ بزرگی ایستاده بود و با توجه باینکه بی شک در برابر این حادثه‌ی عظیم رسالت خود را از دست داده است و نمیتواند حقایق ژرف این نهضت انسان ساز را برای اعصار و قرون آینده درست منعکس کند ، هراسان و خود را از وساطت کنار کشیده، فریاد میکرد، تا آیندگان خود بنگرند و فاصله‌های متر اکم زمان، میان آنان و این حقیقت حایل نگردد .

تاریخ قربانگاههای عدل و فضیلت بسیار دیده، و شخصیت‌های عظیمی که برای حفظ ناموس فضیلتها خود را بکشتار گاهها افکنده اند فراوان مشاهده کرده است . تاریخ از کنار مناظر خونین جنگها ، دفاعها و از خود گذشتگیهای فراوانی گذشته است . اما امشب و در این



وادی مخوف ، در این قربانگاه مقدس با صحنه‌یی برابر گشت که  
همسانی نداشت ...

در پست و بلند این دشت ، پیکر خون آلود شهدایی ردیف شده بود  
که ارواح بزرگ خود را با آسمانها فرستاده بودند و بر بال و پر  
فرشتگان در ابدیت ، در فضای پر فروغ جاودان، سیر میکردند .  
و چون کبوترهای سپید زیبا، که خود را روی بر که ها میاندازند ،  
روان رخشنده‌ی خویش را روی چشمه سارهای سپید گون رحمت  
لایزال رها میکردند . و از فدا کاری بیدریغ خود در راه خوشبختی  
جامعه‌های بشری خرسند بودند ، ولیکن خروش ارواح آنان و جوشش  
خونهای گرم و سینه های سوزانشان فرو نمی نشست :

هان ای انسانها !

ای توده های انبوه !

ای محیطهای پرغوغا !

ای اجتماعات ! ما پیاس حرمت ارزشهای انسانی باین سرانجام  
تن در دادیم و برای بقای ناموس فضیلت و مساوات، با پیکرهای کم سلاح  
خود، در اعماق سپاه دشمن فرو رفتیم، و شرف زندگی را در حکومت  
بخشیدن بمقدسات قرآن دانستیم .

ای اجتماعات ! از این خونین پیکار یکسره‌ی ما بخود آید ،  
ای ستمگران ستم مکینید و ای ستمکشان ستم مکشید ! خون ما برای  
آن ریخت که نهال تعلیمات محمد «ص» برومند گردد و تعالیم

آزادی بخش علی «ع» دستور زندگیا شود . خون ما برای آن ریخت که دامن ستمگران را بگیرد و چهره‌ی زرد تیره بختان را ارغوانی سازد .

ای اجتماعات ! هنگامی که از رنج و فشار فراوان بستوه آمدید بیاد ما و هدفهای ما افتید . وبا پیشاهنگی همچون آرمان انسانی ما ، در فروغ دامن گستر قرآن ، بازوی توانای خویش بگشایید و سینه‌ی ستمگران را درهم کوبید .

ای اجتماعات ! هنگامی که در صحنه‌های زندگی شما فضایل اخلاقی رسوب میکند و عوامل فساد و شر ، درخت پاکی و عصمت محیطتان را میخشانند ، فریاد غرور بار ناموس پرستی از سینه بر کشید ، و برای صیانت پادامنیها خود را در سخت‌ترین مخاطرات بیفکنید .

ای اجتماعات ! هنگامی که ناموس عدل اجتماعی در تاریکزارهای نمناک استبداد محو میگردد ، پیکر ورزیده ورشید و سالم خود را که نمونه‌ی عمل بدستورات اسلامیست وقف چوبه‌های دار کنید ، تا فرزندان اجتماع شما نیز آزاده بار آیند .

ای اجتماعات ! هنگامی که خورشید آخرین اشعه‌ی خود را از فراز درختان بلند شهرها برمی چیند و تاریکی ناامید شامگاهان چون پرو بال پرستوها بر همه‌ی آبادی پهن میشود ، و فعالیت روزانه که ماهی امید بینوایان و تیره روزانست پایان میرسد ، بزازه‌ها و خرابه‌ها و جایگاه مسکینان رو نهد و نیاز آنان را بر آورد .

ای « انسانها آنها هم انسانند » و باید در حقوقِ زندگی مانند شما باشند. ای وای اگر مردم شهری خود را شیعی حسین بدانند و شباهنگام در بسترها بیاسایند و در آن آبادی مستمند و زاعه نشینی باشد که جز خون دل روزی نیابد و جز قطره‌های اشک ستاره‌یی در آسمان زندگیش نتابد .

ای وای اگر در چنین روزی، آنان که خود را مبلغ دین و شناسانده‌ی حسین میدانند از این امور آگاه نباشند یا مردم را آگاه نسازند . . .

ای اجتماعات ! هنگامی که نفوذ بیگانگان و تعالیم شیطانیه اجانب در هستی معنوی و بنیاد دینداری شمارخنه میافکند ، باید جوانان صالح شما که از سیماشان فروغ ایمان مییارد ، در معبرها و میدانها بر چوبه‌ها بالا روند و بامشتهای گره کرده و سخنان الهی و منطق جذّاب خود ، انبوه رهگذران را بحقایق اسلام و مسؤولیتهای بزرگ توجه دهند، و حسّ غیرت دینی را در آنان زنده نگاه دارد. اجتماعی که میدانها و معاشرش همچون گورستانهای کهنه پر از پیکرهای بیصداست ، قابل سکونت نیست . هر روز باید فریادهای مقدس در دل توده‌ها بلند شود و پر خاش مصلحین و وارستگان بزرگ مردم را بخود آرد . اجتماع بشر، مردم نیازمند بتذکر است .

ای اجتماعات ! هنگامی که برای ما بمجالس سوک می‌نشینید ، در پیشگاه خدای بزرگ مسؤولید اگر تنها به بیان کردار این یکروز ما اکتفا کنید و شمشیر زدن و شهادت‌مان را شرح دهید ، ولی هدف

بزرگ ما را برای فرزندان آینده‌ی بشریت تشریح نکنید؛ یاد گر گونه جلوه دهید، مادر روزستاخیز از شما باز خواست خواهیم کرد.

و این فریادهایی بود که از آن دشت خاموش بر میخواست.

این فریادهای پیکار گران جبهه‌ی آزادی بود که بسینه‌ی تخته‌سنگها میخورد و از آنها عبور کرده تا کرانه‌های دشت پیش میرفت، میرفت تا از دیوارهای قرون بگذرد و بگوش جامعه‌های غیور و آزادگان جهان برسد. و همین سان این خروش جاندار شور آور باقیست، و تا روزی که خورشید نتابد مگر بر پرچمهای عدالت و کاخهای داد آرام نخواهد گرفت. و همواره بر مغز و احساسات اجتماعات اثر خواهد گذارد، و نهضتهای بزرگ را هدایت خواهد کرد، بگفته‌ی الغدیر:

«زندگانی ابدی شه‌دای دین بنیاد حکومت ظالم را می‌لرزاند و سیاه‌نامه‌ی اعمال ستمکاران را پیوسته بر اقوام میخواند، تا مردم از شهامت آنان درس فداری بگیرند و براهشان روند، چنانکه گروهی نیز برای آنان خشمگین و متأثر میشوند و بخونخواهی قیام میکنند. و در نتیجه‌ی التقای این دو روح: روح انقلابی و روح متأثر، سته‌پارِش‌ه کن خواهد گشت و مصالح عمومی حکومت خواهد کرد ۰۰۰»

پس راه ساختن يك اجتماع زنده که مشعل اصلاح و ترقی را بدوش کشد و در تاریکیهای مادی و نگرانیها و مفساد کنونی دنیا، ملل و اقوام را بسرچشمه‌ی معنویت دین و مقررات اجتماعی اسلام توجه دهد، شناساندن هدفهای شه‌دای بزرگ است. و ایجاد يك چنین اجتماع و تشکیل يك ملیت صحیح، تنها و تنها بتربیت جوانان با اراده‌ی آزاد.

فکر معتقد وابسته است و بس ، زیرا در تشکیل هر جامعه، هسته‌ی مرکزی طبقه‌ی جوان است . و از اینجاست که يك اجتماع بنحود آمده ، باید از همه بیشتر در بهبود وضع فکری و روحی جوانان کوشا باشد . و از اینجاست که عده داران حفظ حیثیت‌های اجتماعی ، و هم نگهبانان مرز های مذهبی که بیشتر باید بفکر نابسامانی روحی نسل جوان باشند ، در برابر وضعی خطیر و وظیفه‌ی بی بس بزرگ قرار دارند .

ویقین است که بزرگترین عامل مؤثر که خود بنحود جوانان را بطرف افتخارات و بزرگ‌گیا سوق میدهد ، و تحصیل مجد و عظمت پیشین را آسان میسازد ، و روح ایمان و علم و فداکاری را در آنان زنده نگه میدارد ، معرفی و بزرگداشت نوابغ و فداکاران است .

اسوت ماردن Swettmarden میگوید : « برای مطالعه‌ی جوانان هیچ چیز بهتر از شرح حال بزرگان نیست ، زیرا وجود نوابغ نمونه‌ی مجسم کلیه‌ی فضایی است که ما می‌خواهیم با نصایح و دستورهای خود بفرزندان امروز تعلیم دهیم » « ۱ »

نیز روسو در کتاب تربیتی « امیل Emile » میگوید : « من خوشتر دارم برای شروع بمطالعه در قلب بشر ، شرح زندگانی خصوصی مردان بزرگ را بخوانم » ۲

پس ای مر بیان افکارا

۱ - « موسولینی و فاشیسم »

۲ - صفحه‌ی ۱۸۳ ، از ترجمه‌ی مرحوم زیرک زاده .

ای رهبران فرهنگ !  
ای دبیران و آموزگاران ؟  
ای معلمان اخلاق !  
ای مبلغان و گویندگان ؟  
وای نویسندگان و هنرمندان !

بکوشید تا اصول فکری و روش مقاومت و مبانی اصلاحی شهدا و  
اتقلاپیون را بجامعه بنمایانید ، و مقاصد عالی مصلحین را در برابر افکار  
جوانان و دانش آموزان و دانشجویان قرار دهید .

و ارزش خدمات علمی ، صنعتی ، تربیتی ، اصلاحی و مذهبی را روشن  
سازید . و باقی شخصیت نسل جوان را از راه نشان دادن نمونه های  
کامل پیروزیها تضمین کنید . و بدینوسیله در راه سعادت مند ساختن  
اجتماع و مخصوصاً طبقه ای جوان ، بزرگترین گام را پیش نهید . بنگرید  
که چگونه کشورهای مرفقی هیچگاه از نشر تاریخ بزرگان خود  
غفلت نمیکنند و ازینراه بزرگترین منابع تقویت ارواح دست میابند و  
با ساختن مجسمه ها و نامگذاری میدانها و دانشکده ها و لابراتوارها  
و ... بنام دانشمندان ، و برپا کردن طاق باشکوه بافتخار سر باز گمنام ،  
روح علم و سلحشوری را در افراد میدمند ، زیرا شرح و یاد آوری  
فداکاری مردان بزرگ بخشنده ی نیرو و امید بهمگان است .

آیا نباید از ارواح جاوید و اراده های نیرومند از خود گذشتگان  
کمک گرفت ؟ آیا نباید از همت طلایه داران عظمتها تأیید خواست ؟  
آیا توجه بقدا کاریهای پیشینیان دمنده ی روح و موجد توان و رفع کننده ی

## آثارشوم یأس نخواهد بود؟

رومن رولان میگوید: «لحظاتی هست که حتی نیرومندترین ارواح در زیر بار رنجها و شکنجه‌ها از پامیافتند و آنوقت است که فریاد آنها در جستجوی يك كمك و يك دوست بلند میشود. بخاطر اینها و برای كمك باینهاست که میخواهم در اطرافشان گروهی از «دوستان قهرمان» واز ارواح بزرگی که بخاطر خوبی رنج برده‌اند جمع کنم. کتابهای زندگی مردان مشهور را که شروع کرده‌ام برای احیای غرور خود-پرستان نیست بلکه برای بدبختان و تیره روزان است...

«بگذار عصاره‌های «رنج مقدس» را بکسانی که رنج میبرند تقدیم کنم... در این نبرد ما تنها نیستیم. شب تاریک دنیا با انوار خدائی روشن شده است. برویم بدنبال کسانی که پراکنده و متفرّد در کشورها و در قهرمانها لجوجانه مبارزه کردند. سدّ زمان را بشکنیم و توده قهرمانان را از نو زنده سازیم. برای من قهرمانان کسانی نیستند که با فکر یا زور خود پیروز میشوند. برای من قهرمانان تنها کسانی هستند که روح و قلب بزرگ داشته اند. آنجا که خصال بزرگ وجود ندارد انسان بزرگ وجود ندارد، و حتی هنرمند بزرگ و مرد بزرگ هم وجود ندارد. در آنجا فقط بتهای میان تهی هستند که انبوهی پست و منقور را تشکیل میدهند و زمانه تمام آنها را نابود میسازد. باشد که تیره روزان و ستمکشان از رنج و شکنجه خود بسیار ننالند. برجستگان تاریخ بشریت در این راه دردناک باهم همراهند. از دلیری ایشان نیرو بگیریم و اگر احساس ضعف میکنیم یکدم سر دردمند خود را برزانوی آنها بگذاریم تا ما را

تسلی بخشند... ۱۵۴»

احساسات تند و دامنه دار جوانان را نمیتوان از بین برد و نباید از بین برد، بلکه باید به نیکوترین وجه آن را رهبری کرد. وحسّ غرور و نشاطی که فطرت در آنان وجود دارد بطرف جذابیتهای اصیل، که نصیب برجستگان تاریخ شده است، معطوف داشت. تولستوی میگوید: «در آن موقع که همه چیز در ظلمت غوطه‌ور بود، تنها موعظه کفایت میکرد، زیرا نوری و تازگی حقیقت نیروی خاصی بدان می‌بخشید. اما امروز بوسایل نیز و مندتری احتیاج داریم. امروز باید آدمی هم که تابع احساسات خویش است جذابیت فضیلت و تقوی را بخوبی درک کند. شهوات را نمیتوان ریشه کن ساخت فقط باید در راه برگشت آنها بجانب هدفهای عالی و شرافتمندانه مجاهدت کرد. و باینجهت باید هر کس میتواند شهوات و علایق خویش را در حدود فضیلت و تقوی ارضا نماید...» ۲۵

و مجاهدت در راه برگشت امیال و شهوات، بجانب هدفهای عالی و شرافتمندانه، و سختکوشی برای هدایت احساسات، و تقویت ارواح و پیش بردن جامعه بسوی فضایل، از همه بیشتر بعدی نویسندهگان و هنرمندان است. هنرمند چراغ راهی است که پیش پای مردم نور می‌پاشد. و اثر هنری، همان فروغی است که بانقوذ عمیق خود تا نا پدیدترین زوایای روانها پیش میرود و افکار را تحت تاثیر قرار میدهد. بعقیده روانشناسان، اعمال بشر زایندهی کیفیت احساس و فکر و عقیده‌ی

---

۱- «زندگانی بهوون» تالیف: رومن رولان، بخواهنش ما کسیم گورکی، صفحه‌ی ۱۴-  
۱۵ از ترجمه‌ی آقای محمود تفضلی  
۲- جنگ و صلح جلد دوم صفحه‌ی ۲۲۰.



اوست و معلوم است که يك هنرمند «۱» تاچه حد در مغز و روح جامعه اثر دارد. و از نظر و سنت که هیچ مصلح و رهبری نمیتواند هدفهای خود را پیش برده، مگر از راه غلبه بر احساسات مردم، و غلبه بر احساسات ممکن نیست مگر از راه آثار و مظاهر هنری که با ذوق و شکل احساس مردم پیوستگی دارد. تا جایی که می بینیم نقاشان ماهر در محیطهای مناسب، در بیدار کردن اجتماع یا تحریک عواطف انسانی، یا ایجاد حس نفرت نسبت بمظالم و جنایات، بوسیلهی تابلوهای زنده و آموزندهی خود خدماتی شگرف میکنند» ۲ و کمتر انقلاب و اصلاحی در تاریخ میا بینیم که در آن نویسندگان سهم نداشته باشند. نویسندگان رهبر افکار اجتماعند و حتی روشنفکران که بگفتهی اشتفن تسوايك: «بهرتر از هر کسی از دیوانگیهای زمانه خبر دارند و برای همین در جلو گیری از این دیوانگیها عجله میکنند» ۳ تحت تاثیر نویسندگانند.

اکنون با توجه بتاثير نویسندگان در جامعه، يك اصل دیگر روشن

- ۱ - مقصود نویسنده و نقاش و شاعر اجتماعی است که نیروی هنر را در راه خدمت بجامعه و دادخواهی طبقات محروم بکار برد.
- ۲ - اقلاً این را میتوانم بگویم که استاد ماکان نقاش بزرگی بود، فقط برای اینکه بکار خود ایمان داشت و مطمئن بود که بوسیلهی هنر نقاشی دارد با ظلم و آزادی کشی مبارزه میکند. او فقط يك هنرمند نبود، او هنرمند بزرگی بود برای آنکه انسان بود و از محنت دیگران در غم. نقاشی برای او وسیلهی بود در مبارزه باستمگری. هنر پروری او جنبهی اجتماعی و مردم دوستی داشت. استاد میخواست بمردم خدمت کند و از این راه نقاشی میکرد و فقط بهمین دلیل هنرش بدل می نشست...
- (چشمه پایش) و نیز رجوع شود به تابلو محاکمه ای گالیله (تاریخ علوم بی یورسو، صفحه ۲۰۴) و تابلو معروف (گلز - Glaze) (مجازات اعدا) از: شمس الدین میرعلائی.
- ۳ - «بدبختی روشنفکران» ص ۳۶ از ترجمه آقای رحیم صفاری.

میشود و آن اینست که هر چه فکر نویسندگان محیطی بحقایق مکتوم، به مقدسات بزرگ، بجاودانگیهای ناشناخته بیشتر متوجه باشد، بهمان نسبت، ژرف بینی و وسعت فکری مردم آن محیط بیشتر گسترش میابد، و افراد بهتر بوظایف اجتماعی خود آشنا میگردند.

نویسنده است که میتواند عالیتزین حقایق را در بین ملتها نشر دهد و بانمایاندن چهره‌ی تابناک انسانهای بزرگ، خصال برجسته را در مردم زنده کند.

نویسنده است که میتواند راه و رسمهایی که در زیر ساز استعمارها معمول میگردد، و موجب سرنگون شدن حریت و اقتصاد و فرهنگ مستقل یک کشور میشود، پیش چشم نهد.

نویسنده است که میتواند مفاهیم عالی دینی و دستورهای اجتماعی پنهان مانده‌ی که در مذهب هست بهمه بشناساند.

نویسنده است که میتواند قهرمانان و فداکاران تاریخ را بهمگان بشناساند و چهره‌ی مقدس آنان را در برابر دید اجتماع ترسیم کند. و باشد که از مطالعه‌ی سرگذشت فداکاران، که همه در راه ناموس اسلام از جان گذشته‌اند، گروهی از بانوان و دوشیزگان اجتماع نیز بیشتر بحدود و مقررات دین پای بند گردند. و از این روش بی سرانجام و فضیلت زجر دهنده‌ی خود دست بشویند. و در حفظ میراث اخلاقی انسانهای بزرگ خود را سهیم بدانند.

وهمین جوانان که بقول شیللر: «۶» «هنوز احساسات و عواطف پاک  
یکباره در وجود آنان از میان نرفته است، فقط خاموش شده است» (۲)  
با نیرو گرفتن از ارواح بیکران شهیدان، به برافروختن شعله‌ی عواطف  
خود، پیروز گردند .

- 
- ۱- Friedrich Schiller - درام نویس مشهور آلمانی (۱۷۵۹-۱۸۰۵)  
درام گیوتل ، G . tell ، و ماری استوارت ، مشهورترین اثر اوست .  
« فرهنگ امیر کبیر »  
۲- « ویلهلم تل - Wilhelm Tell » اثر شیللر ؛ ترجمه‌ی آقای جمالزاده



٥٥ - ٥ -  
الحب

آثرنا أن نلجب الطريقَ الى ما هدف منه هذه المقالات من الاغراض  
فى لُحبةِ عابرة و عرضٍ وجيز ، لمن لا يجيد سوى العربية من اللغات ؛  
تواصلًا فى الافكار و رعيًا لِسُننِ التّدليل . مع ما فى ذلك من نِشْدانِ  
الكتاب متفدًا آخر الى لغةٍ مُفَسّحة لا فاق ، فيظلّ عليها فسى جِواءِ  
مسترسلِ الفُسّحِ ، مديدِ المَسارِحِ .

وهذه مقالاتٌ كُتبت فى ايامٍ مختلفة لعدّة مناسبات استدعت تضييرها  
و استعصت غير ذلك ، وطبعت هنا وهناك ، فكان كلّ ذلك تباعةً لاصرار  
و تلبيةً لاقتراح . وحيث راجعنى مدير مطبعة طوس ، فى جمعها ونشرها  
فى كتاب ، و افقته تخلصاً لها من الناشر ، و نزولاً عنه رغبة جمع  
من الاحبة والاصدقاء ، من الافاضل ، وطلاب الكليات ، وغيرهم .  
و جلّ قصدى من بثّ هذه المواضيع . احياء فكرة طالما خفيت ،  
او اُخفيت ، امكان عللٍ و عوامل ، فعرقلت امام سير المتطلّعين الى  
مستوى ارفع من ذلك ، و مجتمع ادنى من الحق والحرية والقانون ،  
والعامدين الى حياةٍ مع الشمس ، وتنفسٍ حرّ ، و تحركٍ مع جذور الحياة ،  
و تفجّرٍ مع الينابيع ، و شَمَمٍ مع الجبال ، و سيحانٍ مع الاودية ،  
ولو دامت الحالة على ذلك من انساء المثل ، و اخفاء الاصالات التربوية ،  
و قتل الحركة والنهيج ، تنسرب تلك المعرفة الى جميع السنن والنواميس ،

و عامة التعاليم الحثية الشيعية ، ولا سيما في متفاهم النشء ، فتعدو من هذا الجبل الى الجيل الا تى فصاعداً ، فيضل طريق الهدى للناس ، و يكون ذلك معثرةً تعوق الخطا عن التقدم ، و تتكّدر في جواد الطالعين ، و هنالك ينقلب الحقائق كميّاه مذمت ، ثم لا تروى ذا الصدى البائس السّادر في فلاة ، ولا تثلج غلّة النائه الضارب في الحزون والاعوار ، حيث لا يوجد يومذاك الاحزون ، والاعوار ، و الى الله المعاذ .

فالغرض الاصالى من ذلك ، اعادة روحيّات السلف الشيعى «١» ، الى هذا النسل ، و تثقيف الناشئة بالمثل الاجتماعية ، و تخلص الارواح من الهدون والفشل واليأس ، و ايصالها الى مناهل يستقى منها النشاط ، و عندئذ يكون كل التوجيه لخلق امةٍ جامحةٍ لاتهن ولا تترتهن ، ولا تنام والذئب في الغنم ، ولا تفقد نشاطها و دؤوبها يوم لا امل بالظفر الا بالنشاط والدؤوب ، ولا حياة الامع الحركة والصراخ ، والتمنر امام كل من ير نوالى الجور ، و يتشادف الى اتلاف القيم ، و يهدف الى ارخاص النواميس .

فالمتمحتم على مصلحي الامة - ان كانوا فى الحقيقة مصلحين ولم يكن دعواتهم الى الاصلاح والتقريب مجرد القول الاجوف - ان يرجعوا الى ناموس الحكومة المتناسى ، والحق المهضوم من الصدر الاول . والقيم التى مضت عليها اعصار مدلهمة ، وهى فى عقال الجهالات ، وفى مضائق

---

١- وروحيّاتهم ، هى : الاستعصاء على الظلم ، والجماع على التمدى ، والصراخ فى وجه السلطات ، ونشدان التحرر ، والانفلات من الدهماء الى منافذ الشمس ومشارك الحياة ، كل ذلك مع فقه للدين صحيح ، لاتفقه جاف ، و تشكب عن درك حقائق الازمنة وطبائع المصور ..

الطائفيات العصبية ، والتشاحن العابس المر . والسياسات تزيد - على  
حيالها - ظلمة على ظلمة ، و توجد عرقلة اثر عرقلة ، لكى لا يهتدى  
المسلمون - ثانية - الى مناهج العظمة والاعتلاء ، ومباهج العزة والشرف ،  
ولا يجدوا سبيلاً للانطلاق ، والتحرر ، والرقى العلمى ، والصناعى ،  
والسياسى ، والزراعى ، والاقتصادى ... وهذه داء عضال ، وفتنة كبرى  
سيطرت على المسلمين منذ امد بعيد .

فالحر كة الناتجة ، هى الحر كة الى تقصى الادواء التى اورثت فشل  
الامة ووهنها بعد الشدة والتماسك ، وعوصها بعد اليسر ، فبذلك نخلص  
من هذا الجؤ المكفر ، والنظم الجائحة ، الى منارات الحياة ، والقيم -  
السامية ، ومناهل مترعة الضفاف ، موصولة الارواء ، فنشب على كل ظلمة  
واكفهرار ، و نلتقى مع كل شعاع ونور ، فنرفع الاعلام البيض فى وجه  
الجوزاء ، و نعقد اوسمة العز على هامة الشمس ، فى ركب من النش حتى  
وفى موكب من النسل الشاب المهدب جامع ثائر ، الى الحر كة والحياة  
والى التطواف حول كل قيمة مثلى ومرتقى عال ، فيفعم آفاقنا الحرارة  
والنور ، والثورة على البرد والظلمة ، و على كل السلطات الغاشمة ،  
والجركات اللادينية ، والامانى الكاذبة ، المبتدلة التى يروجها اشباع -  
الاستعمار الاسود ، و ابناء الفوضوية ، والمتململين من المكارم والمثل ،  
والمتمرسين بنواميس الفضيلة والاخلاق .

نعم : هناك يكون كل التوفيق لتحقيق الامانى الانسانية ، و اهداف -  
الاولين من الشيعة ، الذين هم اركان الهدى ، و انوار الحياة ، ومشاعل -  
الحرية ، و كم - وف الفضائل و سدينة الحقوقي ، و شמוש الجماعات ،



الناض عروقههم بالوان الحركة والحياة ، الجائش دمهم فى وجه كل  
وغد يعث بالانسانية والانسان ، الثائر نفوسهم امام كل تعد واجحاف ،  
وان لهم و لثوراتهم و جهادهم طيناً فى آذان العصور ، وصدى كبيراً  
لا يزال يدوى فى مسامع التاريخ الى ابعد سواحل الازمان .

فاذا تجاذبنا باطراف التروى فى تلك الاسباب ، وفى تلك الاختناقات  
و اطلنا الفكرة فيما حملت ساسة القرون على تخنيق انفس الشيعة ، و  
تشويه سمتهم السياسى فى اعين الجوامع ، فاذا تروينا و فكرنا فى هذا  
وذاك ، يصفولنا الجؤ لتدبير المصالح ، وتنظيم الاهداف ، و تقوية الشعوب ،  
و تحسين مصائر الامة ، و تنوير سبل الاقوام ، والتجريد عن كل عامل  
يشبب الناس ويعوق المسير ، ونهض مع تعليق اكبر الآمال على النهضة ،  
متساندين الى خصوبة فى الرأى بلا افتئات ، و ايمان حار بالظفر  
بالارباب ، وثبات فى المعارك الاجتماعية والسياسية بلا توان ، وحرارة  
مشتعلة فى الارواح بلا انطناء ، و تماسك فى البنيان الاجتماعى بلا تفكك .  
وهناك يتحقق الآمال الكبيرة لخلق امة متهززة ، و مجتمع حى ، و  
جامعة على حد تعبير احد كتّاب مصر «١» :- «طافرة ، من عهد الى عهد ،  
من عناء و ضحك ، الى انقك و فسحة ، من خضوع و رضاء . الى  
اباء و غضب ، من استسلام و اتكال ، الى كد و تصرف ، من فرح باليسير  
الى و ثب على الصعب ، و بالجملة من التأمل لما كان السى التبر فيما  
يكون ، فليس فى الامة اليوم استتباب همة ، ولا ثبات خطأ ، ولا طول  
مسير . فى مثل هذه الحال تنشأ الامة انشاءً ، كانها تستأنف ولادتها ،

١- راجع : «الكتّاب المضرى» المجلد ١ ، العدد ٢ ، الصفحة ٥٤٨ .

وقد استرذت خصائصها الى جنب الفضائل التي تحدت بها قبل ان يهجم عليها عهد العناء والضنك والخضوع والرضا والاستسلام والاتكال والفرح باليسير» .

هذه هي الاواصر الواشجة في تلك المقالات ، وهي الروحيات المتفوخة في تلك الاضابير ، و اذا صادفت من المجتمع تلقياً جذرياً ، ووعياً وشيكا من مغازيها ، وثوراتها الفكرية ، فدعت الامة الى التحرر والانطلاق و مكافحة الاستعمار ، و الى الاخوة الكريمة ، على اساس ابداء الحقائق ، ونصفة القيم ، و توخي المغزى المنشود ، و سلوك النجد الملحوب ، و قشع الحجب عن الحقائق الاجتماعية الاسلامية ، و رفع مستوى الافكار ، فهي نهية القصد ، ومن الله العون .

ولقد جعلنا في كل مقالة امام العنوان ، قطعة مختارة من صلب المقالة ، مما كان فيه تحليق الى اوج ، او تشادف الى فسحة ، او تطلع الى صعود ، و طل على صعيد .

واليك عرضاً وجيزاً ، وكلمة قصيرة عن تلك المقالات مع عناوينها :

## المقالة ١

### انشودة الثورات

ذكرنا هنا ، شيئاً من آلام الانسان في الادوار ، و ما كابده في كل فجوات التاريخ ، من الثوب والمخاذلات . و ما انهل عليه في مجاهل الحياة و مفارق الايام ، فلم يكن اكثر ايامه الا حليف بؤس ، كما ان

اكثر لياليه متوغلة في الظلم والظلمات .

ثم رسمنا صور عدّة من المصلحين القدامى ، وما قاسوه في سبيل الانسان ، وما حملوه على اكتافهم من المشاعل ، لالتقاء الضوء على طرق الحياة ، حتى انتهى الدور الى هادى الامة و امام الرحمة ؛ سيدنا و نبينا و مولانا محمد ، ثم وصلنا القول حول اهتمامه العظيم لتعيين الوصى ، والتوقيف على شخصه ، حضانه لنواميسه التعليمية ، و ابقاء لحظته المرسومة على ماهى عليها ، ثم خضنا فى علل تبسط التشيع فى العالم ، وتوضيح المبادئ التى لمثلها « كانت الجماهير تشيع » « ١ » ، التى حملت الاقوام على تلقى ولاء على والتفانى فيه ، والتضحية دونه ، مع فداحة الامر فى القرون الماضية ؛ ولكنهم لم يبالوا بذلك و اسرعوا الى الصراح بالحقيقة ، والتائها من منافذ الشمس على الجوامع ، وايقاف الملاء عليها فى كل موطن .

ثم ذكرنا اسامى عدّة من اولئك ، من الفلاسفة ؛ والشعراء ؛ والعلماء والمفكرين ، و جئنا - فى الذيل - بشيء كثير من ماخذ تراجمهم . ثم ذكرنا ائمة الحديث و حقاظ الاثر من الجماعة ؛ الذين رووا حديث الغدير فى كتبهم ، باسنادهم الوفير ، و ماخذهم الكثر ، وجاء فى تضاعيف ذلك ، ذكر من فلسفة التشيع الاجتماعية ، و شيء من عظام انسانيات الامام على فى سبيل الحرية والحقوق ، و مؤهلاته لقيادة البشر الى غروب التاريخ ، وما القاه على مسامع الازمنة من نشيده الانسانى العام ، و ختمنا القول بكلمة من الامام السيد عبد الحسين شرف الدين .

١ - على حد تعبير جرداق ، ص ١١٦٤ . فبعد - مع الناشرين -

## المقالة ٢

### منارات اليوم

اليوم لا يحتاج في حد ذاته الى منار و مشعل و مصباح ، فما المراد من منار اليوم ؟ .

منارات اليوم ، هم الذين ينيرون سبيل الجوامع ، و يقلعون السدود ، و يزيحون العراقيل التي خلقها المستعمرون ، لابقاء الانسان تحت يدهم في استغلال و بؤس و تعاسة ؛ وهم يمضون دمه .

فالكلام في هذا المقال عن شعراء الشيعة ، وماراموه فيما قالوه .  
ولاستيما في رثائهم الحار لآل محمد . من ايقاظ المجتمع ؛ و حمل الناس على التجافي عن الظلم ؛ و التنكب عن الاستسلام ؛ و الحركة الى النور ، و الى الحياة ، و التخلص من الظلمة و العبودية و الاستثمار .

و اشرنا - بكلمة - الى فلسفة عاشوراء العميقة ، و آثارها العظيمة ؛ و غفلة المجتمع عنها ؛ و تساهلهم فيها ؛ و هذه غفلة موجعة و تساهل مزعج و الساسة يحبون تلك الغفلة و ذاك التساهل ؛ فيكبون على ابقائهما ؛ و انتقلهما الى الطالعين . فهناك يتضح واجب من يريد خير الاسلام و صلاح الامة .

و ذكرنا ان من واجب الاحرار و المفكرين و الفنانين و الشعراء - لاسيما اصحاب الشعر الحر - ان ينقبوا الحقائق المتأثلة و التعاليم الحية في المذهب ؛ ثم يثوها في الملاء ؛ و يغذوا بها الناشئة ؛ سراعة الى الاصلاح

و تقليلًا للخُطَا في هذه السبيل ؛ حيث ان الاصلاحات المبتنية على اسس العقائد الدينية ، لها تاثير قاطع ؛ و تحريك من الجذر ؛ فما ذكر هو العامل الوحيد لاصلاح امثال جامعتنا .

### المقالة ٣

#### علم الاخلاق والعلوم الاجتماعية

او ما ناهنا الى شىءٍ من قيمة كتب الاخلاق ، و اهميتها التي تمتد الى عمقٍ و تفاعلٍ كبير ؛ وان لا اَمَل في الجوامع البشرية الا بها و بتأثيرها البات ؛ و لذلك قد استفرغ الجهد ؛ سلف البشر الاكابر واجداد الناس القدامى على بكرة ابيهم ، لبثت تعاليم الاخلاق و نشر ظاهراته ، وهذا جهد جدير ، و نرى اثر ذلك حتى في المكتوبات الخفية ، ثم اشرنا الى سير تعليم الاخلاق والانواع الدارجة للتأليف فيه ، والطرق التي آثرها العلماء المختلفون لذلك . و تأثير اولئك في تصفية افكار الامم و تهذيب ارواح الجماعات .

ثم جئنا بذكر ما للاخلاق و علم الاجتماع من حلقات متماسكة و نقاط وشيجة ، فيمهد هذا السبيل لذاك كما يتقوى ذاك بهذا . و اعزنا الى شىءٍ من الكتب التي التقيا فيها ، و بينا طريقة بعض الاروبيين في تعليم الاخلاق ، و ذكرنا كتبهم ، وفي الختام عرجنا على ذكر الاهمية الكبيرة التي توجد في تعاليم الائمة المعصومين الاخلاقية ، وما اودعوا نواميسهم من المثل التي تحلق الجوامع الى ارفع اوج ، و تقدهم على صراط المجرّة و كتف الجوزاء ، لو تمرسوا على تلك التعاليم ، ونشروها

في المناسبات أنواع مظاهر النشر. وبالأأسف لان هذه التعاليم لاتزال مدفونة في بطون الكتب؛ غير معروضة على الافكار، ولا سيما في كسوة العصر؛ وطرائق العرضة لامثال هذه، في هذا اليوم.

## المقالة ٤

### المشعل

ترجمنا في هذا المقال للكميت بن زيد الاسدي (٦٠ - ١٢٦ هـ - ٦٨٠ م)؛ الشاعر الشيعي الكبير، في القرن الثاني للهجرة، والمجاهد الحر المتميز الذي لم يبرح متستراً خلال ثلاثين سنة من عمره، لما كان يشه في الجوامع - طيات قصائده - من تعليم الحرية، وبيان مؤهلات الحاكم، و شرائط الحكومة على الناس؛ ودعوة الناس الى تركيز امام عادل، وتخذيل امثال وليد وهشام ابني عبدالملك، وغيرهم من اولئك الغاشمين المتسلطين على نواميس الملاء، والمتعدين حدود الله، والعاثين بمصالح الانسان، والبعداء عن اصول الانسانية، ومفاهيم الدين، ودعوات القرآن؛ والرفق والرحمة والمؤهلات الروحية.

وحيث جاهد الكميت الكبير في هذه الطريقة الالهية، واروى شعره الجيد الموقظ من امثال هذه المواضع، وكان يقرء على اخلاط الامم و الطوائف - حتى في البلاط الاموي - شد الطلب له، و تستر هو، ولكن تعاليمه كانت مبثوثة في الجامعة، فتهدم وتبنى، و توقظ و تبصر، و تهرز وتزعج، فكان في الحالين حاملاً على كتفه مشعل الاصلاح والهداية

وكان له و لشعره اثر كبير فى تنوير افكار الامة ، وايهان حكومة بنى امية  
الساقطة الحيوانية المنهكة فى الخمور والفجور ، و قتل الابرياء و  
هتك الحرمات .

ثم ذكرنا مقام الكمية الادبى الاسمى ، وشيئاً من شعره واقوال اكابر-  
الادباء فيه ، و اطرائهم له ؛ والامتون الادبية التى استشهد فيها باقواله ،  
واشرنا - ايضاً - الى مقامه العلمى و الفقهى ، و حفظه للقرآن الكريم  
و تقواه و اخلاصه لاهل البيت - ذلك الاخلاص المتمحض المشهود - و تقانيه  
فى نشر مبادئهم .

ووصلنا فى خلال ذلك الى استنتاج هامّ من حياة الكمية المفعمّة  
بانواع المجاهدة والثورة والتحمّس والقيام ، وثناء الائمة عليه باعظم ما  
يكون ، و زلفاه لديهم ، فهذا يهدينا الى مذاق التشيع فى هذه المسائل  
من ان الوظيفة المهمة المقدمة على كل شىء ، هى ما مضى عليها الكمية  
و امثال الكمية من احرار تاريخنا الحىّ .

وبذلك يعلم - ايضاً - ان الشاعر الشيعى ليس مجرد من يلعب بالالفاظ  
و ينشد القوافى و يسبك الكلمات فى قوالب البحور ، لا ، بل هو منار -  
الاصلاح والتحرر . ومعلم الحركة والانبعاث ، فهو يستفيد من الفنّ الثمن  
الاستفادات و يستعمله فى خدمة الانسان .

و للكمية اثراب كبراء فى تاريخ آداب الشيعة ، و لكن كان ذلك  
قبل دور الانحراف التعليمى فى الجوامع الشيعية .



## المقالة ٥

### فلسفة الثورات فى التشيع

فى هذا الفصل ، تحرير يسترعى الانظار - مع ما فيه من اقتصار - لفلسفة ثورات اسلافنا ، فتجد فى تضاعيف هذا النمط من البيان ، تفسيراً جذرياً لحرركات الشيعة الهدامة ، و ثوراتهم المترامية الفجوات فى كل ربوة من ربوات التاريخ ، وعلى كل صعيد من صعدان العصور ، فليس فى تاريخهم الا ذكر المنافى ، والسجون ، والقتل ، والتشريد وما الى ذلك . كما ان تاريخهم لا يمتنى الامع الحرارة والنور ، وفى تطلب الشمس والتجافى عن الظلمات ، وقد نصبوا فى كل واجهة من واجهاتهم التاريخية تماثيل الحرية والصراحة والبسالة ، و صور الرجولة والتخاشن .

ثم ذكرنا شيئاً من اصالاتهم التبروتية ، وما يعقبه تلك من القاطعية فى الافراد والتصم للحركة ، بحيث لا يرى منهم الا وايب على كل شئ ، جامع لا يخضع امام اى سلطة ، ولو كان السيف مسلولاً ، والنطع مقترشاً ، فهذا هو الشيعة فى الايام السالفة ، ولكن اليوم قد حتر فواتع اليمهم ، وقد جدوا لتسرية ذلك التحريف الى عامة معارفهم الاجتماعية ، فانقلب تلك المفاهيم الى اقوال مبتذلة ، و تربيات واهية - باسم الدين - فالواجب اذاً ، ان يبالغ فى السعى لرفع تلك الاستار ، وقطع الايدى التى تزيد على علائ ذلك ؛ سواء اكانت تلك الايدى من الخارج ، ام كانت من الداخل من عدة من العوام الذين اشغلو امقانات التربية والتبليغ الدينى ، او الموظفين



الذين بعثوا لتقليب الحقائق في فهم الناشئة ، ومن الخسارات الاجتماعية المتلطف عليها جداً ، غفلة العلماء والمراجع عن هاتين الفرقتين .  
فالواجب المتحتم اليوم ، التسرع الى رفع هذه المعرات الباهظة ، والموبات الاجتماعية ، حتى يتملص النشء من ذلك التدجيل المبيد ، و يتجلى الامة من مخالب الاستعمار والقاءاته .

وفي اثناء هذا الفصل ، قايينا بعض التعاليم القيمة التي القاها اكابر الشيعة من الغابرين من اصحاب الامام علي ، بما وصل اليه امام الشيعة في هذه الايام « ١ » في نهضته الكبيرة ، و حر كته الالهية ، فتوافق هذا

---

١ - وليس هذا ، الا الخميني ، في سمته الرشيد ، واجماعه العزم ، وابائته الضيم ، وحكمه البات ، وعزته الالهية ، وعلومه الجممة . و فقاوته الغزيرة المواد ، وقاطعته المثلثي ، وتحمسه الديني ، وروحه الحسيني ، ومجده الموسوي ، وسداده المشهور ، وتقواه المعلومه وعقلياته الجبارة ، وادراكته للناضجة ، وفقهه السياسي ، ودركه الاجتماعي ، وفهمه لما هناك من تخبيط و تمويه ، وتجويد و دجل ، وتفرضه لنوايا الساسة ، وما فسى برنامجه من عقائل النوايا المستمجة ، وما في فكره من ثورة وحماسة و يقين ، وما يبدو من ناصيته المشرقة من الاخلاص والعزم والثبات ، وما وصل اليه من بذل النفس في سبيل الله ، وفي سبيل العدالة والانسان ، و علميه بادامة الاخلاص في الوجه ، والتحذر عن التسامح حتى في الجزئيات ، واكثر التروى والتبصر في قضايا السياسة والامور - هذا - و سبفسر الزمان اهدافه ، وسيقف الاجيال الطالعة على قيمة نهضته وهي الهادفة الى مجد الاسلام وعظمة المسلمين في العالم .

وهذا في يقين من يرى خير الامة وينوى مصلحة الاسلام والمسلمين ، و رقي الممالك الاسلامية ، وتحسّر الامة ، وتعززالدين المحمدي ، امام تفاهات المسيحية ، و تديلات وجنابات الصهيونية والاستعمار المشاغب ، وامان يميل الى هواه ، او يتحفظ على مقامه - وما ذلك الا وهم على وهم ، اذ لا مفتس بعد الاسد - او يتوغل في جفوف دركه ، فلا ينطبع في عقلياته او اصر الزمان ومفاهيم العصر ، والمصالح العالمية للاسلام ، ولا يدرك مبانئ التساند ، وربط الملل السياسي ، وما يجب هناك من حنكة وتدبير ، وبصارة سياسية و ذكاء اجتماعي ، ودرك لنواميس الملليّة وبسالة وصراحة لا يكون الرائد رائداً الا بهما ، والقاطعية الكاملة التي ليست هسي الامن مواريثنا من الشيعة الاقدمين المعاصرين للائمة المتلقين عنهم تلك الحقائق ، فسيعلم هذا <

وذاك في المغزى الالهي والقصد الديني ، وجئنا بكلمة حول ما كان للقاطعية من الاهمية عند الشيعة ، في القديم ، ولاسيما القاطعيات في الحركات الهدامة لاسس التجاوز والاستهتار والظلم .

و بمناسبة - ذكرناها ، هناك - اهدينا هذا المقال ، لشيخ المعارف والتقوى والاخلاق ، العالم العدل الثبت الدين الزكي ، والفقيه المتأله الكبير ، شيخنا الشيخ مجتبي احمد الاحمدى القزويني الخراساني ، مؤلف كتاب - بيان النرقان - القيم ، في خمس مجلدات ، في العلوم العقيدية ، حرر فيها تلك المسائل العالية ، على اساس علمي يتراصف بدوره ، وروية تستقي من مناهل العلم السماوي ، والهداية النبوية ، وما اباحته آثار الصادقين ، فميزها عما هنالك من الآراء البشرية و فلسفات الناس .

وهو اليوم من عمدا العلم ، وسدنة الحقائق الفكرية والمثل الاعتقادية في الجامع العلمي الروحاني بخراسان ، وله اشواط بعيدة وعناء ومقاساة ، في تثبيت المشتغلين على طلب العلم ، وفي فك عرى التعبد الفكري ، وتحرير الافكار وتشجيع الازهان ، ونجاتها من سدر العمى وخابط التقليد ولاسيما في العلوم اليقينية ، و لكثرة توغله في الانحياز الى الله ، والى حاق التكلف لا يستطيع كثير من الناس ان يسايروه بحيث لم ينشوا عن خطاه ، مع انه تمدن الى الخلق بخلقه الباقرى ، ذوحنات على طالبى العلم بخصائله الجعفرية .

> ——— وامثاله ، مغبة اعمالهم ، ونتائج تشبثاتهم . فان الجامعة اليوم ، تحتاج ،  
١ - الى انجاء الدين ومفاهيمه العالمية من ايدى هولاء المفرضين او الجهلة الذين يعلمون الناس اسخف الافكار و اتفه المفاهيم - باسم الدين و باسم المنهج -  
٢ - الى امام قاطع ، ومصالح روجى نائى ، وحركة من الاصل ، وتغيير للمتون وتصفية للمقامات وتطهير بالنار والدم وكم امام تأمل ان يكون بينهم مثل الخمينى ومن دلائل انحطاطنا اننا لانستطيع ان نستفيد من امثال هذا الوجود المرىض المتأصل الرطب ، لتحسين المعاصر و احياء البلاد واقفاذ الناس ، وقمع المظالم ... ولا حول ولا قوة الا بالله .

و اذا لوحظ جميع ما نهالت عليه من الاقدار ، يعلم انه قلما يوجد في هذا العصر من يكون مقرباً منه ، فكيف بمن يكون مثيلاً له ، هذا ، ولما رأى الهيئة الحركية الاخيرة - والمؤمن ينظر بنور الله - قام بتأييد رئيس الاسلام - بتصلب وطيب نية واخلاص - وسافر الى قم العاصمة ، ونشر فكرة الحركة في بيئته ، و مثل لكل ما يراه من الواجب ، وهذه خاصية الدين الكامل والفقهاء الصحيح ، والابتعاد عن الهوى ، ومجانبة حب الجاه . نسأل الله ان يديم في عمره ، ويفيض علينا من بركاته .

## المقالة ٦

### الشعل تموت

هذه المقالة اهديناها الى طلاب شعب الطب . وفيها ايماء الى كيفية احوال البؤساء ، و مراحلهم التعيسة في الحياة و ان الاثرياء عنهم غافلون ساهون ، و تحريض للشعب على تفقدتهم والتراحم والتواصل لهم . لان الحياة لتخسر قيمها السامية لو كانت الحالة على هذه ولا يبقى حينئذ أمل بطلوع الشمس ، و تفجر الصبح و هدوء الليل ، حيث لا طلوع حقيقة على اكواخ البائسين ، ولا حرارة ولا دفء في بيوت المساكين ولا هناك تفجر اصبح و هدوء ليل . وهم ايضاً من الجامعة ، و من هذا الانسان المترف المنغم في النعومة والرغد . وفيها بيان شيء من الحقائق الاجتماعية الملموسة . ثم ذكرنا ان جميع الفاقديّة ، وعدم التأمين في الجوامع ، انما ينشأ من ناحيتين ، بحيث لو سد فراغ هاتين ، لم يبق في الناس فساد و علة و

نقص . وهما :

١- تربية الروح من جهة الاخلاق والمعنويات .

٢- تأمين المراقبات الطبية و حفظ الصحة للجسم .

و من المعلوم ان الاول في عهدة الروحانيين والعلماء و الخطباء والمعلمين والاساتذة ، وهم يقومون به على الوجه الصحيح المثمر ، ان كانوا ثقة زاكين ، و نابهين باصرين .

والثاني في عهدة الاطباء والدكاترة ، فيجب عليهم ان يجهدوا لسد هذا الفراغ؛ بصدق رحيب ، وقلب وادع ، وفؤاد ملتهب ، وروح حنون على الانسان ، خاضع امام الانسانيات العميقة ، و بيئنا هنا ان مقدار وقيمة و كفاءة الافعال الصادرة عن الافراد في اية جامعة ، انما ترتبط بمقدار صحتهم ، و بعدهم عن الادواء والامراض ، بعداً يورث النشاط والدؤوب ، وهذا سار في الاصدار والعلوم والصنایع والمعارف والاختراعات بالاربع . وبذلك يعلم قيمة الاطباء في الجوامع ، وخطورة موقفهم و وظيفتهم ، ثم ذكرنا الروايات في ذلك من الشرع من امثال : العلم علمان ، علم الاديان و علم الابدان .

وفي الخاتمة ذكر من وجوب التذكار لطلاب كليات الطب ، حول رعاية الناس ، ولاسيما المقلبين والعجزة والضعفاء ، و تعبير من يعامل الناس من الاطباء ، معاملة الكاسب المادي الساقط ، و قلنا ان من اللازم ان يصنع افلام من الاكواخ و... و تعرض في كليات الطب ، بل يجب ان تبني الكلية بين ظهراني البائسين المعدمين ، حتى يقف الطلاب على بؤس حالهم و ظلمة افق حياتهم ، و حتى يكون خريج الكلية حين فراغه

كَمَلَكِ يُرْسِلُ لَانْقَاذِ النَّاسِ وَالرَّحْمَةِ وَالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ فِى كُلِّ مَا يَرِدُ  
وَيَصْدُرُ . وَحَتَّى لَا تَمُوتِ شُعْلُ الْحَيَاةِ ، وَلَا تَسْكُنَ عُرُوقُ الْجَامِعَةِ النَّابِضَةُ  
وَلَا يَخْمَدُ لَهَبُ الشَّمْسِ وَحَرَارَةُ النَّهَارِ .

## المقالة ٧

### على ضفة الغدير

... وفى ذلك الحين ، تقدر على ان تنفجر مع  
الينابيع ، و نهيج مع البحار ، و تغرق فى شمم  
انفسنا مع الجبال ، و نطلع مع البدر ، و نشرق  
مع الشمس ، و نخلق الايام الضاحية ، الايام الضاحية  
هناك غصنا على ذكر الجذور الغديرية ، و ما عقبه و يعقبه ذلك التعليم  
القادس ، فى الارواح و الانسال . و اشرنا الى اهمية درك الحق و الصراحة  
و ايصالهما الى اذهان الناس ؛ و ان الحركة الجذرية التى تهدم و تبني ،  
لا تتحقق الا على هذا الاصل ، و ان الذين سعدوا مراقبى الكبرياء  
فى التاريخ و الاعصار ، لم يكن لهم منهج الا هذا المنهج ، و بعد تحرير هذا  
المغزى ، بادرنا الى رواية حديث الغدير ، و استناده ، مواصلة فى النهج  
العلمى ، فذكرنا واقعة الغدير حرفياً من كتب اعلام السنة و اعظم الحفاظ  
مع ذكر عدة كبيرة من رواته من الصحابة و التابعين ، و اردنا لمعة  
من خطبة الغدير ، و شذرة من شذور اسانيد ، و كل ذلك من كتاب  
(الغدير) للمصلح الامين ، العلامة الشيخ عبدالحسين احمد الامينى ، و  
ناهيك به سناً متيناً ، و ما خذاً وثيقاً ، و مشعلاً و ضياءً ينير سبل الاقوام ،

ثم ذكرنا قطعة من الحديث الذي رواه الحافظ ابو جعفر الطبري في كتابه - حديث الولاية - في واقعة الغدير، عن زيد بن ارقم الصحابي المعروف ثم او عزنا الى الآثار غير المحمودة التي اورثتها مخالفة بعض الناس مع الغدير، و ابعاد الساسة تلك الحقيقة عن الازهان . والى رد فعل مخالفتهم الغدير في - نهج البلاغة - مع موارد تفجع الامام وتشكيه عن انساء حقه، و تظلمه عن دحض مراميه .

واوردنا تفسير كلمة - المولى - وحقيقة الامر فيها، وبعده ذلك ذكر عدة من شعراء الغدير في الادبين - العربي و الفارسي - ولمحنا الى ما لشعراء العرب في ذلك من الاهمية، لقدمتهم والثقة باستعمالاتهم، و حجية فهم من المولى في خطبة الغدير، ذلك المعنى المنشود .

وفي آخر المقال بحث عن شكل اعتقاد الشيعة بالغدير، وهناك اباحة لحقائق ناصعة تتركز على اصل اصلاحي اجتماعي، يمتد جذوره الى ابعد ما يرومه الاجتماعيون والمصلحون، و لجنا الطريق الى ما يستهدفه قادة الفكر الاجتماعي، وما ينوونه لبث مبادئ الاصلاح، و توطيد أسس الحركة العميقة التي لا ينجو امثال جامعتنا الساكنة الابهة، حتى لا يتقصف ولا يتقفل امتداد الخطوط في النهضات، ولا يعوم الامر قبل ان يفضى الى مبتغى، وقبل ان يقوم بدوره الخطير، في احياء الامم و انقاذ المرام في الحشود والارحاء .

## المقالة ٨

### شهداء الفضيلة

او : كتاب اعاد ذكريات موت «سقراط»

فى بدء هذا القسم ، تلميح الى عظمة القادين فى سبيل الانسانيات ، وتاريخهم المشيع على صحائف الحياة ما ترادف الاصرمان وذكر ما فى تجديد ذكرياتهم من التأثير فى الارواح والاثارة للغرائز السامية ، ثم رحنا الى التعريف بكتاب شهداء الفضيلة ، وهو كتاب الف فى تراجم شهداء علمائنا من القرن الرابع الهجرى الى العصر الحاضر ، وهم مائة وثلاثون شهيداً . وفى مفتح الكتاب مقدمة فى ترجمة العلامة الاهيمى مؤلف الكتاب . فذكرنا كلمة المؤلف حول الكتاب ، ثم جمعاً من الشهداء ، ثم اومأنا الى تقاريف الكتاب المنثورة والمنظومة ، وبعد ذلك بحثنا عن الكتاب بذكر مداركه و كيفية تأليفه ، و قيمته الفنية ، ونقلنا لمعةً من النظم الذى جاء فيه ، باللسانين - العربى والفارسى - و اوردنا كلمة الاستاذ توفيق الفكيكى حول الكتاب ، و ختمنا بذكر من جعله من مداركه من المؤلفين ، و من عدّه فى كتب الرجال و هو العلامة الكبير الشيخ آقابزرگ الطهرانى صاحب (الذريعة) .

والكتاب مؤلف باللغة العربية ، منشور ، طبع فى النجف ، سنة ١٣٥٥ هـ

و١٩٣٦ م فر ارجع .



## المقالة ٩

### ليل بلون الفم

هذا المقال شرح وجيز ، لليلة هي اشد الليالي وشجاً بالهموم والغموم  
وخلقيةً للتحرر والحياة والنور في تاريخ الانسان .

وهي الليلة الحادية عشر من محرم سنة ٦١ للهجرة (و ٦٨٠ للميلاد) والتالية  
لوقعة الطف وشهادة الحسين ، المفضية الى فجر سبي فيه بنات محمد ص  
وكان كل ذلك - حتى ذبح رضيعهم العطشان - لرفع البؤس والاستغلال  
عن الانسان ، وخلق عناصر الحياة الحرّة العريضة في الجوامع والبيئات،  
وحث الناس على دفع الظالم و رفع المظالم في كل يوم وفي كل مكان .  
وهذه هي الطاقة الكامنة في قولهم : « كل يوم عاشوراء وكل ارض كربلاء»  
اي كل يوم هو يوم الثورة والدم ، والعصيان على الظلم ، والتفدية في سبيل  
التحرر ، وكل ارض ، هي ارض يجب ان يؤثر فيها مصارع الكرام  
على طاعة اللئام . «١»

فهناك شرح لهذا الابد ان يقرأ في المتن ، او ترجم حرفياً ولا مجال  
لها هنا ، وفي اثناء ذلك لمح الى رسالة التاريخ الهامة في ذلك ، والخطاب  
الذي القاه اولئك الشهداء المصطفون على مسامع العصور ، ويمتدّه الزمان  
يوماً فيوماً ، الى آخر دقائق طلوع الشمس وغروبها . وفي ارجاء آفاق-

---

١- ومن الناس من يظن ان كل يوم عاشوراء وكل ارض كربلاء بمعنى ان كل يوم هو يوم المبرات والويل والشبور ، وكل ارض ، هي ارض المصيبة والمعنة والانكسار ! وبالاسف من الانحراف في الفكر والتعليم .



الانسانية و اجوائها ، حتى يهتز له كل من يريد حركةً ونهضةً و  
خيراً و حياةً .

وفى نهاية الفصل ذهبنا الى بيان ما للفقهاء والكتّاب من الموقف  
الخطر ، من واجبه المحتوم فى نشر مقاصد المصلحين القادين ، والشهداء  
القادسين ، الذين مضوا لتحسين الحياة و بث الخيرات الجذرية ، و افتراض  
النور فى طريق الانسان الى الابد .

الجامع العلمى الروحانى بخراسان  
محمد رضا عبد الوهاب الحكيمى



société, Il doit enfin s'asseoir sur sa pierre fondamentale sur laquelle toute repose dans notre religion : son légitimisme toujours vivant et actuel . sa revendication principale: reprendre la recherche de son "Paradi perdu": son chef .

Je demande, ici, à M. Wacherot pour m'aider à mieux - exprimer ce que je viens de dire :

"L'idée de chef est indestructible, et notamment l'idée de chef cosmique ou Dieu. Indestructible aussi , par conséquent, la religion, qui est l'arche de cette idée".

( OP. CIT. P. 238 )

L'idée de chef par laquelle et pour laquelle le chiisme est né, doit revenir nous ranimer, nous libérer, et guerir nos maladies temporelles et spirituelles, individuelles aussi bien que collectives.

C'est ce que M. Hakimi dont la vie et la mentalité nous rappellent les libres pensants de notre histoire chiite, l'a habilement montré en exprimant les idées scientifiques dans un style fort romantique.

Nous lui devons, dans cet ouvrage, la connaissance des idées qui peuvent chauffer nos sangs glacés, éclairer l'esprit sombre de notre société actuelle, ainsi que celle des hommes libres qui, au dire de notre Prophète, sont les " pieux de la nuit et les lions du jour "

A. Ch.

*FIN*

Voici Komeyt, poète combattant et courageux qui a vécu pendant 16 ans dans la clandestinité et qui n'a jamais cessé d'attaquer les califs, les visirs et tous les autres rétionnaires politiques.

Ils ont payé leur vie, mais nous ont laissé une riche "littérature insurrectionnelle", une "littérature de refus", comme l'appelle George Geordagh dans son "Imâm Ali, cri de la justice humanitaire".

Aujourd' hui, le mouvement révolutionnaire et progressiste du chiisme a pris une tendance rétrograde et réactionnaire.

Après la défaite de ses armes et de ses efforts heroïques mais irresistibles pour briser les chaînes de la domination tyrannique' le chiisme s'est assoupi dans une longue décadence. L'âme optimiste et remuante a cédé la place à l'âme pessimiste et inerte, à la Phédre gémissante de Racine :

“ Tout m'accable, et me nuit,  
et conspire à me nuire ”.

Notre société actuelle, oubliant son passé, son histoire pleine de vie et de mouvement, ses héros, ses combattants et ses martyrs, s'est déclarée, elle-même, pauvre, et irrevocablement exclue du sacré et de la vie spirituelle, consomme sa porpore déchéance, somme toute, involontairement, et inconsciemment même, son suicide. Le suicide sans savoir. Voilà le cas de notre esprit actuel.

Et de ce suicide, de cet assoupissement qui bénéficie ? qui encore une fois, sinon les colonisateurs, les sorciers des nations' les " : ffassat-fi-l-oghad" selon l'expression du Qoran.

Notre société doit briser ses chaînes, sortir de son cauchemar, retrouver sa conscience, son propre "quant à soi", au dire de J. P. Sartre, elle doit guerir, renaître.

Notre chiisme doit quitter la couvent pour revenir à la

doctrinales, et qui est, à degrés divers, la caractéristique commune la plus nette de l'Islâm(1)".

Qu'est-ce que le chiisme? Dans la pensée de notre auteur, il n'est point une secte religieuse, une fraction de l'Islâm, mais l'Islâm lui-même, l'Islâm révolutionnaire, une révolution permanente, si j'ose utiliser cette fameuse expression de trotsky - Ce n'est donc par hasard que cet ouvrage s'intitule "les hymnes des révoltes".

L'histoire du chiisme commence par une protestation contre l'élection truquée du premier calif, par une proclamation de la "légitimité", par un refus décisif des "sorcelleries politiques" et enfin par les luttes, les révoltes et les insurrections sanglantes...

Voici donc les premiers mots que cet enfant a appris dès sa naissance.

La justice et la liberté de l'homme rendent hommage aux milliers d'hommes et de femmes qui ont continué cette juste révolution dans l'histoire musulmane, aux héros qui, parcourant les siècles de terreur sous les Omayyades ; les Abbassides et les turques durs et fanatiques, nous ont transmis la flamme sacrée du "non au racisme! non au trucage politique, non à la division abusive de la société, non au régime de sabre et de prison", la flamme chiite.

Ici, les poètes révolutionnaires occupent une place à part. Ces "grands cris de liberté" lançaient des "mots incendiaires" au sein des palais des tyrans, aux cœurs sanguinaires et cruels qui mettaient les pays à feu et à sang. Les poètes qui chantaient les hymnes de la liberté devant le "Palais Vert" des Omayyades ainsi que dans les prisons noires des Abbassides.

---

1 — Louis Gardet : " La cité musulman" P. 31 Paris 1957 .

les et enfin l'exploitation de l'homme par l'homme.

Les plus graves est l'ignorance où, non seulement les Occidentalistes, mais aussi nous, les chiïtes, sommes toujours maintenus de tout ce qui concerne la pensée proprement chiïte.

Comment sortir de cet ignorance? Voici des philosophes, des penseurs et particulièrement des combattants et des martyrs, des témoins par excellence qui nous invitent, à travers des générations, à nous rendre présente à nous mêmes la conscience humaine, morale et politique telles qu'elles se présentent à elles-mêmes sous leur forme chiïte.

Notre auteur a une expérience intéressante et profonde du chiïsme : "Ce que j'entends par le chiïsme, me dit-il, n'a rien à voir avec la notion sectariste ni même religieuse, c'est d'autre chose...". Quoi? Est-ce que notre auteur tente ainsi à seculariser le chiïsme? à donner une explication laïque à la doctrine chiïte? non, jamais. L'Islam, à notre avis, a dépassé la fausse contradiction entre l'esprituel et le temporel, entre le religieux et le laïque. L'Islam, comme l'a bien montré M. Louis Gardet dans sa "Cité musulmane" : "est une théocratie laïque et égalitaire. Les deux pôles, écrit-il, autour desquels gravitera sa philosophie politique, semblent donc devoir être, d'une part, la notion d'autorité et de pouvoir hiérarchique, d'autre part, une notion d'égalité foncière entre les croyants, parce que croyants."

"C'est cette seconde notion, si caractéristique de l'Islâm, qui commande les autres principes d'organisation des rapports sociaux, tels pour énumérer les plus marquants de la cité musulmane, la notion d'homme libre, la notion de propriété, la notion de justice... On peut dire qu'en substructure des principes mêmes de gouvernement, il existe une certaine notion de l'homme' un certain sens du comportement humain dans la cité, le même, sensiblement, à travers les divergences

“ L'histoire est implacable aux peuples découragés.  
Le vrai Défense nationale, c'est une foi nouvelle” .

Jean Isoulet; “ La Sainte Cité ”

Cet ouvrage es un recueil des articles que l'auteur a écrites sur les sujets différents, et déjà publiée sous les formes diverses

Sous une apparence hétérogène, dans le present recueil, se trouve un esprit homogène, à une seule couleur de pensée et, pour ainsi dire, d'un but unique.

Le but suivi dans toutes les articles publiées dans ce recueil, c'est la renaissance du chiisme dans une société soi-disant chii te, le reveil des âmes endormies par un hypnothisme colonial, continuer la lutte entre la justice et l'injustice, entre les partisans d'un régime humaniste et égalitaire et ceux d'un Etat totalitaire et raciste et enfin faire connaître à la nouvelle génération, si étrangère de son passé glorieux, les penseurs, les poètes et les héros libres et combattants qui, par leur sang, nous ont écrit une histoire pleine d'enthousiasme et de douleur, l'histoire du chiisme.

Mais cet histoire est restée encore inachevée; commencée par Ali, fruit étrange et exceptionnel de l'humanité, elle devra finir par la victoire finale de l'homme sur la tyrannie, le totalitarisme, l'inegalité des races, des nations et des classes socia-

# Hymnes des Revoltes

Par

Mohammad . Rezâ . Hakimi

Préface de

Docteur Ali Chariati

*Le chiïsme n'a-pas-été point, dans l'histoire, une maison des comploteurs, comme pensent certains écrivains contemporains, mais un abri où réunissaient et s'efforçaient les opprimés à provoquer des révoltes contre le pouvoir tyrannique et la classe exploitante à fin d'avoir une société non fanatique ayant un bras ouuert pour tous ses enfants, il a donc un caractère nettement social.*

*George Ceordagh  
"Imâm Ali, Cri de la justice humanitaire.*

*T. V. P. 1164"*



THE TENTH ESSAY.

*A PAIN — COLOURED NIGHT*

This essay is almost a social, literary, methodical and systematic writing. It contains a short account of the eleventh night of Moharram 61 A. H. and 680 A. D. The first night of His Holiness Hossain's martyrdom, the leader of free men and liberals, the third Imam of the Shia and the grand son of the Prophet (may peace be upon them).

Then a few words on His aim and the aim of His companions of that wonderful self-sacrifice, devotion, and bloody uprising. And that what they expect mankind to do for spreading freedom.

In the end there has been mentioned an index of sources.

THE NINE ESSAY

*THE MARTYRS OF VIRTUE*

*[or a book which renewed the remembrance  
of Socrates death].*

This is the name of an historical book compiled by the Professor Amini, the author of the famous book ALGHADIR. This book (the Martyrs of Virtue) was published in Nadjaf, (1355 A. H. or 1936 A. D.) It is the biography of the Shia scholars who suffered martyrdom. It is very obvious that most of them had gone through martyrdom for their belief in Ali.

The book is highly valued for its subject matter, creating bravery in social life and teaching resistance in faith and religion.

In this essay this book has been criticized and the following matters are discussed.

The importance of belief and preservation in faith and religion

The author's remarks on the book.

A List of the martyrs' names.

Introduction of the book.

Commendations of the book.

Sources for the book.

Style and technical value of the book.

THE EIGHTH ESSAY.

*THE FIGURATIVE SONGS*

This essay contains a literary and technical research on the songs which Arab and Persian poets have composed with figures of speech. The study of figures of speech is one of the twelve kinds of Arab and Persian sciences. Figures of speech are to be used to adorn and ornament speech; they have aesthetic function and to make speech more attractive and splendid.

Long long ago there had appeared great poets in Persian and Arab literature who used figures of speech in their poems and verses in a pleasing and fine way, so that every line contained at least one of figures of speech. The largest part of these songs in the Arab language is in the praise of the Prophet. In this essay much information has been collected and many sources for the figurative songs have been mentioned.

Also a research has been made to find the first poet who used figures of speech in his poems, the founder of figures of speech and the poets who reformed the figurative songs. The author has mentioned the names of the rhetorical composers and sometimes the first line of their poems.

In this essay the following matters have been discussed.

1 — The founder of the science of figures of speech.

2 — The relationship between figures of speech and rhetoric.

3 — Saccaky's opinion on figures of speech (1).

4 — The use of figures of speech in Persian literature and the compilation of Tardjoman. - al - Balaghah.

The thought of making figurative songs and elegies.

The song composers and their works in Persian and Arab language.

---

1) — Sakkaky is the author of Meftah al — oloom the key to Sciences

2 — The relationship between Ghadir and the Holy Koran.

3 — The religious feast of Ghadir, when the Prophet's companions congratulated Ali on his new position in the presence of the Prophet.

4 — The source of the Ghadir tradition.

5 — The narrators of this tradition among the Prophet's companions.

6 — The narrators of Ghadir tradition among the followers(1).

7 — The narrators of this tradition among the Sunni scholars.

8 — The reflection of Ghadir in Islam history.

9 — What does the word moula — the master-mean ? This word was said by The Prophet in Ghadir tradition.

10 — The poets of Ghadir.

11 — The reflection of the opposition to Ghadir. in Ali's words.

12 — The social and philosophical form of the Shia belief in Ghadir.

---

1) — Tabeâ — The follower — is a man who had not seen the prophet himself but had been with the prophet's companions.

The Sources and books to which the orientalist refer unfortunately lack the Shia sources. If anyone wants to have any of the Shia books and sources he may write to nadjaf, the pulic library of Imam Ali.

THE SEVENTH ESSAY.

*AT THE BORDER OF GHADIR*

Ghadir means reservoir or a place where rains gather in mountains or desert. And Ghadir Khomme is a place between Mecca and Medina on the plain of Johpah, where the Prophet, returning from his last pilgrimage to Mecca, appointed Ali as his formal Successor, and delivered a long lecture in a magnificent meeting. He commanded all the people who were attending the meeting — there were more than 100,000 as the Sunni historian say — to swear alligiance (1) to Ali.

In this essay, first of all, there is a description of the Ghadir tradition, which is the source of the Shia faith and occurred officially in the presence of the Prophet and got his approval.

It is also mentioned and well proved that the other sect of Islam — Sunni faith — appeared after the prophet's death because of their own desires and that the Prophet did not make allusion to it nor it was known in the prophet's life-time(2).

Before discussing the main theme, the most profound philosophy of this mental, social and religious motion — Shiaism — is related very briefly. Then, the author comes to the main theme and discussion and presents the following matters impartially with reasonable deduction:

1 — The main event of Ghadir according to Sunni traditions and history.

---

1) — For more sources please refer to *Alghadir* Volume 1

2) — Moreover it is mentioned that the Prophet had pointed out several times from the beginning of his ministry and while converting the Arab tribe to Islam that Ali would be his Successor .

THE SIXTH ESSAY

*THE EXTINCTION OF FLAMES*

This article is on the importance of philanthropy and the taking care of the weak, the sick, and the poor. It says that the important philosophy of civilization and community should be coöperation and philanthropy, and that the physician's task is very important in this subject. Here it is stated that, generally speaking, the root of the adversities of every community is found in the weakness of two aspects; the first ethics the second health; and that the clergy of every nation is responsible for the first and the physicians for the second. Moreover, all of the aspects of life-as art, invention, science, professions - are related to medical duties and task. Because all of these are available only when people are sound. The lives and health of people depend entirely on the physicians.

Then, some traditions are narrated from the prophet and Ali in which they have divided science into two divisions and have said "Science is of two kinds: the Science of religion, and the Science of medicine".

The author then has brought some traditions on the importance of going to physicians, persuading physicians to do surgical operation, and scorning the careless physicians who think only of money.

At the end, there are some remarks on the persuading the professors of medicine to add some ethical and philanthropic courses to the medical programme, so that the students may be like angels in removing pain from patients when graduate.

THE FIFTH ESSAY

*THE PHILOSOPHY OF*

*THE SHIA UPRISINGS.*

In this essay in accordance with its title the author attempts to bring to light the real motive and cause of the Social uprisings of the Shia religion. Here in few sentences he wants to explain why the Shia have always risen up against tyranny and cruelty; why the history of the Shia people is full of struggles, challenges; and why they have gone through martyrdom, poisoning, assassination, banishment and execution. He explains, that first of all, they have learnt the most important problem of life, that is, the establishment of a just government, and under the influence of their Holy Imams they have paid close attention to this fundamental point. Due to this the Shia are not content to live in dullness, darkness, and silence, but like to proceed to the sun, east and day—to light and the progressive life.

Also, the equality and justice of the Shia faith is mentioned and that if there is some thing wrong with Shia culture and training it is due to some other motives which prevent the spreading of their true doctrine and educational system.

Then, the author has quoted many words of the Imams and the great personalities of the early history of the Shia to prove this statement; and has given many reasons for the positiveness of the Shia school. And also there has been alluded to the positive thought of the Shia leader of today His Holiness Imam Khomeini.

This essay is dedicated to the great professor Shaikh Moadghataba Ghazvini.

THE FOURTH ESSAY

*THE TORCH*

This essay is a brief discussion of Komait, the Son of Zaid Assadi (680 — 745 A. D. or 60 — 126 A. H.) one of the liberal, challenger, philanthropist, frank poets of Shia, who because of his fighting spirit spent 30 years of his life in incognito.

During that time, in spite of his suffering, he tried his best to teach and spread his religion, because he believed that his religion leads men towards freedom and because he had been taught the facts of the Shia religion very well.

Then, there is the narration of the words of the great Arabic critics who have admired Komait and have attached importance to his poems; a list of great literary books in which his poems have been brought as references; also an account of his qualities such as knowledge, virtue, courage, merit, devotion, magnanimity, sincerity is his religion, and his profound comprehension of his religion. We have mentioned that he knew all the Holy Koran by heart. All these matters have been mentioned with references, also many sources for his biography have been given. After that mention is made of some of his poems in which he had attacked the tyrannical government of his time and disclosed the secrets of Shia leadership. At the end it is deduced that because he had been contemporary of several Imams of the Shia faith (Imam Ali the son of Hossain — 38 — 94 A. H. or 658 — 712 A. D. — Imam Bagder — 57 — 114 A. H. or — 676 — 765 A. D. — , and Imam Sadegh — 80 — 148 A. H. or 699 — 765 A. D.) — and because they had encouraged and applauded his work, (this proves that) from their point of view the compaigning was very much worthwhile and desirable.



THE THIRD ESSAY

*ETHICS AND SOCIOLOGY*

This essay is a brief description of the importance of ethics, and an indication of the precedency of ethic teaching in man's history, which is shown by the petrographs and excavated manuscripts of ancient scholars and have been found by archaeologists. An account of the course of ethics, how ethics came to us, how it was taught in books, the different kinds of ethical books, the various methods adapted by moralists, a comparison between them and why Socrates emphasized ethics in his philosophy is given.

Then mentions made of ethical books by Moslems scholars, of the importance of Khadgah Nassirodin Toosy's works in compiling ethics, of the part of ethical poets in the propagation of morals. This is followed by a description of the relationship between sociology and ethics, the importance of sociology in contributions that ethics makes to sociology, and the statement of Auguste Conte on ethics and sociology. After this, the importance of those authors of various countries, who have led people toward learning morals by writing interesting and fine books is discussed, following by a list of some of those books and writers, an indication of some schools and methods, and the cause of Spinoza's theory on morals.

Then, there is an account of the importance of the educational and ethical bases in the Shia faith, the profound ethical teaching of Shia leaders, and at last a reminder to encourage the creation of means of teaching true and clear ethics.

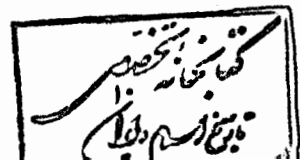
THE SECOND ESSAY

*THE ENLIGHTENERS OF DAY*

This essay is on the poets of the Shia religion, their wonderful effect in communities, the doctrine they propagated, the importance of religious elegies and other Shia ceremonies which were, and still are, the true cause of liberal movements. From olden times the Shia poets have taught the importance of leadership and necessary competence in rulers, so that people, hearing their poems, would pay attention to these important points. And as a result, many corrupt government would be changed into light and righteousness, and people would be able to seek for truth and follow the righteous leaders whole heartedly.

Then we come to the precedence of religious verse in the Persian language apart from Arabic, and to a list of the Shia poets in the past, such as: Ferdowsy and Roodaky. Mention is also made of the fact that on many occasions the religious uprisings as the day of Ashoora-the tenth of Moharram are misused, and the importance of these life-creating days is not taught to people as it should be. As a result some ridiculous actions are performed on these great and instructive days instead of glorious and magnificent ceremonies.

Some action should be taken to solve this problem; enthusiastic and ardent poets, preachers, and writers should be called on for help in order to teach the true philosophy of these days in a fine way.



THE FIRST ESSAY

*THE MOVEMENTS' SONG*

The beginning of this essay is an account of the troubles of man's history, his pains and sorrows; and an illustration of the persistent actions of great reformers and philanthropists.

After that, we come to the training movement of Islam and the Prophet Mohammed's appointment of his Successor in the last few days of his life; then to an account of the infinite reality of Imam Ali, his undisputable competence for that position as successor, the Prophet's insistence on this matter, and a description of the reason why the followers of Imam Ali were, and still they are, persistent in their belief; to a list of the Prophet's companions who followed Ali and Shiaism; the names of lawyers, philosophers, great thinkers, mathematicians, physicians, and other great orientalist scholars who were Shia; a list of scholars, philosophers who were martyred for their belief in Ali and Shiaism. In the essay many references are made to the biographies of these personalities.

More important than this, many sources and documents on the Ghadir tradition have been mentioned which contain the Prophet's remarks on Ali's succession in front of more than one hundred thousand of his companions. In addition, many authoritative sources from three hundred and one Sunni books are given.

After that we come to a general discussion of the importance of Shia sources. The cause of the continuation of this religion, and the reason for its influence on other nations and communities.

*PREFACE*

This book is made up of ten essays written on various occasions at the request of some friends who have been in need of them, during the last two years. These essays were written in Persian literary prose. All of which have been published separately before except the fifth "The Philosophy of the Shia Uprisings". The Seventh "At the Border of Ghadir has been altered and its title changed. The others have also been slightly revised.

Now at the suggestion of the head of the Toos printing House and friends I compiled some of my works into one book. A second volume may follow this book.

I Would like to give a short account of every essay in English for those readers who do not know Persian.



ESSAYS AND THOUGHTS

# The Movements' Song.

by

**Mohammad Reza Hakimi**

Meshed — Iran  
1964